





# سراج منیر

پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر  
سال سوم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت [ع]

مدیر مسئول: مهدی مکارم

سر دبیر: مهدی فرمانیان

اعضای هیئت تحریریه:

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدّد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین اکبر اسد علیزاده (استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجیبی (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (استاد حوزه و دانشگاه)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

مدیر داخلی: محمدعلی موحدی پور

همکار اجرایی: احمد ربیعی فر

مترجم چکیده‌ها: مائده خبوه

ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی

صفحه آرا: محبوب محسنی

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

لیتوگراف و ناظر چاپ: سید محمد موسوی

نشانی: قم، میدان جانبازان، خیابان شهید فاطمی، کوچه ۲، فرعی اول دست راست، پلاک ۳۱.

ص.پ: ۱۱۶۶ - ۳۷۱۳۵      تلفکس: ۳۷۷۴۲۶۶۹ - ۳۷۷۴۰۷۲۹ - ۰۲۵

Email: [info@darolelam.ir](mailto:info@darolelam.ir)      website: [darolelam.ir](http://darolelam.ir)

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است، و

دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌ناجه نیست.

## فراخوان مقاله

پژوهش نامه سراج نیر، از محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش نامه هستند، دعوت می‌کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

### محورهای پژوهش نامه:

۱. تبارشناسی و تاریخ سلفیه و ولایت
  ۲. نقد مبانی ولایت
  ۳. نقد عقاید ولایت
  ۴. جریان شناسی سلفیه
- و سایر مباحث مرتبط با موضوع ولایت.

## ◆ راهنمای تنظیم مقالات

### از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به‌عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسؤلیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن و ۱۰ در پاورقی باشد.
۶. متون عربی به کار رفته در متن، با قلم متفاوت نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
۸. مقالات تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التالیف، امتیاز مقاله از آن مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

### از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک (Email)، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. چکیده و کلیدواژه‌گان: خلاصه مقاله به همراه واژه‌گان کلیدی در ۵ الی ۷ سطر ارائه گردد.
۳. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۴. ارجاعات پاورقی، به این ترتیب ذکر شود:  
نام خانوادگی، نام مولف، نام کتاب، ج، ص...  
نام خانوادگی، نام مولف، «نام مقاله»، ص...  
۵. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ - ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.  
۶. در پایان مقاله فهرست منابع (کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود:  
نام خانوادگی، نام: نام کتاب یا «مقاله»، مترجم یا مصحح، محل نشر: ناشر، سال.  
برای نمونه:

الگار، حامد: وهاب‌بیگری، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.

## فهرست مطالب:

### سر مقاله

وهابیت و سیاست استعمار..... ۷

### گفتگو

علل و عوامل سیاسی برآمدن وهابیت در اسناد امپراتوی عثمانی ..... ۱۱  
در مصاحبه با سید علی موجانی

### مقالات

برداشت‌های القاعده از افکار جهادی سید قطب ..... ۳۱  
مجید فاطمی نژاد

تأثر عالم از شهادت امام حسین علیه السلام از دیدگاه اهل سنت و نقد و بررسی دیدگاه ابن تیمیه... ۵۳  
قادر سعادت

بررسی و نقد دیدگاه ابن تیمیه درباره امام مهدی علیه السلام ..... ۷۱  
وحید خورشیدی

توسل در سیره انبیاء علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت ..... ۹۵  
سید عنایت‌الله کاظمی

علل گسترش دعوت محمد بن عبدالوهاب ..... ۱۲۱  
پیام عبدالملکی

روش‌های برخورد محمد بن عبدالوهاب با مخالفان خود..... ۱۴۱  
سید علی موسوی

### گزارش‌ها

سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۹)

گزارش کتاب «تحاف الزائر و إطراف المقیم للسائر» ..... ۱۵۷  
مهدی فرمانیان

گزارشی از کتاب «تقاریر نجد» ..... ۱۶۷  
ابوالفضل قاسمی





## ولایت و سیاست استعمار

تحلیل و بررسی علل و عوامل اجتماعی و سیاسی برآمدن وهابیان از مسائلی است که کمتر به آن توجه تام شده است. محمد بن عبدالوهاب در چه زمانی می‌زیست؟ یقیناً شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منطقه بر رشد روزافزون وهابیت تأثیر عمیقی داشته است؛ زیرا این مطالب را چند قرن قبل، افرادی به مراتب عالم‌تر از محمد بن عبدالوهاب یعنی ابن تیمیه و ابن قیم جوزی مطرح کرده بودند، اما چرا این گسترش فعلی، نصیب آنان نشد. روحیات اخلاقی محمد بن عبدالوهاب به ابن تیمیه بسیار شبیه بود و افراط علیه مخالف در هر دو موج می‌زد. هر دو مورد حمایت حاکمان قرار گرفتند، اما شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جهان اسلام و منطقه زیست آنان، به یکی امکان گسترش اندیشه‌هایش را داد و به دیگری که به مراتب عالم‌تر بود، امکان پیدا کردن حامی و پیرو را نداد. بررسی شرایط سیاسی - اجتماعی جهان اسلام را که موجب پیروزی و اقتدار آل سعود در منطقه نجد و به تبع آن باعث گسترش وهابیت گردید، می‌توان در کتاب *تقاریر نجد* یافت. در این کتاب به وضوح می‌توان دید که ضعف مدیریت دستگاه عریض و طویل امپراتوری عثمانی، تقابل ایران شیعی و عثمانی سنی، حضور استعمارگران اروپایی در منطقه و تعلل حاکم بغداد در جلوگیری از گسترش جنگ افروزی آل سعود، چگونه باعث اقتدار وهابیت در منطقه نجد گردید و تا زمانی که حجاز (مکه و مدینه) به تصرف آل سعود در نیامده بود و سربازان ایرانی به درخواست پادشاه عمان به سرکوبی وهابیون نپرداخته بودند، امپراتوری عثمانی اقدامی در این زمینه نکرد.

این مسائل دست در دست هم داد تا استعمار پیر انگلیس به این نتیجه برسد که پیمان بستن با شیوخ کوچک منطقه برای حفظ منافعش، از روبه‌رو شدن با پادشاهان بزرگ به مراتب بهتر و کم‌هزینه‌تر است. قراردادهای و پیمان‌های بریتانیای کبیر با شیوخ منطقه علت اصلی اختلافات امروز منطقه خلیج فارس است.

بریتانیا با توجه به دوره اول وهابیت به خوبی دریافته بود که آل سعود توانایی تقابل با امپراتوری عثمانی و به چالش کشیدن مشروعیت آن را دارد. در همین جهت قبل از فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، به تقویت آل سعود پرداخت و عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل با کمک انگلیس در سال ۱۳۱۹ ق (۱۹۰۲ م) به ریاض حمله کرد و در سال ۱۳۲۲ ق خود را امیر نجد و امام وهابیان نامید. انگلستان برای خشنود ساختن قبایل عرب و استفاده از آنان برای حمله بر سرزمین‌های امپراتوری عثمانی، حاکم دو منطقه مهم در عربستان را به بازی گرفت و لارنس را نزد شریف حسین و جان فیلیپ را نزد عبدالعزیز فرستاد. فیلیپ به اسلام تظاهر کرد و خود را عبدالله نام نهاد. لارنس به شریف حسین وعده داد که پس از شکست عثمانی‌ها، پادشاه عربستان می‌گردد و فیلیپ با پیمان بستن با عبدالعزیز، حکومت او را بر نجد به رسمیت شناخت و کمک مالی هنگفتی به وی نمود.

در سال ۱۳۳۳ ق (۱۹۱۵ م) پیمانی میان آل سعود و انگلستان منعقد گردید که در آن پیمان عبدالعزیز متعهد شد که سیاست خارجی خود را با انگلستان هماهنگ کند و به مناطق تحت حمایت انگلستان نتازد، اما عبدالعزیز نقض پیمان کرد و به شریف حسین و امیرنشین سمر حمله کرد. در این زمان انگلستان مستقیماً وارد جنگ با آل سعود شد و چندین بار وهابیان را شکست داد. بعد از شکست عبدالعزیز، پیمان جدیدی میان آل سعود و انگلستان منعقد گردید و بخشی از منطقه نجد به عراق و کویت واگذار گردید. همراهی بریتانیا و آل سعود تا ۱۳۴۵ ق (۱۹۲۷ م) همچنان با افت و خیز فراوان ادامه داشت و در این زمان که امپراتوری عثمانی از بین رفته بود، انگلستان در پیمانی دیگر با آل سعود، قیومیت وهابیان بر حجاز را پذیرفت و در عوض امیرنشین اردن در منطقه شمالی نجد شکل گرفت و اردن به خاندان هاشمی سپرده شد. فیلیپ در این زمان عضو شورای خصوصی عبدالعزیز بود و عبدالعزیز در سال ۱۳۴۵ ق پادشاهی



رسمی آل سعود بر عربستان را اعلام کرد و مورد پذیرش اروپاییان علی‌الخصوص انگلستان قرار گرفت و این چنین اماکن مقدس مسلمانان با همکاری انگلستان به وهابیت واگذار گردید و پادشاهی آل سعود بر منطقه حجاز تثبیت شد. بازخوانی این شرایط و بررسی علل و عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برآمدن دوباره وهابیت، به تحقیقی نیازمند است که باید به نگارش درآید.

### سردبیر



پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر ♦ سال سوم ♦ شماره ۱۲ ♦ زمستان ۱۳۹۲  
صفحات: ۱۱-۳۰

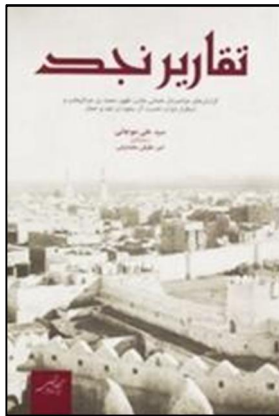


## علل و عوامل سیاسی برآمدن و هابیت در اسناد امپراتوری عثمانی

در مصاحبه با سید علی موجانی



### ♦ مقدمه



کتاب *تقاریر نجد* تألیف سید علی موجانی محقق ارجمند مجموعه‌ای از اسناد امپراتوری عثمانی است که در زمان محمد بن عبدالوهاب تا پایان دولت اول سعودی به دربار عثمانی رسیده است. مؤلف این اثر را با حمایت حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شهرستانی، بنیان‌گذار موسسه آل‌البیت لإحياء التراث، تهیه کرده و کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران آن را چاپ کرده است. در مقدمه کتاب تاریخچه‌ای تحلیلی

بر اساس همین اسناد و گزارش‌ها و سایر منابع تاریخی نوشته شده که یک‌چهارم حجم کتاب را به خود اختصاص داده است. سه‌چهارم کتاب اسناد امپراتوری عثمانی است. شاخصه ارزشمند این مقدمه این است که مؤلف تاریخ نجد را در کنار تاریخ

ایران و عثمانی با رویکرد سیاسی مورد بررسی قرار داده و همه حوادث را مرتبط با یکدیگر ذکر کرده که به درک فضای سیاسی و اجتماعی جهان اسلام در سال‌های ۱۱۵۰ تا ۱۲۳۳ ق کمک شایانی می‌کند.

خصوصیت دیگر این کتاب ترجمه اسناد به سبک و سیاق ادبی درباری است که خواننده را در فضای دویست سال قبل دربار شاهان ایرانی و عثمانی قرار می‌دهد.

#### ◆ تاریخ سیاسی وهابیت در نگاه تقاریر نجد

همزمان با تولد وهابیت در نجد دو دولت بزرگ اسلامی آن زمان یعنی صفویه و عثمانی در سرایش ضعف و سقوط قرار گرفته و استعمار گران انگلیسی و فرانسوی برای تسلط بر منابع جهان اسلام وارد رقابت شده بودند. در چنین فضایی شالوده فکری شیخ محمد بن عبدالوهاب پس از مسافرتی به مدینه شکل گرفت و در بازگشت به نجد در پی یافتن قدرتی که از تفکر او حمایت کند، با محمد بن سعود پیمان بست و تفاهم وهابی سعودی شکل گرفت. اولین حاصل این پیمان گسترش قدرت سعود و تصرف منطقه قصیم با هدف استیلا بر مسیر حجاج و بهرمندی از منافع آن بود. جنگ‌ها و درگیری‌های وهابیان، زمانی به دربار عثمانی گزارش شد که از جمعیت حجاج کاسته شد و منافع شریف مکه به خطر افتاد. عثمانی شاهد آشفتگی در نظام اداری و اداره امور سرزمین‌های گسترده خود بود. بغداد نیز به عنوان بخشی از عثمانی آشفته و درگیر جنگ قدرت بود. علاوه بر این اخبار حوادث نجد نیز به‌طور صحیح به دربار عثمانی نمی‌رسید. اوضاع ایران در سال‌های پایانی افشاریان مانع از توجه آنها به نجد می‌شد. زندیان نیز درگیر شورشیان عمان و بصره و منتفق و رقابت میان فرانسه و بریتانیا بودند. سعود نیز از این فرصت استفاده کرد و به دامنه حکومت خود می‌افزود.

حتی استقرار حکومت قاجار و توسعه اختیارات سلیمان پاشا، حاکم بغداد، نیز از فعالیت‌های وهابیت به رهبری محمد بن سعود نکرد. ارتباط نمایندگان سیاسی بریتانیا با وهابیان از این سال‌ها آغاز شد. در همین زمان سیاست‌های توسعه‌طلبانه سلیمان پاشا و تمایل او به درگیر کردن شیعیان و وهابیان، زمینه را برای محاصره چهار ماهه نجف به‌دست وهابیان و مدتی بعد حمله به کربلا و قتل عام و غارت آن فراهم کرد.

حملات وهابیت در سایه این بی‌توجهی بعد از مرگ محمد بن عبدالوهاب و عبدالعزیز بیشتر با انگیزه‌های مادی ادامه یافت. به غارت رفتن خزینه نبوی که سعود بن عبدالعزیز در حمله به مدینه انجام داد، نشان‌دهنده این رویکرد است. با ظهور قدرت جدید فرانسه به فرماندهی ناپلئون و حمله به مصر و شمال حجاز کار عثمانی سخت‌تر و با پیوستن بنی‌حرب به وهابیت، زمینه برای فتح مدینه فراهم شد. فتح مدینه در ۱۲۱۸ق و پس از آن فتح مکه بعد از محاصره سه ماهه، مشروعیت عثمانی به‌عنوان خادم الحرمین را به چالش کشید. سعود برای حجاج عثمانی شروطی قرار داد و مانع از ورود آنان شد که عملاً ارتباط عثمانی را با حرمین شریفین قطع کرد. تسلط بر مسقط و بحرین نفوذ وهابیان در سواحل جنوبی خلیج فارس را نیز تثبیت کرد. حضور ناوگان دریایی انگلیس در خلیج فارس و رابطه رسمی بریتانیا با وهابیان نیز در قدرت آنها تأثیر داشت. اما تهاجم قوای صادق خان، فرمانده نظامی قاجار، به سواحل جنوبی خلیج فارس و شکست دادن سپاه وهابی در قطیف و در نزدیکی درعیه، آغازی بر پایان حکومت اول آل سعود شد. هرچند منابع وهابی سعی دارند این درگیری‌ها را در تقابل وهابیت با بریتانیا معرفی کنند، اما منابع بی‌طرف نشان می‌دهند که آل سعود جنگ با اهل کتاب انگلیسی را لازم نمی‌دانستند و تنها به کسانی حمله می‌کردند که منکر تعالیم سلفیه بودند. با پیروزی سپاه ایرانی بر وهابیان نجد، دولت عثمانی نیز حمله نظامی به وهابیان را امکان‌پذیر دید و بهترین و تنها گزینه‌ای که می‌توانست در مقابل وهابیت قرار بگیرد، نه والیان شام و بغداد بودند، بلکه دستگاه حکومت مصر بود. محمد علی پاشا خدیو مصر که توانسته بود حکومت مستقر و قدرتمندی در مصر تشکیل دهد، خود را صاحب حکومتی مستقل می‌دید و توجه چندانی به مرکزیت عثمانی نمی‌کرد. این استقلال‌گرایی محمد علی پاشا در کنار حضور نظامی ایران در شبه جزیره و تحریک آل سعود از طرف فرانسه برای حمله به شام، انگیزه خوبی برای درگیر کردن محمد علی پاشا با وهابیان بود. در این صورت هم قدرت محمد علی پاشا در درگیری با وهابیان تضعیف می‌گردید. و هم از استقرار نظامی ایران در شبه جزیره جلوگیری می‌شد و هم خطر حمله نظامی وهابیان به شام برطرف می‌گردید. محمد علی پاشا بعد از یک سال از درخواست دولت عثمانی وارد نبرد با وهابیان شد. در این

جنگ مرگ سعود بن عبدالعزیز و نزاع میان جانشینانش و شیوع بیماری وبا و رویگردانی قبایل بنی‌حرب از وهابیت و قساوت قوای مصری به شکست وهابیان کمک کرد. پس از پنج سال درگیری، در ذیحجه ۱۲۳۳ عبدالله سعود تسلیم قوای مصری شد. درعیه نیز بعد از هفت ماه محاصره به تصرف درآمد و حکومت اول آل سعود برچیده شد. کمتر از ۴۸ ساعت بعد از سقوط درعیه کاپیتان سادلر، نماینده انگلستان، به نجد رفت و درخواست ملاقات با ابراهیم پاشا کرد. ابراهیم پاشا بی‌اعتنا به درخواست وی به سوی مدینه حرکت می‌کند. سادلر نیز با درخواست ملاقات به دنبال او روان می‌شود. نهایتاً در مدینه این ملاقات صورت می‌گیرد. هدف سادلر از این ملاقات چندان روشن نیست. شاید هدف او آزاد کردن افراد یا اسنادی باشد که برای بریتانیا اهمیت بسیاری داشته‌اند. در هر حال با سقوط درعیه تغییر رویکرد بریتانیا از این سال‌ها به بعد کاملاً محسوس است. به نظر می‌رسد بریتانیا بعد از تصرف مکه و مدینه به دست وهابیان، به آنان توجه می‌کند و نماینده خود را به نجد می‌فرستد و سعود بن عبدالعزیز بن محمد بن سعود جنگ با انگلیس را به دلیل اهل کتاب بودن جایز نمی‌داند و این سیره تا پایان دوره اول و بهتر است بگوییم تاکنون ادامه یافت. آنچه در پی می‌آید مصاحبه سراج منیر با مؤلف کتاب *تقاریر نجد* است. توصیه سراج منیر به خوانندگان محترم این است که از مطالعه کتاب غافل نباشند.

**سراج منیر در آغاز از تخصص و رشته‌های مورد علاقه تان بگویید.**

**موجانی:** من دانش‌آموخته تاریخ، فهرست‌نگار نسخه خطی و محقق آرشیو هستم. کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه آزاد در سال ۱۳۷۱ گرفتم. علاقه‌ام هم در حوزه پژوهش درباره تاریخ روابط خارجی ایران با حوزه همسایگان است.

**سراج منیر انگیزه شما از نگارش کتاب «تقاریر نجد» چه بوده و چگونه به این نتیجه رسیدید که چنین موضوعی را موضوع تحقیق خود قرار دهید؟**

**موجانی:** حدود سال ۱۳۸۵ فهرستی از اسناد مربوط به ایران در آرشیو نخست‌وزیری ترکیه تهیه می‌کردم. تصادفاً از کنسولگری خبر دادند که حجت‌الاسلام و المسلمین شهرستانی به ترکیه آمده است. من از قدیم سابقه دوستی با ایشان داشتم و بخشی از

نسخه‌های خطی در یمن از آثار زبیدی را با حمایت ایشان تصویربرداری کرده و به ایران آورده بودم. به هر حال، ایشان وقتی فهمید در استانبول هستیم، درباره فعالیت اینجانب پرسید. توضیح دادم و مقداری از فضای محیط پژوهش آرشیو ترکیه و دامنه گسترده اطلاعات و نامه‌ها و گزارشات نجد در زمان محمد بن عبدالوهاب گفتم. ایشان گفتند که از تحقیق درباره این نامه‌ها حمایت می‌کند و گفتند که نباید این فرصت را از دست داد. وقتی که کار فهرست اسناد را تمام کردم و به ایران بازگشتم، به توصیه آقای شهرستانی سفری به آنجا رفتم و شروع به بررسی پرونده‌ها و گزارش‌های متعدد کردم. در حاشیه آن هم به مطالعات کتابخانه‌ای آنها پرداختم. نکته جالب برایم این بود که در عموم مقالات کلامی و منابعی که به تاریخ نجد و دعوت وهابی‌ها پرداخته‌اند، کسی به اینکه تاریخ و جغرافیایی که این پدیده در آن گسترش یافته، چگونه فضایی بوده، توجهی نداشته است. من چون تاریخ ایران را خوانده و تصادفاً با تاریخ حوادث عراق هم آشنا شده بودم، همزمانی آنها را به صورت مقارنه‌ای بررسی کردم. بعد از اینکه آن سندها را برای آقای شهرستانی استخراج کردم، به ذهنم رسید که برای خودم اینها را منظم و مرتب کنم و تصویری برای خود داشته باشم و بیشتر به کنجکاوی‌های خودم جواب بدهم. همین‌طور می‌خواستم بحثی را که برخی از محققان مثل مرحوم حمید عنایت به آن پرداخته‌اند، دنبال کنم. ایشان و بعضی دیگر از محققان معتقدند که دعوت وهابیان یک مجموعه حرکت اصلاحی بوده است که برای دوری از خرافات به صورت گسترده در دنیای اسلام ترویج شده است. در ذهن ما این‌گونه پذیرفته شده که پشت اینها انگلیسی‌ها بودند. در کتاب *یادداشت‌های همفر برای این پدیده‌ها نگاه توطئه‌آمیز و هدف‌دار ترسیم شده است*. من با این نگاه مطالعه را شروع کردم، ولی روند مطالعه به من نشان داد که بایستی این نگاه را کنار بگذاریم. شأن تحقیقات این نیست که استدلال‌ها و استنتاج‌هایی داشته باشیم که مبنای تاریخی یا اصالت تاریخی ندارد.

## سپهر مبین داده‌اید؟ شما به غیر از «تقاریر نجد» کار دیگری در زمینه وهابیت یا سلفیت انجام

موجانی: در بحث وهابیت، نه. اولین کاری که کردم، به‌طور تصادفی حدود هیجده سال پیش بود که تازه وارد وزارت خارجه شده بودم و مشغول بررسی اسناد و مدارک آرشیو وزارت خارجه بودم و عبارتی تحت عنوان کمیسیون حرمین شریفین دیدم؛ این بحث مربوط به زمانی بوده که بقیع در سال ۱۳۴۴ ق تخریب شده بود و شهید مدرّس براساس برخی از تحرکات انجمن‌های مذهبی و اسلامی هند موضوع را دریافته بود. او این خبر را زمانی شنید که رضاشاه تازه به‌روی کار آمده بود و ایشان هم در مجلس بود. هندی‌ها هم پیشنهاد کرده بودند که به داد آثار و تراث اسلامی برسید. آقای مدرّس پیشنهاد داد که کمیسیونی در مجلس ایران به نام حرمین شریفین تشکیل شود و با کمک سایر مجالس و پارلمان‌های دنیای اسلام تقاضا کنند که تولیت و مسئولیت امور حرمین شریفین از دست حاکمان شبه جزیره خارج شود و در اختیار این کمیسیون مشترک قرارگیرد. این ایده مرحوم شهید مدرس بود. البته جرقه‌اش در هند خورده بود. چنین کمیسیونی تشکیل شد و من سندها را دیدم. بسیار برایم جالب توجه بود که حدود هشتاد سال پیش کار چند جانبه بین‌المللی بین پارلمانی داشته اتفاق می‌افتاده و شیوه کار این کمیسیون و اصل این ایده و چگونگی تعامل مجلس‌های مصر و ترکیه و هند توجه من را جلب کرد. این موضوع را در مقاله‌ای تحت عنوان کمیسیون حرمین شریفین نوشتم که در مجله سیاست خارجی با همین عنوان چاپ شد و در دسترس

است و در سال ۱۳۷۴ یا ۱۳۷۵ به چاپ رسید. هیچ وقت فکر نمی‌کردم آن کار روزی مرا به تصویری از بقیع قبل از تخریب می‌رساند.

سپهر مبین  
تصویر بقاع متبرکه بقیع قبل از تخریب را چگونه به‌دست آوردید؟

موجانی: آن را همزمان با کاری که درباره عتبات بود، در ترکیه پیدا کردم. قرار بود من آلبومی از عکس‌های عراق و عتبات گردآوری





کنم. یکی از جاهایی که خیلی جالب بود، آرشیو آلبوم‌های عکس سلطان عبدالحمید ثانی بود. به آنجا رفتم و شروع کردم به ورق‌زدن این آلبوم‌ها تا ببینم آیا عکس‌هایی از عراق هست یا نه. چون مقارن دوران سلطان عبدالحمید دوربین عکاسی آمد. او دید که دوربین کارکرد خیلی خوبی دارد. هر کجا هر پروژه‌ای تمام می‌شد هیئتی را می‌فرستاد تا از آن عکس بگیرند ببینم واقعاً این اتفاق افتاده یا نه، یک مجموعه عظیمی شاید نزدیک به صدوخرده‌ای هزار عکس از قلمرو دولت عثمانی وجود داشته، من در آنها دنبال اسناد مربوط به اسناد عتبات بودم. من همین‌طور که این تصاویر را ورق می‌زدم، با تصویر بقیع مواجه شدم. قبلاً در یکی - دو تا سفرنامه، پانورامای غیر واضحی از بقیع دیده بودم. من فهمیدم این عمارت همان عمارت است. از خانمی که مسئول این آرشیو بود، پرسیدم که اینجا کجاست. گفت درگاهی است در ترکستان. گفتم اگر من بگویم این کجاست، این تصویر را به من می‌دهید؟ به هر حال پذیرفتند و در ازای پولی که به حساب واریز کردیم، تصویر را گرفتیم و به ایشان گفتم: خانم اینجا بقیع است. گفت: نه، غیرممکن است، اینجا بقیع نیست. وقتی این عکس را با بقیه عکس‌ها مقایسه کردیم، گفت: بله. برای خودشان خیلی جالب بود؛ چرا که این عکس شناسایی نشده بود. اینکه این خانم گفت درگاهی در ترکستان است، واقعاً همان‌طور است همان سبک معماری هست و تنها چیزی که بعد از مدتی توجه من را جذب کرد، این بود که چرا این بقعه متمایز از بقاع ائمه دیگر ماست؟ چون در عراق یا در ایران عموماً صحن و ایوان درست می‌کنند؛ اما چرا برای بقیع این اتفاق نیفتاده؟ چرا بقعه ائمه در بقیع تبدیل شده به ساختمانی کاملاً متمایز؟ بعدها از همان جمله آن خانم که برداشت اولیه از تصویر بود، حدس زدم که این بایستی خیلی به معماری ترکستان نزدیک باشد و شاید اسماعیلی‌های ترکستان به دلیل تعلق خاطر به اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام با توجه به ثروتی که داشتند، عمارت بقیع را ساختند.

**سوال** تأثیر دولت‌های هم‌جوار در شکل‌گیری دولت وهابیت چقدر بوده است؟ چرا  
مقابله چشمگیری با این دولت نداشته‌اند؟  
موجانی: من فکر می‌کنم فضای منطقه‌ای در دعوت وهابی‌ها ایفای نقش کرده و به

نوعی به آن سرعت بخشیده است. شاید اگر ناپلئون به مصر حمله نمی‌کرد و یا اگر دولت ایران درگیر جنگ با روس نمی‌شد، سعود ثانی امکان پیدا نمی‌کرد که مکه و مدینه را تصرف کند. ما به خبرهایی دست پیدا کردیم که نشان می‌دهد قبل از اینکه نیروهای مصر وارد درعیه بشوند، نیروهای ایرانی تا نزدیک درعیه رفته و جنگیده بودند. اگر دولت عثمانی شکل ممالک به خودش نگرفته بود، روند به‌گونه‌ای دیگر بود. ولی مجموعه این اتفاقات در رشد دعوت و در محیط داخل نجد تأثیر گذاشت، حتی اگر خاندانی غیر از خاندان سعود در درعیه بود، هیچ وقت هیچ کسی به دعوت محمد بن عبدالوهاب توجه نمی‌کرد. خاندان سعود انگیزه برای قدرت‌طلبی داشتند، آنها فقط چیزی می‌خواستند که به قدرت آنها مشروعیت بدهد و این مشروعیت را دعوت وهابی برایشان به‌وجود آورد. من در تمام این کتاب هیچ وقت تعبیر دولت وهابی سعودی به کار نبردم.

البته تا امروز تفاهمی بین خاندان وهابی و خاندان سعودی بوده و هیچ وقت اینها تبدیل نشدند به عنصر و ذات واحد. در حوادث یازده سپتامبر می‌بینید که دولت سعودی، وهابیان را سرکوب می‌کند و در مقاطعی می‌بینیم که وهابیان، دولت سعودی را وادار به تمکین می‌کنند. یک نوع تفاهم درونی بین این دو اتفاق افتاده است. نمی‌توانم بگویم هر کدام برود، دیگری متلاشی می‌شود، ولی فهمیده‌اند که قدرت و مشروعیت با همدیگر تداوم دارد. نظیر این پدیده را در ایران دوره صفوی هم در شکل خودش می‌بینید. سعودی‌ها هم مانند هر حاکمی نیاز به مشروعیت داشتند. وهابیت به آنها این فرصت را داد و آنها هم روی وهابیت چتری پهن کردند و مبلغ آنها شدند. در اینجاست که من می‌گویم شمشیر سعود در کربلا، شمشیر سیف الاسلام نجد نبود، در آنجا که می‌جنگید، دنبال ثروت بود و می‌خواست در کربلا منابع مالی به‌دست بیاورد، نمی‌خواست دعوت را گسترش بدهد. اگر می‌خواست گسترش بدهد، نباید کربلا را ترک می‌کرد، بایستی می‌ماند یا اگر می‌خواست دعوت را گسترش بدهد، بایستی در شام می‌ماند. فقط مکه و مدینه را نگه داشت، ولی کربلا و بصره را نگاه نداشت. دو دلیل دارد: یکی به لحاظ لوجستیک این امکان را نداشت. یکی دیگر اینکه اصلاً هدفش این نبود.

سفر کرده است؟ اگر سفر کرده، چندسفر بوده است؟ یکی از بحث‌های اختلافی این است که آیا محمد بن عبدالوهاب به ایران نیز

موجانی: بحث اختلافی است؛ چون ما حتی از آن یک سند هم نداریم، اما چند نکته مؤید این است که او از ایران شناخت داشته. بنابر آنچه به‌عنوان تاریخ به او منتسب می‌کنند، وقتی به منطقه کردستان و اصفهان سفر کرده، با همین اسم بوده است. بخشی از این می‌تواند تخیل و پدیده‌سازی باشد، اما بخش دیگر را از قرائن می‌توان حدس زد. مثلاً میرزای قمی به فتحعلی‌شاه نامه‌ای نوشته که در مجموعه میرزا عبدالوهاب منشی نشاط آمده است. میرزای قمی در آنجا به خطر مقوله وهابیت اشاره می‌کند و من یقین دارم که در فاصله کوتاهی بعد از دعوت محمد بن عبدالوهاب، یک مرجع عالی‌قدر شیعی در قم آگاهانه درباره این موضوع صحبت کرده است. میرزای قمی یا محضر یک شخصیت برجسته وهابی را درک کرده و با آن تفکر آشنا شده و با او گفتگو کرده و دانسته‌های او را آزموده است که درباره آن قضاوت کرده است و با از طریق یک منبع بسیار موثق که محمد بن عبدالوهاب و دعوتش را می‌شناخته، اطلاعاتی به‌دست آورده است.

سفر کرده است؟

موجانی: نامه در سال ۱۲۳۰ ق است.

سفر کرده است؟  
موجانی: واقع بعد از اینکه اینها به کربلا و عراق و اینها حمله کردند، ایشان احساس خطر کرده است.

موجانی: بله، ولیکن مرحوم میرزا در این نامه گزارش داده از زمانی که در نجف بود. تاریخ حیات میرزای قمی را که نگاه می‌کنیم، دوران نجفش حدود سال ۱۱۷۲ ق است و این تاریخ بدایت دعوت محمد بن عبدالوهاب است، نه زمانی که به سال ۱۱۸۶ از قدرت معنوی سیاسی خودش چشم پوشید و گوشه‌نشینی را اختیار کرد. میرزای قمی اشاره می‌کند به خبرهایی که من از نجف داشتم. ایشان حدود دهه هفتم قرن دوازدهم در نجف تحصیل می‌کرد؛ یعنی می‌توانیم بگوییم که تقریباً مقارن شروع دعوت در همان محیط بسته نجد اخباری نسبتاً دقیق به نجف رسیده است؛ چون میرزای قمی

با دقت صحبت می‌کند. بین زمانی که او در نجف بود تا زمانی که در قم به مرجعیت تامه می‌رسد، خیلی فاصله است، ولی وقتی که اشاره می‌کند، اشاراتش درباره وهابیت غلط نیست. پس موضوع وهابیت موضوع بحث حوزه نجف بوده و این‌گونه هم نبوده که مثلاً ما فکر کنیم در زمانی که محمد بن عبدالوهاب در نجد روی کار آمده، حوزه درسی داشته و تعدادی طلبه در حوزه او تربیت شده‌اند که آرائش را ترویج بکنند. بلکه یا خودش آنجا رفته یا کسی که به او خیلی نزدیک بوده و به لحاظ علمی در سطح او بوده؛ چون تصویری که میرزای قمی می‌دهد، تصویر یک آدم آگاه و داناست و فقط یک قضاوت ساده نیست. من از این می‌توانم حدس بزنم که حداقل محمد بن عبدالوهاب تا نجف آمده و آبشخور فکرش در آنجا برای افرادی که درس می‌خواندند، معنا داشته است. مثال روشن‌تری بزنم: من در بوشهر دو سال پیش، با نسخه خطی مواجه شدم که یکی از آثار خود محمد بن عبدالوهاب بود که تاریخ کتابت آن ۱۲۰۳-۱۲۰۴ بود و الآن در بوشهر هست.

پس دعوت وهابیت در همان زمان شروع شده بود و ترویج می‌شد و منابعی درباره‌اش تولید شده بود. بنابراین برای میرزای قمی امکان‌پذیر بوده است که با آرا و اندیشه‌های ابن عبدالوهاب آشنا باشد و این آرا را دیده یا برای خودش ضبط کرده که ببیند اینها چه نوشته‌اند و یا اینکه خود وهابیان کتاب خودشان را در اختیار افراد گذاشتند و کسی هم در بوشهر آن را استنساخ کرده است. حالا محمد بن عبدالوهاب به ایران آمده یا نیامده، در اصل موضوع فرقی نمی‌کند، اما ما سندهای متعددی داریم که تأثیرش آمده. به هر حال عده‌ای به این فرقه دل بستند و از سر کم‌دانشی‌شان به مبادی فکر دینی تأثیر پذیرفتند.

**سپهر** یعنی وهابیت نیز از جهل مردم استفاده کرد و محمد بن عبدالوهاب که فردی کم‌سواد بود، توانست با تمسک به ظواهر دین و جهل مردم قدرت یابد. آیا سند تاریخی دیگری در این باره وجود دارد؟

**موجانی:** سندی هست از سال ۱۲۲۶ که تقریباً مقارن با اواخر دوره اول وهابیت در آرشیو ترکیه است. این سند هفتاد سال بعد از ظهور محمد بن عبدالوهاب است، هفتاد سال از این دعوت گذشته و می‌شود گفت سطح دانش و ارتباطات افزایش پیدا کرده

است. این سند از حجاز گزارش می‌دهد و می‌گوید که سکنه آنجا دزدی اموال حاجیان را حلال می‌پندارند. قبیله الحامده ساکن در حرمین است و پیشه آنها راهزنی و غارت حجاج و زائران است که به صورت آشکار می‌کشند و اموال آنها را می‌گیرند و آن را حلال می‌شمارند. حرفه اعراب نجد حمله به دیگر اعراب و غارت و اموال و ریختن خون آنهاست؛ به طوری که اگر از میان آنها به کسی مالی از پدرش برسد آن را به حساب نمی‌آورد و به آن افتخار نمی‌کند و فقط به مالی که از مردم غارت کرده یا دزدیده‌اند، افتخار می‌کنند و می‌پندارند غارت اموال دیگران حلال است. در قبیله عنزه اگر مردی از میان آنها زنش را طلاق دهد، مردی دیگر در همان روز با او ازدواج می‌کند و در شب آینده بدون فاصله و بدون اینکه عقد کند، با او نزدیکی می‌کند و اگر آن زن وضع حمل کند، همسر اول و همسر دوم نزد شیخ قبیله می‌روند و هر کدام می‌گوید این فرزند من است. شبیه آن نیز در قبیله العیدی می‌گذرد. اما پس از بزرگ‌ترین روستا که بین آن تا شهر مدینه سه روز فاصله است، روستای خیبر است از جمله نادانی آنها این است که وقتی دخترانشان را شوهر دادند، مهریه آنها را برای مادرانشان شرط می‌گذارند.

این امور هفتاد سال بعد از ظهور و دعوت محمد بن عبدالوهاب است. به همین دلیل اگر کسی می‌گفت دین چنین است و سن و سالی هم از مدعی گذشته بود و ریش سفید و محاسن و شیخوخیتی در او می‌دیدند، گمان می‌کردند که حتماً او امامی است. فرق هم نمی‌گذاشتند که این امام محمد بن عبدالوهاب در صد سال قبل باشد یا امام عبدالله بن باز باشد در صد سال بعد. محیط این گونه بوده. نادان بودند. این نادانی کماکان ادامه دارد و برایشان هیچ فرقی ندارد که ایمن الظواهری بخواند امام باشد یا رهبر داعش. هر کسی باشد، این مردم او را می‌پذیرند.

مشکل اساسی محیط اسلامی که ما از آن سخن می‌گوییم، در نجد و شام و حجاز و احساء و حتی ایران، این است که سطح آگاهی و شعور دینی خیلی پایین است. هر چیزی حتی خرافات را می‌پذیرند. در آن زمان نیز چنین بوده و وضع هیچ فرقی نکرده و وضع صد سال بعد از این هم فرق نخواهد کرد. می‌خواهم بگویم محمد بن عبدالوهاب در آن مقطع تأثیر گذاشت و شواهدی نیز موجود است اما اینکه تا کجای

ایران آمده، نمی‌دانیم و سندی نداریم. اگر آن کتاب را بپذیریم، می‌گویید او به ری، اصفهان، ساوه و کردستان آمده است. یک محقق منصف می‌تواند تأیید بکند که بخشی از این سفرها انجام شده، اما اینکه به کردستان آمده و دوسال در آنجا با نام شیخ فلان زندگی کرده باشد، هنوز یقین ندارم؛ هرچند احتمالاً گذری داشته است.

#### پیرایه منبری ارزیابی شما از کتاب «لمع الشهاب» چیست؟

**موجانی:** به نظرم نویسنده این کتاب یک انگلیسی است یا فردی است که حتماً یک موقعی در بوشهر یا در جنوب ایران زندگی می‌کرده و تا سقوط درعیه در درعیه بوده است. چون این یادداشت‌ها چند روز قبل از سقوط درعیه تمام شده و کسی که توانسته این تاریخ را توصیف بکند، کسی بوده که تا آخرین لحظات در آنجا بوده. این کتاب تک‌نسخه است و برای کسی است که در بوشهر بوده و از منطقه برهوت نجد نبوده است؛ چون نمونه این کار با کتاب ابن‌غنام و مانند این اصلاً قابل تطبیق نیست. مکتب تاریخ‌نگاری که در این کتاب است، اصلاً متفاوت با آنجاست. پس ناسخ کتاب در آن مقطع زمانی با آن نوع قلم و با آن نوع نگارش، یا باید کسی باشد که یک میرزای ایرانی بوده و یا با میرزاهای ایرانی مأنوس باشد یا افسر عملیاتی یا کاری بریتانیا در منطقه بوده یا خفیه‌نویسی بوده که برای بریتانیا می‌نوشته و توانسته این نسخه را آنجا بفرستد، ولی این خفیه‌نویس فرد تربیت‌شده‌ای بوده است. یقیناً این شخص کسی بوده است که دنیا و محیط اطرافش را خوب می‌شناخته است.

#### پیرایه منبری آیا دولت اول آل‌سعود با بریتانیا ارتباط داشته است؟ این ارتباط به چه میزان بوده؟ کتاب «مستر همفر» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**موجانی:** کاملاً معلوم است که کتاب مستر همفر مجعول است. این کتاب در طی دهه ۲۰-۳۰ شمسی گذشته نگارش شده. ایده کتاب در ذهن کسی شکل گرفته که ایشان را می‌شناسم. باور خودم این است که نویسنده این کتاب همین حکایات و افسانه‌ها را دیده و چون در مقابل خودش محقق و اهل فضل و پژوهنده‌ای نمی‌دیده و عده‌ای را می‌دیده که پای منبر می‌نشینند، برای اثبات سخن خودش، داستانی سمبلیک را درست کرده است که در آن مقطع قرص مسکن خوبی بوده، اما یقیناً این کتاب سند

تاریخی نیست و مایه تأسف است اگر ما این را سند تاریخی بدانیم. این از همان ادله‌ای است که اگر ما آن را سند تاریخی بدانیم، فردا صبح وهابی‌ها در مقابل ما با هزار احتجاج و دلیل، اساس فکری ما را به هم می‌زنند. پس باید این را از روی میزمان برداریم. ادبیات کتاب و واژه‌هایی چون ارتجاع، سخن گفتن از توده نشان می‌دهد که کتاب تازه نگارش یافته‌ای است. دلیل دیگر اینکه در تمام مدارک بریتانیایی، شخصی به نام همفر پیدا نمی‌کنید که در این منطقه مأمور شده باشد. اگر فرض هم بر این باشد که همفر نامی بوده و مأمور خاص وزارت مستعمرات بوده، آن قدر این داستان خیالی است و آن قدر جنبه‌های اغراق آمیزی دارد که درباره رابطه با فلان آدم این نمی‌تواند زاییده واقعیت باشد و بیشتر زاییده یک ذهن تخیل‌گراست که خواسته روایتی را بدهد و موضوع را برای عده‌ای مذموم بکند و آنها را از آن تفکرات انحرافی دور بکند. در آن مقطع خوب بوده، ولی اصلاً پایه علمی ندارد.

**سپهر** بنا به نظر عده‌ای، دولت آل سعود یا همین فرقه وهابیت با کمک‌های انگلیس پدید آمده است و البته به کتاب «مستر همفر» هم استناد نمی‌کند، بلکه دلایل دیگری اقامه می‌کنند. نظر جنابعالی چیست؟

**موجانی:** من یقین دارم اگر در قلمرو عربستان همه وهابیان را نابود کنند و وهابی تمام آثار مربوط به ۲۰۰ سال اخیر وهابیت را از آنجا هم بردارند، پنجاه سال بعد دوباره در این بستر شاهد دعوت جدیدی با همان قرائت خواهید بود.

**سپهر** در واقع معتقدید که اصلاً انگلیس هیچ نقشی نداشته و بستر موجود در اینجا این آمادگی را دارد؟

**موجانی:** پتانسیل و ظرفیت وجود دارد. چرا ما این واقعیت را نمی‌خواهیم بپذیریم؟

**سپهر** پس آیا در ادامه انگلیس از این موضوع به نفع خودش بهره‌برداری کرد؟  
**موجانی:** بله، چرا استفاده نکند؟ مگر در مورد پدیده بابیه این مسئله را نداریم. من مدارکی از آرشینو ترکیه پیدا کردم که کنسول انگلیس در بغداد از عثمانی تقاضا می‌کند

که بابی‌ها را نکشید. اگر بکشید، جنگ می‌شود (ملا علی بسطامی<sup>۱</sup> در کربلا دعوت به باییت را با عنوان ظهور موعود منتظر آغاز کرد و موجب بروز تنش در میان شیعیان و اهل سنت عراق شد. به همین جهت نجیب پاشا، حاکم عراق، او را دستگیر و زندانی کرد و سپس در محضر علمای شیعه و سنی محاکمه شد و حاکم عثمانی او را محکوم به مرگ کرد). گزارشی دارد می‌دهد که خلاف واقع است. مراجع ما در نجف فتوا دادند که این از دین خارج شده است. کنسول انگلیس می‌گوید که اگر او را بکشید، ایرانی‌ها شیعه‌اند و می‌گویند او نایب امام زمان است و به عثمانی حمله می‌کنند. دولت عثمانی مردد است و آخر الامر ملاعلی بسطامی را نمی‌کشد. یک نوع هوشمندی دولت انگلیس داشته که می‌توانسته بفهمد که حاکم عثمانی از ایران می‌ترسد و ایران از عثمانی می‌ترسد. این سیاست ناشی از شناخت عمیق انگلیس از پدیده‌هاست. حتماً از این هم شناخت پیدا کرده و دیده به نفعش است و دیده می‌تواند عامل مؤثری باشد و در پشت جبهه‌ای که ناپلئون باز کرده و در پشت جبهه‌ای که دولت عثمانی دارد، عمل بکند و می‌تواند مقوم باشد. سیاست بریتانیا از آن حمایت کرده و توانسته با آن ارتباط برقرار کند. دلایلش را من در آن کتاب نوشتم.

### سیرالمنیر موجانی: من فکر می‌کنم بر اساس منافع است. ما داریم درباره تاریخ قضاوت می‌کنیم.

من می‌گویم برایشان کافر معنا داشته، شکلش عوض می‌شده و ملاحظاتی بوده. مثال ایرانی برای شما می‌زنم: آنتونی جنکینسون، سفیر بریتانیا، به دربار شاه طهماسب صفوی می‌آید و می‌گوید بیا با عثمانی بجنگیم و با همدیگر مشارکت کنیم. وقتی این سخن را می‌شنود، می‌گوید از همان راهی که آمد، بیریدش و پشت پایش هم خاکستر روی زمین بریزید. این آدم نجس بوده است. شاید همه بگویند که شاه طهماسب از لحاظ دینی آدم متعصبی بوده؛ چون پشت پای کافر خاکستر ریخت که نجاستش را

۱. ملا علی بسطامی دومین نفری است که به باب پیوست و مأمور شد در کربلا به تبلیغ باییت بپردازد. وی در درس محمد حسن نجفی صاحب جواهر اعلان کرد که موعود منتظر در شیراز ظهور کرده است. به فرمان نجیب پاشا ملا علی دستگیر و زندانی شد. کنسول انگلیس غوغای به وجود آمده به وسیله ملا علی را با خرسندی از پیدا شدن زمینه تنش بین ایران و عثمانی به انگلیس گزارش می‌دهد.



پاک کند. به اعتقاد من او به‌عنوان یک دیپلمات با این کار داشت پیام می‌داد و حتماً می‌دانست در دربارش افرادی هستند که برای دولت عثمانی خبر می‌برند. لذا نه تنها به زبان جواب منفی داد، بلکه در برابر پیشنهاد سفیر بریتانیا این‌گونه واکنش منفی نشان داد. البته می‌دانست که نمی‌تواند با عثمانی بجنگد و می‌خواست صلح با عثمانی را حفظ کند و نمی‌خواست شائبه‌ای به‌وجود بیاورد که آنها نگران بشوند که او با انگلیس می‌سازد. از طرف دیگر، با این واکنش و رفتار می‌خواست نشان دهد که ما همه برادریم و همه مسلمانیم.

به هر حال، بنیان‌گذاران وهابی و سعودی‌ها افراد هوشمندی بودند. نقشه عملیات‌های نظامی سعود و بازه زمانی‌اش را هم در نظر بگیرید. این فرد یقیناً به لحاظ فرماندهی جنگ باهوش بوده. چهار ماه نجف را در محاصره کامل نگه داشت. اگر شیخ جعفر کاشف الغطا و علمای دیگر مانند علامه بهبهانی ایستادگی نکرده بودند و دفاع نمی‌کردند، شهر سقوط کرده و فاجعه کربلا در نجف هم اتفاق افتاده بود. اگر فرد باهوشی نبود، چگونه چهار ماه با نیروی محدود توانست پشت شهری بایستد؟ درک کرده بود که در تمام این مدت، نه قوای عثمانی به داد این شهر می‌رسد و نه قوای ایران. پس شناختی از مناسبات محیط منطقه خودش داشته و می‌توانسته بفهمد که پایتخت ایران و عراق و والی شام احمد جزار پاشا در چه وضعی قرار دارند. این اطلاعات را عقبه شیوخ نجد و چند نفری که در نجد درکشان از دنیا این‌گونه بوده، به او نداده است. حتماً این درک و این شناخت حاصل آنالیز دقیق از واقعیت است و کسی این کار را برایش کرده و خودش هم توانسته خوب بازی را جلو ببرد.

**سیرالمنهج انگیزه هجوم‌ها به عراق چیست؟ آیا غارت اماکن مقدس بوده است؟**

**موجانی:** یکی از دلایل، غارت اماکن مقدس بوده. نکته مهم‌تری که به تازگی با آن مواجه شده‌ام، این است که بغداد مدینه الاسلام بود. آنها مشروعیت قدرت را در دنیای اسلام با حاکمیت حرمین می‌توانستند داشته باشند. در این شکی نیست، ولی برای جلوه سیاسی قدرت خود بایستی یکی از آن شهرهای تاریخی (که پایتخت خلافت اسلامی بوده) را در اختیار خود بگیرند، یا باید در شام والی باشند، یا حاکم بغداد. سعود

به سمت شام و به سمت پشت دمشق رفته و شمشیر زده و به سمت عراق هم رفته است. به نظر من برای این است که یکی از این دو را داشته باشد. علت حمله به عراق هم این بود است که از شام سهل الوصول تر بود و می دانست که می تواند با اتکا به بخشی از عقبه عشایر نجدی به کربلا وارد شود. عشایری که به لحاظ خونی و نسبی مانند بنی حرب و امثالهم جنوب عراق را پر کرده بودند و از او اطاعت می کردند. به او خبر می دهند که کربلا در این روز خالی است و از داخل نخلستان خانه به خانه او را رد می کنند، و الا با گروه صد - دویست نفره که کسی نمی تواند کربلا را بگیرد. او با همین ها به کربلا وارد می شود. این دسترسی ها، خاندانی است. خون این زمینه را فراهم کرده است.

**مدینه چه بود؟ عکس العمل قدرت های منطقه مانند عثمانی و ایران در برابر هجوم به مکه و**

**موجانی:** عثمانی می دانست مشروعیتش دارد از بین می رود. یقیناً تمایل نداشت این اتفاق بیفتد، ولی توانی نداشت و در حال متلاشی شدن بود. نظام اداری اش به جایی رسیده بود که در کمتر از هر صد روز یک صدراعظم در این کشور عوض می شد. مصر از دست رفته بود و فلسطینش زیر سنجاق خیلی بزرگ بود و احتمال سقوط می رفت و در درون خودش مشکل داشت. می دانست والی بغداد به او دروغ می گوید. ممالیک به عراق آمدند، ابوسلیمان ابوالممالیک در عراق واقع شده است و پشت سر هم گزارش های دروغ می دهند تا بتوانند ثروت عراق را خودشان بالا بکشند و به امپراتوری عثمانی ندهند. در چنین شرایطی چه کاری می توانست بکند. مفتی ها هم نمی توانستند در چند جبهه بجنگند. همین زمان مقارن زمانی است که دولت عثمانی با روس ها در کریمه و مناطق تاتاری و... درگیر می شود. اما دولت قاجار به نظر من در آن سال ها قبل از جنگ های ایران و روس قوی بود، اما آن هم دچار بحران اساسی بود. دچار توهم قدرت شد. تصور خودش از قدرت این بود که من حاکم تفلیس هستم و آقامحمدخان همه چیز را برایش ساخته است، ولی نمی دانست که با چه هزینه سنگینی آن را ساخته است. اگر امروز کرمان جزء خاکمان است، خدا را شکر کنیم،

چون آقامحمدخان شناعت عجیبی را در سرکوب شکست خوردگان به کار می‌برد، چه در تفلیس، چه در کرمان و هر نقطه‌ای که وارد شد. تصویر نفرت‌انگیزی به وجود آورده و همبستگی ملی را از بین برده بود. محیط، محیط شیعه بود. آذربایجان در آن طرف، عراق در این طرف شیعه بود، ولی آن قدر شدت عمل به کار گرفته بود که باور را به نظر من در همبستگی ملی از بین برده بود. قاجار هم در این شرایط بود، با این حال به نظر من کار بزرگی کرد و آن اینکه وقتی امام مسقط از او درخواست کمک نظامی کرد، آنها تا پشت درعیه رفتند. به نظر من کار عجیبی کرد و خیلی تعجب می‌کنم و امروز می‌فهمم که پایتخت قاجار درک می‌کرده که جنگ با کفار روس وقتی می‌تواند نتیجه داشته باشد که در جنوب امنیت باشد و بنیه اسلامی علیه او برنگردد. به همین جهت والی فارس سپاه فرستاد، با اینکه داشت در دو جبهه بزرگ می‌جنگید.

#### سراج منیر علل سقوط دولت سعودی اول چه بوده است؟

موجانی: سؤال بسیار درخور توجهی است. نکته جالب و مهم برای من این است که مصر آزاد شد و من بر اساس همین نکته و با مطالعه تاریخ دوران اسلامی، در جاهای مختلف گفته‌ام که بزرگ‌ترین تهدید برای عربستان سعودی، نه تشیع است، نه ایران، نه عثمانی و نه بریتانیا، نه امریکا، نه زیدیه یمن، نه شیعه بحرین. بزرگ‌ترین تهدید، مصر است. هرگاه مصری‌ها وارد صحنه مناسبات درونی شبه جزیره شدند، در عربستان تحول اساسی در نظام قدرت پدید آمد. بارزترین نمونه‌اش رویکرد مصری‌ها به عثمان، خلیفه سوم، و سپس بیعت کردن با امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که نظام خلافت اسلامی را عوض کرد. اگر مصری‌ها این کار را نکرده بودند، حضرت امیر هیچ وقت خلیفه نمی‌شد و خلافت به اهل بیت باز نمی‌گشت. ورود عنصر مصری در بازی، قدرت نظام عربستان را از بین برد. الآن دولت عربستان چرا از آقای محمد مرسی می‌ترسد و حاضر است هزینه‌های کلان بکند که مرسی در رأس قرار نگیرد؟ چون تأثیر مستقیم تحولات مصر در عربستان از همه جا بیشتر است. اصلاً دعوایی که سر سوریه و لبنان و بیداری عربی اتفاق افتاد، دعوای اخوانی و سلفی بود، نه دعوای شیعه و سلفی. الآن که شکل شیعی و سنی پیدا کرده، به این سبب است که اخوانی زمین خورده. تنش

اصلی اخوانی و ترس از او بود؛ همان‌طور که ملک فیصل از ناصر می‌ترسید. وقتی عنصر مصری قوت گرفت و به عربستان توجه کرد، سیستم عربستان تغییر پیدا کرد و ممکن است این اتفاق فردا نیز بیفتد. به‌همین دلیل دولت عربستان حاضر است میلیاردها دلار هزینه بکند تا شکم مردم مصر را سیر بکند که به این طرف نیایند؛ چون تغییر نگاه مصر، سیستم عربستان را به هم می‌زند. خدیو محمد علی پاشا مصر را زنده کرد و از زیر سیطره عثمانی آزاد ساخت و به آن قوت داد و تا حرمین شریفین رفت. دولت عثمانی در یک مقطعی به او می‌گوید که برگرد، در آنجا نماز و پادگان ایجاد نکن؛ چون می‌ترسد که او حاکم حرمین شریفین بشود. سقوط وهابیت در آنجا ناشی از بی‌پایه بودن تبلیغات و دعوت‌های دینیشان نبود؛ چون به نظر من اصلاً محیط آن قدر بی‌سواد و عامی بود که هر چه می‌گفتند، آنها می‌پذیرفتند، و ناشی از این که ثروت را از دست داده باشند یا شمشیرشان کند شده باشد هم نبود. بلکه عنصر جدیدی آمده بود که نظام منطقه را عوض کرد؛ عنصری که قابلیت‌هایش را در طول ۱۴۰۰ سال احراز کرده بود و همین‌الآن هم این قابلیت را دارد. به صورت طبیعی خطر دائمی برای وهابیت است. اگر کسی بخواهد درباره وهابیت کار بکند، باید بداند که وهابیت را چیزی به زمین می‌زند که در مصر به وجود می‌آید. تاریخ نشان می‌دهد - و قضاوت شخصی نمی‌کنم - اگر در مصر توجهی صورت بگیرد، عربستان به هم می‌ریزد. چرا مصر آن قدر از ایران، از دنیای اسلام، از فلسطین و مسائلس دور است؟ چون اگر مصر روحیات اسلامی پیدا بکند، اولین بروز آن در عربستان است. بنابراین سقوط اینها در آنجا فقط ناشی از این قضیه است و لاغیر.

**سیرالمنبر** آیا فعالیت‌های دولت سعودی در ایجاد تشکیلات تکفیری و هرج و مرج در منطقه، همسو با همان سیره و روش گذشتگان این خاندان در سعودی اول است؟  
**موجانی:** الآن از جهاتی نگاهشان همان است، ولی این‌گونه نیست که بگوییم تشکیلاتشان نیز همان تشکیلات است. مثال برای شما بزنم، در آن دوره، به نظر من نگاه آن قدر اعتقادی نبوده که امروز هست. قانون دنیای آن روز این بود که برای سلطان سر می‌بریدند و فرقی نمی‌کرد که شیعه باشد یا راهزن یا ارمنی، در توس باشد

یا در فرانسه. سنت دنیای قدیم این بوده که اگر کسی شورش و عصیان کند، سرش را می‌برند و به سلطان می‌دهند و چه در مرو به امین بدهند، چه در بغداد به هارون بدهند، فرقی ندارد. اساسش این بود. اما الآن واقعاً وضع اعتقادی شده است. الزامات دنیای آن روز را اصلاً نمی‌توان با محیط امروز دید. امروز وقتی می‌بینیم که این رفتارها خیلی ایدئولوژیک می‌شود، به نظر من بازتاب و واکنشی است به کنش این طرف. نباید فکر کنیم که درک دولت سعودی عوض شده است. دولت سعودی باید از جریان وهابیت دفاع کند؛ چون به آن محتاج است. در ایران هم اگر جمهوری اسلامی ایران نباشد و محمدرضا شاه باشد، باید خود را شاه شیعه بداند. اگر نادر هم باشد، می‌گوید فقه جعفری رکن پنجم هست، باید این واقعیت را بپذیرد. پس در عربستان اگر بعد از خاندان سعودی دولت اخوانی هم بیاید، به نوعی اخوانی وهابی خواهد بود، نه اخوانی حنفی و مالکی. هرکسی که حاکم بشود، بایستی این تفکر را داشته باشد.

**پسراج** به نظر شما این جنایات در آن زمان به عنوان دیگر مطرح می‌شده و در این دوره عرف چنین نیست و نگاه اعتقادی در پشت آن قرار دارد. پس این جنایات را نمی‌توانیم به آن زمان مرتبط کنیم و نمی‌توانیم نشئت گرفته از آن تفکرات بدانیم.

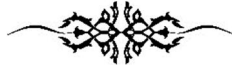
موجانی: نه، نمی‌توانیم. البته اگر از نگاه غربی اروپایی نگاه کنیم که می‌گوید محمد بن عبدالوهاب بر طبق فتوای مذهبی این سرها را برید، امروزی‌ها هم براساس فتوای مذهبی این کار را می‌کنند. از نظر آنان انگیزه یکی است؛ مثلاً می‌گویند: حزب الله در سوریه براساس چه کار می‌کند؟ براساس فتوای مذهبی. قرآن را باز می‌کند و آیات جهاد را می‌بیند، بدون اینکه تفسیرش را داشته باشد. موقعی که آقای مصطفی عقاد، سازنده فیلم الرساله محمد رسول الله، به ایران آمده بود، مدیر شبکه جهانی اهل بیت می‌گوید ما با هم ناهار خوردیم و گفتیم در فیلمت اشتباه بزرگی کردی. پرسید: چه اشتباهی؟ گفتیم: فقط جنگ‌های پیامبر را به تصویر کشیدی و چهره خشنی از پیامبر نشان دادی! بعدها این جمله ایشان به من تلنگری زد. ما در سریال‌های امام علی علیه السلام، مختار، امام حسن علیه السلام، ما که شیعه‌ایم، چه چیزی را نشان دادیم؟ از زندگانی حضرت امیر، ۲۵ سال را ندیدیم و سراغ آن چهار سال رفتیم. در آن ۲۵ سال حضرت امیر چه

مناسباتی داشت؟ شما به عنوان یک مورخ و اهل تاریخ نگاه کنید؛ چرا منابع ما درباره سیره حضرت امیر در این ۲۵ سال چیزی ندارند؟ همه‌اش از صفین و جمل و نهروان و حادثه گفته‌ایم. چرا سراغ منابع تاریخی اسلامی نمی‌رویم تا سیره حضرت امیر را در ۲۵ سال بیاوریم؟ چرا فقط خطب نهج البلاغه در دوره حکومت امیرالمؤمنین را گرفتیم؟ این کار برداشت خاص از تاریخ و از حیات تاریخی یک شخصیت است که به لحاظ علمی کاملاً غلط است و شناخت ما هم غلط است. ما از حادثه عاشورا فقط از روز عرفه تا اربعین خبر داریم. این سیره امام حسین علیه السلام است. از قبلش چیزی نمی‌دانیم. کدام یک از این منابع شیعی ما درباره این گذشته، آگاهی داده است. چیزی نداریم. از نظر بیرونی چرا دین ما دین خشنی دیده می‌شود؟ چون که همین‌ها را نشان دادیم. نشان ندادیم که افراد از صدها کیلومتر آن طرف‌تر به عشق دو رکعت نماز خواندن در آنجا سفر می‌کنند تا احساس معنوی پیدا کنند. ما نشان ندادیم که این طلالاندازی، آیین‌کاری و مانند اینها ناشی از حس عمیق زیبایی پرستی ماست. می‌خواهیم زیباترین وجه را داشته باشیم. می‌خواهیم شیعه را حکومتی نشان بدهیم. او هم گنبد را می‌زند و طلایش را غارت می‌کند و ضریحش را برمی‌دارد و از قبر جسد را بیرون می‌آورد. ما نتوانستیم اینها را معرفی بکنیم. نتوانستیم بگوییم در مقابل حرم یک امام می‌ایستیم و دو رکعت نماز می‌خوانیم، می‌خواهیم خود را به لحاظ عاطفی و روحی تخلیه بکنیم. نتوانستیم مکانیسمی پیدا بکنیم تا احساس برقراری حس انسانی را نشان دهیم. لذا کارمان را عجیب و شرک‌آمیز نشان می‌دهد. از نظر آنها کار ما شرک‌آمیز است. چون ما نتوانستیم با هم گفتگو کنیم.

در پایان، به سهم خود از مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البیت علیهم السلام و از شما عزیزان که این کار خطیر را به عهده گرفته‌اید، سپاسگزارم.

سیدالرجاء ما هم از حضرت عالی کمال تشکر را می‌کنیم و از خداوند متعال دوام توفیقات را برای شما خواهانیم.

پژوهشنامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ♦ سال سوم ♦ شماره ۱۲ ♦ زمستان ۱۳۹۲  
صفحات: ۳۱-۵۲ ♦ تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۱۰ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۲/۰۱



## برداشت‌های القاعده از افکار جهادی سید قطب

مجید فاطمی نژاد\*

### چکیده

سید قطب یکی از نظریه‌پردازان بزرگ جمعیت اخوان المسلمین مصر است که توانست با نوشتن کتاب‌هایی چون تفسیر فی ضلال القرآن و معالم فی الطریق، افکار خود را بین جوانان و نوجوان مصری رواج دهد. وی با قلم شیوا و روان در طرح برخی از مسائل چون عدالت اجتماعی در اسلام، جاهلی بودن مردم در عصر حاضر و تقسیم جهان به دارالاسلام و دارالکفر، طاغوت بودن تمام حکومت‌ها را مطرح و راهکار آن را جهاد یا هجرت اعلام کرد. بیان این‌گونه افکار تأثیرات شگرفی در جوانان عرب نهاد؛ به‌طوری‌که پس از اعدام وی، گروه‌های جهادی از جمله القاعده تشکیل شدند که غالباً متأثر از افکار او بودند. آنها در فکر و روش خود پیرو سید قطب بودند، ولی در فقه و اعتقادات از سلفیون چون ابن تیمیه تقلید می‌کردند؛ همان‌طور که عبدالله عزام می‌گوید: من شاگرد چهار نفر بوده‌ام: در فکر شاگرد سید قطب، در فقه شاگرد نووی، در اعتقادات شاگرد ابن تیمیه و در مسائل روحی شاگرد ابن قیم.<sup>۱</sup> بنابراین القاعده یک گروه تلفیقی است که استراتژیک خود را از افکار سید قطب و اعتقادات خود را از ابن تیمیه اخذ کرده است و امروزه شاهدیم که وهابیت با سوءاستفاده از نظریات قطبی، جوانان عرب را به جنگ و جهاد دعوت می‌کند، ولی با اهدافی خاص که هیچ‌یک با اهداف سید قطب مطابقت ندارد.

کلیدواژه‌گان: القاعده، سید قطب، وهابیت، جاهلیت، تکفیر، دارالاسلام، دارالکفر.

\* پژوهشگر مؤسسه تحقیقاتی دارالاعلام لمدرسة اهل البیت (علیهم‌السلام) و کارشناسی ارشد مؤسسه مذاهب اسلامی.

ma556261@gmail.com

۱. عبدالرحیم علی، حلف الارهاب، ج ۱، ص ۲۲.

## ◆ مقدمه

پس از جریان ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در آمریکا، در تمام رسانه‌های جهان سخن از حمله تروریستی گروه اسلام‌گرای افراطی به نام القاعده بود که بعدها بهانه برای حمله آمریکا به افغانستان و عراق و برخی کشورهای دیگر شد که تا به امروز این حملات علیه این گروه در اقصی نقاط جهان ادامه دارد و خون‌های بی‌گناه بسیاری ریخته شد. سؤال جدی این است که پایه و اصول فکری و اعتقادی این گروه چیست و از کجا نشئت می‌گیرد؟ ما با بررسی اجمالی نحوه پدید آمدن القاعده و افکار و مبانی اعتقادی رهبران آن، اثبات خواهیم کرد که منشأ تفکرات و اعتقادات این گروه، سید قطب است که توانست برخی از جوانان عرب را بر ضد غرب، مخصوصاً علیه آمریکا بشوراند. البته افکار سید قطب علت تام نیست و اندیشه‌های سلفیه تکفیری نیز نقش به‌سزایی در شکل‌گیری افکار القاعده در این برهه از زمان داشته است؛ به‌طوری‌که امروزه شاهد حملات انتحاری و جنگ آنان علیه مسلمانان جهان مخصوصاً صوفیان و شیعیان نیز هستیم. القاعده توانست با تلفیق افکار سید قطب و وهابیت، اندیشه تکفیری را سامان دهد و امروزه بسیاری از مدافعان سید قطب با آن مخالفانند. گروه القاعده با سوء استفاده از افکار سید قطب توانست اهداف خود را پیگیری کند.

## ◆ اخوان المسلمین پیش‌قراول تفکرات جهادی

بعد از مرگ حسن البناء<sup>۱</sup> جوانان اخوانی به چاره‌اندیشی برای وضعیت موجود مصر افتادند، تا اینکه در میان جوانان رادیکالیسم اخوانی کتابی به نام *معالم فی الطریق* اثر سید قطب پخش شد که به سرعت مورد توجه قرار گرفت و به‌عنوان کتاب راهبردی مطرح گردید. زندان‌ها و شکنجه‌ها و در نهایت اعدام سید قطب و دوستانش برای رسیدن به این آرمان‌ها، بهترین شاهد و مؤید بود بر اینکه نویسنده *معالم فی الطریق* خود به تمام آنچه در این کتاب نوشته، ایمان دارد و این امر باعث تحریک و ایمان

۱. وی رهبر اخوان المسلمین مصر بود که در سال ۱۹۲۸ با برخی از برادران و دوستان خود این گروه را تشکیل دادند. شغلش معلمی بود و مواضع معتدلی داشت و سعی می‌کرد که از خشونت و زور بپرهیزد.



جوانان اخوانی به کتاب و سخنان سید قطب شد. این کتاب پس از انحلال اخوان المسلمین در مصر، بهترین منبع و مرجع میان جوانان اخوانی بود و باعث شد گروه‌هایی چون جماعت اسلامیة، الهجرة و التکفیر و گروه الجهاد به وجود آید.<sup>۱</sup>

### ♦ ارکان تفکر جهادی سید قطب

سید قطب مهم‌ترین افکار جهادیش را در کتاب *معالم فی الطریق* خودش بیان کرده و این کتاب دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که می‌توان به انسجام مطالب به صورت زنجیروار و پیوسته با ادبیاتی بسیار زیبا و جذاب، خارج کردن مطالب عقیدتی از حالت نظری به حالت عملی و ارائه پشتیبان‌های مناسب از کتاب، سنت و سیره صحابه برای اثبات مطالب و عقاید خود اشاره کرد. این عوامل باعث شد که هر عرب زبانی به آسانی تفکر جهادی سید قطب را دریابد و از آن تأثیر پذیرد. ما در این مجال به مهم‌ترین ارکان تفکر جهادی وی می‌پردازیم.

### الف) جاهلیت قرن بیستم

به نظر وی، این دو جهان یعنی جهان جاهلیت و اسلام کاملاً با هم ناسازگارند و هیچ همزیستی و توافقی بین آنها وجود ندارد. حقیقت یکی است و قابل تقسیم نیست و همه چیز غیر آن، نادرست و الزاماً غلط است و ترکیب حقیقت با باطل امکان‌پذیر نیست. اسلام به معنای اطاعت و تسلیم کامل در برابر خدا و احکام اوست؛ درحالی‌که نظام جاهلی از پرستش خدای یگانه و راه و روش الهی برای زندگی منحرف است.<sup>۲</sup>

سید قطب جاهلیت جوامع امروز را به جاهلیت مدرن تعبیر می‌کند و این جوامع را بسیار خطرناک‌تر از دوره جاهلی زمان پیامبر ﷺ می‌داند.<sup>۳</sup> وی مهم‌ترین مشخصه جاهلیت را بندگی بشر برای بشر می‌داند و آن قدر این صفت را توسعه می‌دهد که به نظر می‌رسد به جز افراد اندکی، مسلمانی بر روی زمین باقی نمی‌ماند. وی می‌گوید:

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب پیامبر و فرعون نوشته ژیل کوپل رجوع شود.

۲. سید قطب، *ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی*، ص ۱۳۰-۱۳۷.

۳. همو، *معالم فی الطریق*، ص ۸۳.

مهم‌ترین صفتی که مشخص‌کننده جاهلیت است، عبارت است از بندگی بشر برای بشر به هر رسم و شیوه‌ای که باشد و همچنین پذیرفتن هوی و هوس به جای خداپرستی و دور ساختن حاکمیت خداوند از زندگی مردم و امور مربوط به مسائل دنیوی آنها و کسانی که چنین وضعیتی دارند، از جاهلیت پیروی می‌کنند؛ هر چند که معترف به وجود خدا باشند یا آن را انکار کنند؛ زیرا وقتی که یکی از صفات خاص ذات خداوند را که همان الوهیت و حاکمیت است، از او بگیرند و به شکل‌های مختلفی آن را برای بشر قائل شوند، در این صورت اگر چه نظام‌ها و اوضاعشان شکل‌های متعددی داشته باشد، ولی باز هم در این صفت اساسی جاهلیت، شریک هستند. بر این اساس اسلام آن را نمی‌پذیرد و حق موجودیت برای آنها قائل نیست.<sup>۱</sup>

اگر بپذیریم جامعه معاصر می‌تواند به جاهلیت قبل از اسلام برگردد و مثل آن باشد، پس مسلمانان باید به جامعه جاهلی آن گونه بنگرند که پیامبر اسلام و اصحابش در زمان خود به آن می‌نگریستند؛ مثلاً وقتی که پیامبر ﷺ خود را در موقعیت ضعیفی می‌دید، تاکتیک کناره‌گیری از جامعه خود و برقراری تماس با جوامع اطراف و سپس هجرت از مکه به مدینه را برگزید و هنگام قدرت، تاکتیک جنگ علیه کفر و فتح جوامع جاهلی را داشت.<sup>۲</sup>

### ب) تقسیم حکومت‌ها به دارالاسلام و دارالحرب

سید قطب معتقد است که فقط یک دارالاسلام وجود دارد و آن همان است که دولتی اسلامی در آن برپا و شریعت خدا بر آن حاکم است و حدود خدا اقامه می‌شود و مسلمانان یار و دوست یکدیگرند.<sup>۳</sup> سید قطب بر این عقیده است که لازم است

۱. همو، مبانی تفکر اسلامی، ص ۳۱.

۲. ژیل کوپل، پیامبر و فرعون، ص ۴۶.

۳. سید قطب، معالم فی الطريق، ص ۲۴۷.

جامعه‌ای به وجود آوریم که تمام اصول و فرمان‌های اسلام در آن اجرا شود و فقط قانون و شریعت خداوند در آن حاکم و داور باشد و بس.<sup>۱</sup> جامعه‌ای دیگر جز این، دارال‌حرب یا جامعه جاهلی است که به نظر سید قطب عبارت است از تمام جوامع بشری مگر جامعه اسلامی و به عبارتی جوامعی‌اند که بندگی‌شان ویژه پروردگار یگانه نیست.<sup>۲</sup> وی در تفسیر خود می‌گوید:

جامعه‌ای که در آن قوانین و فرامین خدای تعالی اجرا نمی‌شود و فقط خداوند بندگی نشود، جامعه جاهلی است<sup>۳</sup> و رابطه مسلمانان با آن، یا جنگ و پیکار است یا صلح است، بر مبنای امان دادن و جزیه گرفتن.<sup>۴</sup>

### ج) عبودیت و حاکمیت

در سراسر کتاب *معالم فی الطریق* دو مفهوم وجود دارد: ۱. العبودیه؛ ۲. الحکمه. اصطلاح عبودیت از ریشه ستایش و عبادت گرفته شده و اصطلاح الحکمه از حکومت و قضاوت کردن است و از نظر سید قطب حکومت و حاکمیتی در یک جامعه اسلامی قانونی و مشروع است که حاکمیت خداوند باشد و به همین ترتیب، موضوع عبادت و پرستش هم فقط باید خداوند باشد.<sup>۵</sup> وی با تفسیر معنای «اله» در «لا اله الا الله» می‌خواهد این نکته را بیان کند که در مسائل اعتقادی نیز مهم‌ترین مسئله، مسئله الوهیت و عبودیت است و الوهیت به معنای حاکمیت خداوند تفسیر می‌شود. لذا هیچ حاکمیتی جز حاکمیت خدا و هیچ شریعتی جز شریعت خدا مقبول نیست. وی در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که هیچ‌یک از انسان‌ها نباید بر یکدیگر سلطنت کنند و سلطنت آنها غاصبانه است؛ چرا که سلطنت مخصوص خداوند است.<sup>۶</sup>

۱. همان، ص ۲۶۱ و ۱۹۴؛ همو، *تفسیر فی ظلال القرآن*، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲. همو، *معالم فی الطریق*، ص ۱۶۹.

۳. همو، *فی ظلال القرآن*، ج ۴، ص ۱۸.

۴. مرادی، مجید، «تقریر گفتمان سید قطب»، ص ۷.

۵. ژیل کویل، پیشین، ص ۶۲.

۶. سید قطب، پیشین، ص ۲۵.

## د) اسلام آمریکایی و مبارزه با صهیونیسم

یکی از معدود افرادی که از اسلام آمریکایی سخن گفته، سید قطب است. او قائل به دو نوع اسلام بود که یکی را به اسلام راستین و دیگری را به اسلام آمریکایی تعبیر می‌کرد.<sup>۱</sup> وی حقد و کینه یهود را دارای سابقه طولانی و از زمان مبعوث شدن پیامبر اسلام ﷺ می‌داند و با آیاتی از قرآن دشمنی آنها را به اثبات می‌رساند.<sup>۲</sup> وی که بارها از خطر یهود و صهیونیسم صحبت کرده و معتقد بود که یهود به فکر سلطه جهانی است و باید همه مردم جهان مخصوصاً مسلمانان مراقب باشند، می‌گوید: «این نویسنده معتقد است که هر جا دعوتی بر خلاف اخلاق و دعوت به بی‌عفتی و فحشا و ربا و جنگ است، دست یهود در کار است»<sup>۳</sup>

## ه) جهاد

یکی از موضوعاتی که سید قطب بارها به آن تأکید کرده، تفکری است که در زمان ابن تیمیه نظم منطقی و استدلالی به خود گرفت و بر علیه صلیبیان و مغول‌ها که هر کدام بخشی از دارالاسلام را غصب کرده بودند، به کار رفت.<sup>۴</sup> سپس ابوالاعلی مودودی (۱۹۷۹-۱۹۰۳) به صورت هوشمندانه آن را وارد ادبیات سیاسی معاصر کرد. نوشته‌های آنها بر سید قطب تأثیر گذاشت و وی نیز آن را در مورد آمریکا و اسرائیل و صهیونیسم به کار برد.<sup>۵</sup> سید قطب جهاد را راهی برای رسیدن به جامعه اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی می‌پنداشت و مسلمان واقعی را کسی می‌دانست که در راه اعتلای اسلام جهاد کند؛<sup>۶</sup> به طوری که وی بعد از تجزیه و تحلیل جامعه اسلامی و جامعه جاهلی در کتاب *معالم فی الطریق*، بخشی از کتابش را به عنوان *الجهاد فی*

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همو، *معرکتنا مع الیهود*، ص ۳۰.

۳. همو، *ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی*، ص ۳۸۶.

۴. برگرفته از مقاله مهدی بخشی شیخ احمد، «جهاد از ابن تیمیه تا القاعده»، مجله راهبردی، ش ۳۹، بهار ۱۳۸۵،

ص ۱۹۵؛ ابوالاعلی مودودی، *نظام سیاسی اسلام*، علی رفیعی، تایپ قدس، ۱۳۵۹، ص ۶۳.

۵. همان، ص ۱۹۷.

۶. سید قطب، *ما چه می‌گوییم*، ص ۳۷.

سبیل‌الله اختصاص می‌دهد. او راه رسیدن به حکومت اسلامی و نیز بهترین راه برای مقابله با یهود و صهیونیسم و کفار را فقط جهاد می‌داند و در کتاب *مع‌الیهود* به این نکته می‌پردازد.<sup>۱</sup> وی معتقد بود که مفهوم جهاد را نباید تا حد جنگ دفاعی پایین آورد و یا آن را با مبارزه درونی مؤمن علیه تهدیدها و هوس‌ها محدود کرد و می‌گوید: «اگر چنین فکر کنیم که تنها با حرف و سخن می‌توان به جهاد مبادرت ورزید، به بیراهه و سراب رفته‌ایم».<sup>۲</sup>

سید قطب به طور ضمنی به تبلیغ اسلام از طریق شمشیر و کتاب اشاره می‌کند و هر دوی آنها را لازم و ملزوم و مکمل یکدیگر می‌خواند.<sup>۳</sup> از طرفی دیگر می‌بینیم به طور ضمنی حکم به جهاد علیه استعمار می‌دهد<sup>۴</sup> و یا جنگ با نیروهای متجاوز انگلیس و آمریکا و صهیونیسم و فرانسه را که به کشورهای مسلمان مثل فلسطین و کشورهای شمال آفریقا، تجاوز کرده‌اند، واجب می‌داند و از آن به جنگ دفاعی تعبیر می‌کند.<sup>۵</sup>

هرایر دکمجیان پایه‌ها و اصول ایدئولوژیک سید قطب را چنین بیان کرده است:

۱. سیستم اجتماعی غیر اسلامی، سیستم جاهلیت است.
۲. وظیفه مسلمان با ایمان این است که برای تبدیل جامعه جاهلی، از طریق دعوت و جهاد پیکارجویانه به تجدید حیات اسلام بپردازند.
۳. تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی به عهده مسلمانان پیشتاز و فداکار است.
۴. هدف نهایی باید استقرار حاکمیت خداوند در روی زمین باشد تا به این وسیله تمام گناهان، رنج‌ها و فشارها رفع گردد.<sup>۶</sup>

۱. همو، *مع‌الیهود*، ص ۵۶.

۲. همو، *معالم فی‌الطریق*، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۶۲.

۴. همو، *عدالت اجتماعی در اسلام*، ص ۲۷.

۵. همو، *ما چه می‌گوئیم*، ص ۱۱۴.

۶. دکمجیان، هرایر، *جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*، ص ۱۶۷.

عوامل درون‌متنی کتب سید قطب چون سادگی کلام او و جهت‌دهی جهاد فکری و نظری به جهاد عملی و تحریک جوانان به سمت جهاد ابتدایی، و از طرفی دیگر، عوامل بیرونی چون جنگ علیه رژیم نظامی مصر،<sup>۱</sup> استقبال جوانان رادیکالیسم اخوانی از کتب و افکار سید قطب و ایجاد زمینه جهاد علیه کفر که پیش‌قراول آن در سازمان اخوان المسلمین با عنوان سازمان مخفی تشکیل یافته بود، توانست زمینه را برای جوانان عرب به سمت جهادگرایی افراطی سوق دهند. سید قطب به جوانان عرب این درس را آموخت که می‌توان برای رساندن صدای خود به حکومت کفر از طریق جهاد و اعمال خشونت‌آمیز اقدام کرد و جهادگرایی باید به‌عنوان یک انقلاب دائمی و جهانی و وسیله‌ای برای مقاومت در برابر اشغال خارجی باشد،<sup>۲</sup> لذا پس از انحلال اخوان المسلمین در مصر، فعالیت‌ها و تشکیلات دیگر اخوان المسلمین در کشورهای دیگر تعطیل نشد بلکه باعث شد، اولاً، اخوان المسلمین از مصر به سوریه انتقال یابد<sup>۳</sup> و سیاست خود را علیه امپریالیسم و استعمار و کمونیسم ادامه داد.<sup>۴</sup> ثانیاً، گروه‌های افراطی چون سازمان جماعت المسلمین یا همان سازمان «التکفیر و الهجره» به رهبری شکر مصطفی و یا سازمان جماعت الاسلامیه و یا گروه «الجهاد» به رهبری عبدالسلام فرج که بیشتر متأثر از فکر سید قطب بودند، به‌وجود آمدند.<sup>۵</sup>

### ◆ عوامل شکل‌گیری القاعده

در سال ۱۹۷۹م، زمانی که کشور کمونیست شوروی وارد کشور مسلمان افغانستان شد،<sup>۶</sup> ابتدا این نبرد صرفاً جهاد افغانی بود که رهبری آن را عبدالرسول سیاف، گلبدین حکمتیار، برهان‌الدین ربانی و احمد شاه مسعود بر عهده داشتند، اما این شروع آهسته جهاد، به محض انطباق منافع مجاهدین افغان با ایالات متحده و کشورهای

۱. خواجه سروی، غلامرضا، *بیداری اسلامی در گستره سیاست جهانی*، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. الحسینی، اسحاق، *اخوان المسلمین بزرگ‌ترین جنبش اسلامی*، ص ۲۶۷.

۴. همان، ص ۲۶۸.

۵. ژیل کوپل، پیشین، ص ۲۳۴.

۶. برگن، پیتروال، *اسامه بن لادن*، ص ۷۱.

محافظه کار عرب چون عربستان و قطر و کویت در آزادی کشورشان از کمونیست‌ها سرعت بیشتری گرفت<sup>۱</sup> و این زمینه‌ای برای تشکیل سازمان القاعده شد. عبدالله عزّام که یکی از عالمان و سخنرانان توانمند سلفی بود و از عربستان به پاکستان مهاجرت کرده بود و مسلمانان را به جهاد تشویق می‌کرد، به انتشار مجله جهاد در سال ۱۹۸۴ و نوشتن کتاب‌هایی در این‌باره به نام دفاع از سرزمین‌های اسلامی و الحاق به کاروان پرداخت که موضوع اصلی این کتاب‌ها فراخوان مسلمانان جهان به جهاد در افغانستان بود و اینکه جهاد وظیفه هر فرد مسلمان است.<sup>۲</sup> این امور او را به این واقعیت نزدیک می‌کند که وی متأثر از افکار ابن تیمیه و سید قطب بوده است.<sup>۳</sup> عبدالله عزّام با کمک اسامه بن لادن در اوایل دهه هشتاد مکتبه الخدمه را تأسیس کرد.<sup>۴</sup> نقش دوم اسامه زمانی شکل گرفت که از عبدالله عزّام فاصله گرفت و در میانه سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ در نزدیک پادگان شوروی‌ها در شرق افغانستان پایگاهی به نام المأسده یا همان کمین‌گاه شیران برای خود تأسیس کرد.<sup>۵</sup> در پی پیروزی‌های وی در سال ۱۹۸۷، مطبوعات به وی عنوان مبارز پارسا دادند و موجبات شهرت او را فراهم کردند.<sup>۶</sup> القاعده در پایان دهه ۱۹۸۰ و به طور مشخص در سال ۱۹۸۸ تأسیس شد که هدفش براندازی نظام‌های کمونیستی و عربی و نیز به دنبال تأسیس خلافت اسلامی بود.<sup>۷</sup> افرادی که نقش زیادی در تأسیس القاعده داشتند، عبارت‌اند از: ابویوب عراقی، ابوالفرج یمنی، ایمن الظواهری، دکتر فضل مصری، ابوبرهان الکبیر، ابوالحفص مصری، ابومصعب مصری و عزالدین.<sup>۸</sup>

۱. کمیل طویل، القاعده و خواهرانش، ص ۳۴.

۲. مستقیمی، بهرام، «مبانی و مفاهیم اسلام سیاسی القاعده»، فصلنامه سیاست، ص ۳۴۵.

۳. عبدالله عزّام خود گفته که من در فکر از سید قطب، در فقه از نووی، در عقاید از ابن تیمیه و در روح از ابن قیم تأثیر پذیرفته‌ام (عبدالرحیم علی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲).

۴. امیدی، یدالله، القاعده، ص ۲۲.

۵. ر.ک: برگن، پیترا، پیشین، ص ۹۶-۱۰۰.

۶. همان، ص ۱۰۸.

۷. کمیل طویل، پیشین، ص ۶۱.

۸. همان، ۶۴.

با بررسی فرایند تشکیل القاعده و حضور آن در منطقه و اهداف آن می‌توان به نکاتی از جمله متأثر بودن این گروه از افکار سید قطب اشاره کرد. پیترال برگن، تحلیلگر سیاسی و گزارشگر سی.ان.ان، معتقد است که تأسیس القاعده محصول جدایی بن لادن از عبدالله عزام و آشنایی وی با ایمن الظواهری است؛ چرا که عزام از ماهیت جهاد بر اساس بنیادگرایی سنتی حمایت می‌کرد، ولی ایمن الظواهری و مبارزان مصری از مفهومی افراطی‌تر حمایت می‌کردند. آنها قائل به سرنگونی توأم با خشونت حکومت‌های جهان اسلام شدند که از نظر آن‌ها کافر و مرتد بودند، ولی عزام و یارانش این مفهوم را رد می‌کردند؛ چرا که نمی‌خواستند میان مسلمانان برخوردی پیش آید.<sup>۱</sup>

برای اثبات تأثیرپذیری القاعده از افکار سید قطب، ما این بحث را در سه محور اساسی (مجاهدین عرب، رهبران القاعده، اهداف القاعده) بررسی کرده‌ایم که با بررسی هر محور به خوبی می‌توان ارتباط القاعده را با افکار سید قطب فهمید و باید این نکته نیز مورد توجه قرار گیرد که تمام افکار القاعده محصول افکار سید قطب نیست و می‌توان تأثیرگذاری افکار ابن تیمیّه را در القاعده به روشنی دید که بررسی آن از حوصله این مقاله خارج است. بنابراین بایستی تفکر القاعده را تلفیقی از افکار جهادی سید قطب و افکار سلفی وهابی دانست.

### ۱. مجاهدین عرب

افرادی که از کشورهای عربی به منظور حمایت از کشور مسلمان افغانستان و جنگ علیه کمونیست وارد این کشور شدند، به مجاهدین عرب معروف بودند که پس از پایان یافتن جهاد در افغانستان و همزمان با مراجعت مجاهدین به کشورهای خود، اسامه بن لادن به منظور استفاده از آنها در کشورهای مختلف و برای ایجاد ارتش اسلامی برای مقابله با حکام مفسد و تشکیل حکومت اسلامی، آنها را تحت گروهی به نام «القاعده» سازمان داد. القاعده را می‌توان به چهار دسته کلی تقسیم کرد:

۱. برگن، پیترال، پیشین، ص ۱۲۷.



۱. تشکیلات جهانی اخوان المسلمین؛ ۲. سپاهیان توحید در عربستان؛ ۳. گروه جهیمان العتیبی در عربستان؛ ۴. سنی‌های بعثی در عراق.<sup>۱</sup>

اینکه آیا همه مجاهدین عرب تحت تأثیر یک تفکر (قطبی) یا چند تفکر (قطبی و وهابی) قرار گرفته‌اند و یا اینکه حتی متأثر از افراد و یا گروهی بوده‌اند، خود بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد که از حوصله این مقاله خارج است، ولی آنچه مسلم است، اینکه بسیاری از مجاهدان عربی که از سوی اخوان المسلمین برای جهاد به سمت افغانستان حرکت کرده بودند، برخاسته از گروه جهادی مصر و متأثر از افکار سید قطب بوده‌اند؛<sup>۲</sup> به طوری که در یک سند مهم که از نخستین دقایق تأسیس القاعده حکایت دارد، به گروه الجهاد اشاره شده و آمده: «اما برادران مصری ما؛ آنها در تیره‌ترین شرایط در کنار ما بودند و این چیزی نیست که بتوان آن را فراموش کرد».<sup>۳</sup> شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در دهه ۸۰ پس از ترور انور سادات در کشور مصر، دیگر جایی برای فعالیت مجاهدین در مصر نبود. لذا می‌بینیم افراد مهمی چون ایمن الظواهری و قبل از او سید امام مشهور به عبدالقادر بن عبدالعزیز و مهندس محمد برادر ایمن الظواهری، از جمله کسانی بودند که به افغانستان مهاجرت کردند.<sup>۴</sup>

اخوان المسلمین که به یک سازمان جهانی تبدیل شده و بسیاری از گروه‌ها را در سرتاسر جهان تحت تأثیر خود قرار داده بود، در الجزایر نیز مجاهدان جنبش مصطفی بویعلی معروف به جنبش اسلامی را مسلح کرد و در تلاش اولیه در سال ۱۹۸۲ برای براندازی نظام حکومتی ناکام ماند و با کشته شدن بویعلی در سال ۱۹۸۷ کار این جنبش پایان یافت و بیشتر اعضای آن دستگیر شدند یا به افغانستان مهاجرت کردند. بیشتر اعضای این جنبش با شاخه محلی اخوان المسلمین به رهبری شیخ محفوظ نحناح مرتبط بودند و وی نیز در انتقال آنها به افغانستان مشارکت فعالانه‌ای داشت. مجاهدان سوری نیز در نیمه اول دهه ۸۰ بر اثر وقایع حماه و ریشه‌کنی انتفاضه اخوان

۱. برگرفته از مجله *راه‌نما*، ماهنامه مطالعات بین‌الملل و تروریسم، ص ۱۳: [www.rah-nama.ir](http://www.rah-nama.ir)

۲. برگن، پیترا، پیشین، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۳۳.

۴. کمیل طویل، پیشین، ص ۶۵.

و پیشگامان مقاتله، شکست سختی خوردند و تلاش‌هایشان برای بازگشت به سوریه ناکام ماند. لذا در سال ۱۹۸۸ به افغانستان رفتند که ابومصعب سوری یکی از آنهاست. مجاهدین لیبیایی نیز از این قاعده مستثنا نبودند و بیشتر آنها در سال‌های ۸۶-۸۹ بر ضد نظام فعالیت کرده و بارها با نیروهای امنیتی درگیر شده بودند و دولت‌مردان لیبیایی با زندانی کردن آنها جواب سختی به آنان دادند و فهمیدند که هنوز وقت جهاد نرسیده است. لذا به افغانستان مهاجرت کردند.<sup>۱</sup>

بنابراین مجاهدین عرب غالباً از گروه‌هایی بودند که این گروه‌ها از سازمان اخوان المسلمین متأثر بودند و پس از شکست خوردن طرح‌ها و برنامه‌هایشان به افغانستان مهاجرت می‌کردند. پس از مهاجرت جوانان عرب به افغانستان، گروه‌های فعال دیگری چون اخوان المسلمین مصر و الجهاد و برخی از علمای سلفی وهابی سعی کردند افکارشان را میان افغان‌های عرب منتشر کنند تا بتوانند از میان آنها کسانی را که تا کنون سازمان‌دهی نشده و خالی از هر گونه پشتوانه فکری بودند، صید کنند. در رأس این گروه‌ها، گروه‌های الجماعت و الجهاد مصر قرار داشتند که خط مشی خود را از کتاب‌های سید قطب و عبدالسلام فرج گرفته بودند. این دو گروه گروهی به نام جماعة الجهاد تشکیل دادند و کتاب امیرشان دکتر سید امام شریف را با عنوان *العمده فی اعداد العده* منتشر کردند که این کتاب به عنوان مرجعی اساسی در بین اردوگاه‌ها توزیع و تدریس می‌شد.<sup>۲</sup>

## ۲. رهبران القاعده

رهبران این گروه غالباً متأثر از افکار و اندیشه‌های سید قطب بودند. اسامه بن لادن که شخص اول القاعده و رهبر اصلی آن محسوب می‌شد، در ابتدا متأثر از پدرش محمد بود و او را بسیار دوست می‌داشت و الگوی خود قرار می‌داد. در ده سالگی پدرش را از دست داد. پدرش فوق‌العاده ضداسرائیلی و ضدیهودی بود؛ زیرا اعتقاد

۱. همان، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۸۰.

داشت که فلسطین متعلق به اعراب است.<sup>۱</sup> جمال خلیفه، دوست هم‌دانشگاهی بن لادن، می‌گوید که بن لادن از دوران دانش‌آموزی آثار سید قطب را می‌خواند. همچنین می‌گوید: کتاب‌های سید قطب (نقاط عطف و در سایه قرآن) را می‌خواندیم. محمد قطب برادر سید قطب که در اواخر دهه ۱۹۷۰ استاد دانشگاه ملک عبدالعزیز بود، معمولاً خطابه‌هایی به من و بن لادن می‌داد.<sup>۲</sup>

تغییر رویکرد بن لادن پس از جدایی از عبدالله عزّام و آشنایی با ایمن الظواهری، می‌تواند خود سندی محکم در تأثیرپذیری بن لادن از سید قطب باشد؛ به طوری که طبق اسنادی که در نخستین لحظات تشکیل القاعده منتشر شد، بن لادن ضمن مخالفت با عبدالله عزّام تشکیل القاعده را مورد علاقه برادران مصری خود (یعنی گروه الجهاد و ایمن الظواهری) می‌داند.<sup>۳</sup>

با بررسی کلمات و سخنان وی به روشنی می‌توان نشانه‌های تأثیر افکار سید قطب را دید. وی با صراحت به کلام سید قطب اشاره می‌کند و می‌گوید: باید اسلام محمد ﷺ در تمام زمین حاکم شود، نه اینکه در شعائر تعبدی باقی بماند.<sup>۴</sup> وی با اشاره به آزادی فلسطین و غلبه بر یهود، پیروزی را از آن اسلام و مسلمان‌ها می‌داند.<sup>۵</sup> وی همچنین کتاب مفاهیم التی ینبغی أن تصحح اثر محمد قطب را یکی از بهترین کتاب‌های عصر حاضر می‌خواند.<sup>۶</sup>

الظواهری دومین رهبر القاعده از نظر رتبه به شمار می‌آید. وی در شرح حال خود در سال ۲۰۰۱ تحت عنوان «سلحشوران زیر پرچم پیامبر» روشن‌اندیشی خود را مدیون سید قطب می‌داند.<sup>۷</sup> وی در برخی از کلماتش برای کسانی که راه سید قطب را زنده نگه داشته‌اند، درود می‌فرستد و می‌گوید: قبل از اعدام سید قطب درخواست کردند که

۱. برگن، پیترا، پیشین، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. همان، ص ۱۳۲.

۴. بن لادن، اسامه، توجیهات المنهجیه، ج ۱، ص ۴.

۵. همان، ج ۲، ص ۵؛ بن لادن، اسامه، ارشیف جامع الکلمات و خطابات شیخ اسامه، ص ۱۰۳.

۶. همان، ص ۱۹۶.

۷. برگن، پیترا، پیشین، ص ۶۵.

طلب عفو کند، ولی او در جواب گفت: انگشتانی که به وحدانیت خداوند در هر نماز شهادت داده‌اند، طلب رحم از ظالم نمی‌کنند. سید قطب به عالم درباری که از طرف حکومت موظف بود تا وی را قبل از اعدام تلقین دهد، گفت: تو از غیر خدا اطاعت می‌کنی، ولی ما در راه خدا می‌میریم.<sup>۱</sup> این عمل سید قطب باعث تشکیل قانون اساسی و منهجی شد تا بنیادگرایان مبادی قوانین خود را دوباره مورد بررسی قرار دهند.<sup>۲</sup>

ایمن الظواهری در بخشی دیگر از کلماتش سید قطب را شهید اسلام و خواندن کتاب *فی ظلال القرآن* وی را باعث شفای انسان از مرض و تاریکی می‌داند.<sup>۳</sup> وی از سید قطب نقل می‌کند که سید قطب بر جایگاه توحید در اسلام تأکید می‌کرد و توحید را معیار بین اسلام و کفر می‌دانست و قائل بود که باید حکم و قوانین حاکم و سلطان، بر مدار توحید باشد. آثار این کلمات در شناخت حرکت اسلامی برای دشمنان اسلام و کسانی که اسلام برای آنها تهدید به‌شمار می‌رود، روشن بود و شناخت اسلام باعث می‌شود دریابیم خطر برخی از دشمنان داخلی کمتر از دشمنان خارجی نیست؛ چرا که این گروه‌ها افراد اجیر شده دشمنان خارجی‌اند تا در پشت سر آنها خود را مخفی کنند و به اسلام ضربه بزنند.<sup>۴</sup>

ایمن الظواهری تأکید داشت گرچه عبدالناصر توانست سید قطب و یارانش را سرکوب کند، ولی هرگز نتوانست از تأثیر افکار سید قطب در میان جوانان مسلمان جلوگیری کند.<sup>۵</sup>

ایمن الظواهری که رهبر گروه جماعه الجهاد مصر در سال ۱۹۹۳ بود، در سال ۱۹۹۸ با بن‌لادن ائتلاف کرد و جبهه واحدی به نام «جبهه جهانی اسلامی» را تشکیل

۱. الظواهری، ایمن، *نخبة الاعلام الجهادی، الكتاب الجامع لكلمات و رسائل الشيخ*، ص ۶۷ و ۳۱۴.

۲. عبدالرحیم علی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴.

۳. الظواهری، ایمن، پیشین، ص ۱۲۸.

۴. عبدالرحیم علی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴.

۵. همان، ج ۳، ص ۱۵.

دادند.<sup>۱</sup> منتصر الزیات و وکیل ظواهری معتقدند که ایمن الظواهری نقشی کلیدی در سازمان القاعده داشت؛ به طوری که تحول فکری بن لادن پس از آشنایی اش با ظواهری آغاز شد. او در سال ۱۹۸۶ نخستین بار با ظواهری در پیشاور ملاقات کرد و به تدریج از یک سلفی صرف به یک سلفی رادیکال و دارای اندیشه‌های جهادی تبدیل شد.<sup>۲</sup>

### ۳. اعتقادات و اهداف القاعده

دین از نگاه القاعده یک نظام ساده و حقوقی است که خداوند وضع کرده است تا انسان‌ها با اجرای اوامر خداوند بتوانند علاوه بر نجات خود از عذاب اخروی، پاداش شایسته‌ای نیز در بهشت کسب کنند. آنها بر این عقیده‌اند که اگر انسان‌ها به قوانین خداوند با تفسیر سلفی و وهابی عمل کنند، می‌توانند در دنیا و آخرت سعادت‌مند باشند. آنها معتقدند کسب رضایت خداوند که پادشاه جهان است، به سادگی به دست نمی‌آید و بسیاری مواقع رسیدن به این مرحله بدون جان‌فشانی‌ها و خون‌فشانی‌ها میسر نخواهد شد. لذا عنصر جهاد در تفکر القاعده اهمیت بسیار بالایی دارد و کارآمدترین ابزار و مهم‌ترین ایدئولوژی آنها به‌شمار می‌آید؛ به طوری که رهبران القاعده آن را از سایر عبادات دینی چون نماز و روزه و حج مهم‌تر می‌دانند. آنها معتقدند مسلمانانی که در عمل و نظر به جهاد نپرداخته‌اند، اسلام را درک نکرده‌اند.<sup>۳</sup> بن لادن نجات و سعادت انسان‌ها را در دنیا و آخرت، عمل به اسلام و جهاد در راه خدا می‌داند<sup>۴</sup> و به‌همین جهت بود که در فوریه سال ۱۹۹۸ بن لادن به نام جبهه جهانی اسلام اعلام جهاد کرد و حکم جنگ مقدس علیه مرتدان را صادر کرد و به یارانش دستور داد تا مردم آمریکا و متحدانش را بکشند.<sup>۵</sup>

۱. کمیل طویل، پیشین، ص ۳۹۶.

۲. اسماعیل، حمیدرضا، القاعده از بن‌لادن تا پدیدار، ص ۶۳.

۳. زرقاوی، ابی‌مصعب، کلمات المضحیه، ص ۲۱۴.

۴. بن لادن، اسامه، پیشین، ص ۱۹۹.

۵. مستقیمی، بهرام، پیشین، ص ۳۴۸.

مطابق ایدئولوژی القاعده اعتقاد یا عدم اعتقاد، مرز میان انسان‌ها را مشخص می‌کند<sup>۱</sup> که هر کس پیرو مکتب فکری آنان باشد، دوست و مسلمان، و اگر مخالف آن باشد دشمن و کافر خوانده می‌شود، آنها سعی کردند با تفسیرهای خاص از برخی مفاهیم دینی مانند جهاد و شهادت، ایدئولوژی خود را برای مبارزه کارآمد کنند.<sup>۲</sup> ایمن الظواهری در کتاب خود می‌نویسد:

حاکمان اسلامی هم به دستورات و شریعت الهی پشت پا زده‌اند و با یهودیان و مسیحیان دوست شده‌اند... آنها به رغم ادعای مسلمان بودنشان، بیش از سایر گروه‌ها از عقیده تولا و تبرا دور افتاده‌اند.

خطر این گروه برای امت اسلام به قدری وسعت یافته که بزرگ‌ترین عامل انحراف امت اسلامی از عقیده خود به حساب می‌آید وی اهل سنت را به چند گروه تقسیم می‌کند: ۱. عامه: آنها اکثریتی حاضر و ساکت‌اند. ۲. علما و نخبگان. ۳. اخوان: وی به شدت اخوانی‌ها را مورد حمله قرار می‌دهد و آنها را افرادی سیاسی و زیرک می‌خواند که می‌خواهند با فریب دادن جوانان برای خود حکومت بسازند. ۴. مجاهدان: مجاهدان را مخلصان اهل سنت و عصاره بهترین‌های سرزمین اهل سنت می‌داند. ۵. مهاجرین: آن‌ها نیز مسلمانان واقعی‌اند، اگرچه تعدادشان بسیار اندک است.<sup>۳</sup> القاعده با استفاده از واژه‌های توحید و طاغوت، بیشتر مسلمانان را تکفیر می‌کند. ایمن الظواهری می‌گوید:

شما فکر می‌کنید که عبادت تنها نماز و روزه و زکات است، اما من به شما می‌گویم عبادت آن گونه که شما درک محدودی از آن دارید نیست، بلکه گسترده‌تر و فراگیرتر است. کلمه توحید که خداوند خلق را برای آن آفرید و پیامبر فرستاد و کتاب برای آن

۱. همان طور که سید قطب فصل نهم کتاب *المعالم فی الطریق* خود را به همین موضوع اختصاص داده و اثبات کرده است که عقیده ملاک و مرز انسان‌هاست.

۲. اسماعیلی، حمیدرضا، پیشین، ص ۹۴.

۳. ظواهری، ایمن، *الولاء البراء، عقیده منقوله و واقع مفقود*، ص ۷۱.

نازل کرد، عبارت است از کلمه «لااله الاالله» که به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱. بخش نفی که هیچ معبودی به جز خداوند نیست که الوهیت از غیر خدا نفی می‌شود. ۲. بخش اثباتی: همان «الا الله» است که الوهیت را فقط برای خداوند اثبات می‌کند و اینکه در تمام امور کوچک و بزرگ غیر از او اطاعت نشود... . طاغوت در لغت به معنای این است که هر چیزی از حد خود بگذرد و در اصطلاح یعنی هر چیز غیر از خداوند که عبادت شود. طاغوت شکل‌های گوناگونی دارد: گاهی بت است، گاهی قبر و گاهی قانون و... همان‌طور که ابن تیمیه می‌گوید: شخصی که دانشی را که از کتاب خدا و رسولش فهمیده می‌شود، ترک کند و از حکم حاکمی که مخالف حکم خدا و رسول اوست، اطاعت کند، مرتد و کافر در دنیا و آخرت و مستحق مجازات است.<sup>۱</sup>

زرقاوی نیز چون سید قطب، توحید را از دو قسم «لااله» و «الاالله» می‌داند و سپس طاغوت را در معنای اصطلاحی، به هر چیزی تعریف می‌کند که به غیر خدا پرستش شود و در ادامه به اشکال مختلف آن اشاره می‌کند و می‌گوید: در جاهلیت اول مردم بت می‌پرستیدند و برای قبور و خدایان دروغین خود ذبح می‌کردند، ولی در عصر حاضر مردم همان خدایان را می‌پرستند و فقط شکل آنها با یکدیگر فرق کرده است.<sup>۲</sup> از نگاه آنان عواملی همچون ۱. کمک به کافر، ۲. ناسزاگویی به صحابه پیامبر مخصوصاً به ابوبکر و عمر و عایشه، ۳. وضع قانون، ۴. گونه‌هایی از احترام به علماء، مردگان و شخصیت‌ها، ۵. تن دادن به حکومت کافران و ترس و بی‌غیرتی در برابر آنها، موجب کفر است.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۶ (شبهه این کلمات در کتاب معالم فی الطريق سید قطب در فصل دوم آمده که به تفسیر معنای لاله الاالله می‌پردازد).

۲. زرقاوی، ابی‌مصعب، پیشین، ص ۷.

۳. همان، ص ۴۹۵.

مبارزه با غرب و آمریکا، یکی از دغدغه‌های القاعده به شمار می‌رفت و همواره بن‌لادن از کسانی که به دنبال یک راهکار سیاسی برای حل مسائل با اروپا و غرب می‌گشتند، انتقاد می‌کرد و معتقد بود که مرگ بهتر از زندگی در اروپاست و یا ایمن الظواهری نیز بسیار نگران بود که فرزندان مجاهدان تحت تأثیر زندگی اروپایی قرار گیرند.<sup>۱</sup> اسامه بن‌لادن درباره آمریکا می‌گوید: اگرچه آمریکا یک دولت بزرگ و صاحب ارتش نیرومندی است و دارای اقتصادی جهانی است، اما نقاطی شکننده‌ای دارد که باهدف قرار دادن آن نقاط ضعیف، ما می‌توانیم آن را از قدرت جهانی ساقط و ظلمش را خاموش کنیم.<sup>۲</sup> و یا ایمن الظواهری در نامه‌ای به شیخ حسن ترکی می‌نویسد: در آمریکایی‌ها هیچ خیری نیست و هدف ما از اینکه در کنار هم تحت سازمان القاعده جمع شده‌ایم، جهاد علیه دشمنان است.<sup>۳</sup>

بن‌لادن در نامه‌ای به تاریخ ۱۴۱۵/۰۷/۱۷، بن‌باز، عالم سلفی عربستان، را که فتوای صلح با آمریکا را می‌دهد، نصیحت می‌کند و آمریکا را کشور طاغوت می‌نامد و حکام آن را مرتد و کافر می‌خواند و به عواقب چنین فتوایی هشدار می‌دهد.<sup>۴</sup>

از سخنان یادشده و بسیاری از شواهد دیگر، به خوبی واضح می‌گردد که رهبران القاعده به پیروی از سید قطب با استفاده از تعبیری چون توحید و طاغوت و جاهلیت، بسیاری از حکومت‌ها را غیر مشروع می‌خوانند. از طرفی دیگر، دشمن اسلام را در مرحله اول آمریکا و صهیونیسم می‌دانند و سعی می‌کنند با ترجمه‌های متفاوت، یگانه راه مقابله با آنها را جهاد معرفی کنند.

در دیدگاه القاعده فقه پویا همان فقه جهادی و عمل‌گراست. لذا زرقاوی به نقل از سید قطب می‌گوید:

۱. عطوان، عبدالباری، القاعده، تنظیم السری، ص ۲۷۳.

۲. بن‌لادن، اسامه، ارشیف جامع الکلمات و خطابات شیخ اسامه، ص ۱۱۶.

۳. ظواهری، ایمن، نخبة الاعلام الجهادی، الكتاب الجامع لکلمات و رسائل الشيخ، ص ۵۱ و یا به ص ۵۵۲ همین کتاب رجوع شود که درباره آمریکا از وی سؤال کرده‌اند و جواب داده است و ادعا می‌کند که هیچ خیری در آمریکا و صهیونیست نیست.

۴. الازدی، ابی‌جندل، اسامه بن‌لادن مجدد الزمان، ص ۱۷۰. برگرفته از منبر و التوحید.



شکوفایی فقه اسلامی تنها در عرصه حرکت و فعالیت صورت می‌گیرد و نباید آن را از فقهی که هنگام پویایی و حرکت جامعه در گوشه‌ای نشسته، انتظار داشت. در این زمانه کسانی که سر در کتاب و دفتر دارند و برای استنباط احکام فقهی از آن منابع می‌کوشند و بر آن‌اند تا با استفاده از این احکام به تجدید فقه اسلامی بپردازند و از فعالیت‌های عملی دور بمانند، در حقیقت ماهیت و هویت این دین را نشناخته‌اند و در شناسایی فقه دین عاجزند. آنها عقاید را به گونه‌ای درهم آمیخته‌اند که بتوانند به بدترین شکل به افسارگسیختگی، وابستگی، و فساد و غارت حاکم مرتد و خارج از شریعت، مشروعیت دهند.<sup>۱</sup>

باید توجه داشت که همه رهبران القاعده تفکر واحدی نداشتند؛ مثلاً زرقاوی تفکری خشنونت‌آمیز داشت و اولویت را جنگ بر علیه شیعیان می‌دانست، بر خلاف ظواهری که اولویت را به پیکار با آمریکا و غرب می‌داد و یا زرقاوی تمام حکومت‌های عربی را بدون استثنا کافر می‌خواند، اما بن‌لادن برخی از کشورها به خصوص عربستان را در مراحل آغازین استثنا می‌کرد،<sup>۲</sup> ولی درعین حال سازمان القاعده دارای برنامه‌ای واحد و بلندمدت بود و همواره چهار هدف کلی را برای فعالیت‌های خود مطرح می‌کرد: ۱. آمریکا بزرگ‌ترین مانع برای تشکیل حکومت اسلامی است؛ لذا باید نابود شود. ۲. سرنگون کردن رژیم‌های کفرآمیز و دنباله‌رو آمریکا در خاورمیانه. ۳. نابودی دولت یهود در اسرائیل و جایگزینی آن با یک دولت مسلمان در فلسطین. ۴. القاعده خواهان برقراری نظم اسلامی در جهان است که این کار به دست بنیادگرایان صورت گیرد و تحت رهبری یک خلیفه باشد.<sup>۳</sup> در نهایت برنامه‌های آنها در جهت تشکیل یک حکومت اسلامی و به تعبیر سید قطب دارالاسلام بود. به همین دلیل سعی می‌کردند در مقابل جامعه جاهلی یا دارالحرب بایستند و با آنها مبارزه کنند.

۱. زرقاوی، ابی‌مصعب، پیشین، ص ۲۲۹.

۲. اسماعیلی، حمیدرضا، پیشین، ص ۱۲۰.

۳. مجله راه نما، ص ۱۴.

## ◆ نتیجه

با توجه به فضا و شرایطی که برای اخوان المسلمین مصر به وجود آمده بود، مرگ سید قطب باعث شد که کتب و افکار وی مورد توجه بسیاری از جوانان رادیکال اخوانی قرار بگیرد؛ به طوری که کتب وی را مرجع برنامه‌های خود قرار دادند و اندیشه‌هایش باعث به وجود آمدن گروه‌های مختلف جهادی و تکفیری از درون اخوان شد. حمله شوروی به کشور افغانستان بهانه‌ای شد تا مجاهدین عرب گرد هم آیند و بن لادن آنها را تحت سازمان واحدی به نام القاعده قرار داد. آموزش‌هایی که مجاهدین عرب در دوره‌های آموزشی می‌دیدند و تعلیماتی که آنها از گروه الجماعت و الجهاد می‌آموختند، القاعده را به سمت افکار سید قطب سوق می‌داد و از طرفی، رهبران القاعده چون بن لادن و ایمن الظواهری متأثر از افکار سید قطب بودند. لذا هنگامی که به اعتقادات و اهداف القاعده نظر می‌کنیم، به روشنی می‌توان به این نتیجه رسید که این سازمان با برداشت‌هایی که از افکار سید قطب داشته، توانسته اهداف و مبانی را برای خود ترسیم کند، با اینکه ممکن است از نظر اعتقادی یا فقهی با سید قطب اختلاف نظر بسیار داشته باشند.

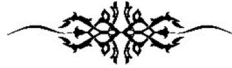
## ◆ منابع

۱. ابراهیم محمد و دیگران: *اخوان المسلمین مصر*، تهران: اندیشه‌سازان، ۱۳۸۴ش.
۲. ازدی، ابی‌جندل: *اسامه بن‌لادن مجدد الزمان*، برگرفته از توحید و منبر.
۳. «از مکتبه‌الخدمه تا القاعده»، مجله *راه‌نما*، ماهنامه مطالعات بین‌الملل و تروریسم، فروردین و اردیبهشت ۹۱، ش ۶ و ۵.
۴. امیدی، یدالله: *القاعده*، ایلام: جوهر حیات، ۱۳۹۰ش.
۵. زرقاوی، ابی‌مصعب: *کلمات المضحیه*، شبکه‌البراق الاسلامیه، ۱۴۲۷ق.
۶. بن‌لادن، اسامه: *ارشیف جامع الکلمات و خطابات شیخ اسامه*، برگرفته از توحید و منبر.
۷. \_\_\_\_\_: *توجهات المنهجیه*، برگرفته از توحید و منبر.
۸. حسینی، اسحاق موسی: *اخوان المسلمین بزرگترین جنبش اسلامی*، ترجمه: خسروشاهی، تهران: موسسه اطلاعات، ۱۳۷۵ش.
۹. الظواهری، ایمن: *نخبه‌الاعلام الجهادی، الكتاب الجامع لکلمات و رسائل الشیخ*، برگرفته از توحید و منبر.
۱۰. \_\_\_\_\_: *الولاء البراء، عقیده منقوله و واقع مفقود*، بی‌جا، بی‌نا، ۲۰۰۲م.
۱۱. مستقیم، بهرام: «مبانی و مفاهیم اسلام سیاسی القاعده»، *فصلنامه سیاست*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، پاییز ۱۳۸۹، ش ۳.
۱۲. برکن، پیترا: *اسامه بن‌لادن*، ترجمه: عباسقلی غفاری فرد، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۰ش.
۱۳. ژیل کوپل: *پیامبر و فرعون*، ترجمه: حمید احمدی، تهران: کیهان، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش.
۱۴. سید قطب: *ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی*، ترجمه: علی حجتی کرمانی، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۷ش.
۱۵. \_\_\_\_\_: *نشانه‌های راه*، ترجمه: محمود محمودی، تهران: احسان، ۱۳۹۰ش.
۱۶. \_\_\_\_\_: *عدالت اجتماعی در اسلام*، ترجمه: خسروشاهی، قم: مرکز البحوث العالمیه، ۱۳۸۱ش.
۱۷. \_\_\_\_\_: *ما چه می‌گوئیم*، هادی خسروشاهی، تهران: فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱ش.
۱۸. \_\_\_\_\_: *دراسات اسلامیه*، بیروت: دارالشروق، ۲۰۰۲م.
۱۹. \_\_\_\_\_: *معالم فی الطریق*، قاهره: الاتحاد الاسلامی العالمی، بی‌تا.
۲۰. \_\_\_\_\_: *ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی*، ترجمه: سید محمد خامنه‌ای.
۲۱. \_\_\_\_\_: *معرکتنا مع الیهود*، بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۳م.
۲۲. عبدالرحیم علی: *حلف الارهاب تنظیم القاعده*، قاهره: مرکز المحروسه، ۲۰۰۳م.
۲۳. خواجه سروی، غلامرضا: *بیداری اسلامی در گستره سیاست جهانی*، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۰ش.
۲۴. اسماعیلی، حمیدرضا: *القاعده از پندار تا پدیدار*، تهران: اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۶ش.
۲۵. عطوان، عبدالباری: *القاعده، تنظیم السری*، بیروت: دارالساقی، ۲۰۰۷م.
۲۶. کمیل طویل: *القاعده و خواهرانش*، تهران: اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۱ش.
۲۷. مرادی، مجید: «تقریر گفتمان سید قطب»، *نشریه علوم سیاسی*، سال ۱۳۸۲، ش ۲۱.
۲۸. دکمجان، هرایر: *جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*، ترجمه: حمید احمدی، تهران: کیهان، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ش.

## سایت‌ها:

29. [www.alsunnah.info](http://www.alsunnah.info)
30. [www.rah-nama.ir](http://www.rah-nama.ir)
31. [www.tawhed.ws](http://www.tawhed.ws)

پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر ◊ سال سوم ◊ شماره ۱۲ ◊ زمستان ۱۳۹۲  
صفحات: ۷۰-۵۳ ◊ تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۸/۲۳ ◊ تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۱/۱۲



## تأثر عالم از شهادت امام حسین علیه السلام از دیدگاه اهل سنت و نقد و بررسی دیدگاه ابن تیمیه

قادر سعادتى\*

### چکیده

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، اتفاقات عجیبی در عالم رخ داد که نشان دهنده عظمت جنایت و حاکی از غضب الهی بود. هر یک از موجودات عالم به حسب خلقت خود در سوگ شهادت امام حسین علیه السلام، ابراز تأثر و حزن کردند. این عجایب علاوه بر اینکه در کتب شیعه آمده، در کتب اهل سنت نیز وارد شده است. ابن تیمیه مانند بقیه فضایل اهل بیت علیهم السلام، این معجزات را نیز بدون دلیل انکار کرده است و گریه موجودات بر امام حسین علیه السلام و سرخی آسمان و باران خون و... را کذب دانسته است، ولی بر خلاف گفته او، این اتفاقات در کتب اهل سنت که مورد استناد و اعتماد ابن تیمیه هم هستند، با طرق متعدد ذکر شده‌اند و امکان وقوع آنها با آیات و روایات اثبات می‌شود.

کلیدواژه‌گان: امام حسین علیه السلام، معجزه، عاشورا، ابن تیمیه.

---

\* پژوهشگر مؤسسه تحقیقاتی دارالاعلام لمدرسه اهل البیت علیهم السلام و دانش پژوه سطح ۴ مؤسسه شیعه‌شناسی.  
g.saadati110@gmail.com

### ◆ مقدمه

در باب فضایل اهل بیت علیهم‌السلام فضایل اعجاز‌آمیز آنان مورد انکار ابن تیمیه قرار گرفته است؛ از جمله مسئله تأثر آسمان و زمین از شهادت مظلومانه امام حسین علیه‌السلام که نشان غضب الهی و تذکر و تنبیهی برای مردم بود. لذا لازم است از منظر آیات و روایات، آن را بررسی کرد تا حقیقت آشکار گردد. بدین منظور در کتب اهل سنت علی‌الخصوص کتب نویسندگانی که مورد قبول ابن تیمیه هستند یا پیرو اویند، این موارد را بررسی می‌کنیم.

### ◆ جایگاه امام در نظام هستی

شیعه امام را واسطه فیض الهی بر روی زمین و واسطه بقای موجودات عالم می‌داند؛ چنان‌که ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند: «لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»<sup>۱</sup> اگر زمین بدون امام بماند، فرو می‌رود». به همین جهت، شیعه فقدان امام علیه‌السلام را نیز در عالم مؤثر می‌داند. از طرفی، چون موجودات عالم همه دارای شعورند و خدای خود را می‌شناسند و او را تسبیح می‌کنند، حجت خدا در روی زمین را نیز می‌شناسند و از او فرمان می‌برند و در مصیبت او متأثر می‌شوند.

در شهادت امام حسین علیه‌السلام نیز تمامی عالم گریان شدند، اعم از ملائکه و اجنه و حیوانات و نباتات و جمادات. تمامی مخلوقات، به حسب خلقتشان در غم این امام مظلوم محزون شدند و این مطلب را امام صادق علیه‌السلام در زیارتی به‌طور واضح فرموده‌اند:

أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَفْشَعَرَتْ لَهُ أَظْلَلَةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى  
لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا  
فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا وَ مَا  
يُرَى وَ مَا لَا يُرَى...<sup>۲</sup>

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۵۷۶، چاپ دوم اسلامیة.

شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت جا گرفت و برای آن خون ارکان عرش لرزید و جمیع مخلوقات گریستند و آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه و هرچه در آنها و مابین آنها بود و هرکسی که در بهشت و دوزخ بود و هرچه دیده می‌شود یا نامرئی است، بر آن گریستند.

### ◆ امکان گریه و تأثیر موجودات در قرآن و روایات

برای اثبات امکان گریه موجودات از نظر قرآن و روایات، توجه به چند نکته لازم است.

#### ۱. شعور و شناخت موجودات

چگونه ممکن است همه موجودات، اعم از ملائکه، جن، حیوان، انسان و حتی جماد و نبات، در غم کسی متأثر گردند و بگریند؟ در پاسخ به این سؤال باید توجه داشت که شناخت، فرع بر شعور است و تا موجودی شعور نداشته باشد، نمی‌تواند چیزی را بشناسد. از آیات فراوانی استفاده می‌شود که موجودات بدون استثنا دارای شعورند؛ مانند آیاتی که به هدایت موجودات در امور معیشت‌شان اشاره دارد: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>۱</sup>؛ «گفت پروردگار ما آن کسی است که خلقت هر موجودی را به آن داده و سپس هدایت کرده»، و آیاتی که یادآور سجده و تسبیح موجودات است: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»<sup>۲</sup>؛ «آنچه در آسمان‌ها و زمین است، برای خدا سجده می‌کند»، «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»<sup>۳</sup>؛ «آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، او را تسبیح می‌کنند و هیچ موجودی نیست، مگر آنکه با حمد خدا، پروردگارش را تسبیح می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

۱. سوره طه (۲۰)، آیه ۵۰.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۹.

۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۴۴.

همچنین آیات و روایاتی که درباره معجزات انبیا<sup>۱</sup> و اولیا<sup>۲</sup> ذکر شده، همه دلیل بر شعور داشتن مخلوقات و شناخت ایشان از خدای متعال و پیامبران و اولیا<sup>۳</sup> است.

## ۲. تأثر موجودات در سوگ ولی الهی

با توجه به مقدمه قبلی، اگر یکی از پیامبران خدا یا یکی از اولیای الهی مظلومانه کشته شود و این موجودات که حجت الهی را می‌شناسند، در شهادت او متأثر شوند، هیچ امر بعیدی نیست، بلکه در شهادت حضرت یحیی<sup>۴</sup>،<sup>۲</sup> امام حسین<sup>۵</sup> و برخی دیگر از انبیا و اولیا این امر اتفاق افتاده است. بهترین دلیل، آیه شریفه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كُنَّا مُنْظَرِينَ»<sup>۳</sup> «آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند و مهلت نیافتند» است که دلالت دارد که گریه آسمان و زمین قطعاً امکان دارد اما این قوم فاسق (قوم فرعون) از کسانی نبودند که بر اثر هلاک آنها آسمان و زمین گریه کنند. برخی مفسران اهل سنت در ذیل همین آیه، امکان گریه و کیفیت گریه آسمان و زمین را توضیح داده‌اند و عجایب اتفاق افتاده بعد از شهادت امام حسین<sup>۶</sup> را از مصادیق آن آورده‌اند،<sup>۴</sup> حتی در روایات اهل سنت وارد شده که «آسمان و زمین در سوگ مؤمن چهل روز گریه می‌کنند»<sup>۵</sup> و از پیامبر<sup>۷</sup> نقل کرده‌اند: «ألا لا غربة علی مؤمن ما مات مؤمن فی غربة غابت عنه فیها بواکیه إلا بکت علیه السماء و الأرض؛<sup>۶</sup> برای مؤمن غربتی نیست. هیچ مؤمنی در غربت نمی‌میرد که گریه کنندگانش در کنارش نیستند، مگر اینکه آسمان و زمین بر او می‌گریند».

### ◆ شبیه ابن تیمیه

ابن تیمیه معجزات ائمه<sup>۸</sup> و تأثیرپذیری مخلوقات از شهادت ائمه<sup>۹</sup> را تکذیب

۱. مانند جریان حضرت سلیمان و هدهد.

۲. اسنادش در ادامه خواهد آمد.

۳. سوره دخان (۴۴)، آیه ۲۹.

۴. همان؛ بغوی، ابومحمد، معالم التنزیل، ج ۷، ص ۲۳۲.

۵. ثعلبی، ابواسحاق، تفسیر الثعلبی، ج ۸، ص ۳۵۳.

۶. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۵۳.



کرده است، به‌ویژه آنچه در شهادت امام حسین علیه السلام نقل شده است. او در کتاب *منهاج السنه* می‌گوید:

أَنَّ كَثِيرًا مِمَّا رُوي فِي ذَلِكَ كَذِبٌ، مِثْلُ كَوْنِ السَّمَاءِ أَمْطَرَتْ دَمًا،  
[فَإِنَّ هَذَا مَا وَقَعَ قَطُّ فِي قَتْلِ أَحَدٍ]، وَمِثْلُ كَوْنِ الْحُمْرَةِ ظَهَرَتْ فِي  
السَّمَاءِ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ وَلَمْ تَظْهَرْ قَبْلَ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ هَذَا مِنَ التُّرَاهُتِ،  
فَمَا زَالَتْ هَذِهِ الْحُمْرَةُ تَظْهَرُ وَلَهَا سَبَبٌ طَبِيعِيٌّ مِنْ جِهَةِ الشَّمْسِ،  
فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الشَّفَقِ. وَكَذَلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ: "إِنَّهُ مَا رُفِعَ حَجَرٌ فِي الدُّنْيَا  
إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ". هُوَ أَيْضًا كَذِبٌ بَيِّنٌ؛<sup>۱</sup>

بیشتر چیزهایی که در این زمینه نقل کرده‌اند، دروغ است؛ مانند خون باریدن از آسمان که این کار در قتل کسی اتفاق نمی‌افتد و نیز مثل سرخی آسمان در قتل حسین که چنین حادثه‌ای قبل از او ظاهر نشده است. اینها دروغ‌اند. منشأ این سرخی خورشید است، و امری طبیعی مانند شفق است. و همچنین گفتار کسی که می‌گوید در روز قتل حسین هیچ سنگی از زمین برداشته نمی‌شد، مگر اینکه از زیرش خون تازه جاری بود، این نیز دروغ آشکاری است.

#### ◆ تأثرات آسمان و زمین از شهادت امام حسین علیه السلام

##### الف) گریه آسمان و کیفیت آن

شکی نیست که امکان‌پذیر است آسمان و زمین و دیگر موجودات بر کسی گریه کنند و در سوگ او غمگین باشند، ولی باید توجه داشت که گریه و سوگ انسان، حیوان، آسمان و زمین و هر موجود دیگر به حسب خودشان است. در کتب زیادی از کتاب‌های اهل سنت وارد شده<sup>۲</sup> که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام آسمان بر آن

۱. ابن تیمیه، عبدالحلیم، *منهاج السنه*، ج ۴، ص ۵۶۰.

۲. ما در این مقاله فقط به کتبی ارجاع می‌دهیم که صاحبان کتب، از افراد مورد قبول ابن تیمیه، یا از طرفداران ابن تیمیه باشند و اگر از کتب دیگر اهل سنت ارجاعی بدهیم، صرفاً برای تأیید است و در هر موردی، یک روایت را برای نمونه ذکر می‌کنیم و طرق دیگر همان روایت را بدون تکرار اصل روایت می‌آوریم.

حضرت گریه کرد؛ چنان که نقل کرده‌اند:

قال ابن سیرین: لم تبك السماء على أحد بعد يحيى بن زكريا إلا على الحسين؛<sup>۱</sup>

ابن سیرین گفت: آسمان بعد از یحیی بن زکریا علیه السلام، برای هیچ

کسی جز حسین بن علی علیه السلام گریه نکرده است.

این روایت با الفاظ مشابه از طریق راویان دیگر مانند ابراهیم،<sup>۲</sup> سدی<sup>۳</sup> و قره<sup>۴</sup> نیز نقل شده است. در این نقل‌ها، اصل گریه بدون اشاره به کیفیت آن ذکر شده است. طبق روایات، امام حسین علیه السلام جان پیامبر صلی الله علیه و آله بود<sup>۵</sup> و در شهادت او تمام عالم غمگین شد و با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در سوگ شهادت امام حسین علیه السلام محزون بودند، همراهی کردند که حزن و اندوه عالم در روایات مختلف وارد شده است. کیفیت و مصادیق غم و اندوه آسمان در شهادت امام حسین علیه السلام در منابع روایی و تاریخی به چند صورت مانند باران خون، خورشید گرفتگی، سرخی آسمان و تاریکی هوا بیان شده است و ممکن است تاریکی آسمان یک اتفاق بوده باشد که عده‌ای با کسوف، برخی با سرخی و برخی دیگر با تاریکی آن را وصف کرده باشند. ما در اینجا روایات هر کدام را جداگانه می‌آوریم.

### ۱. کسوف خورشید

از مصادیق گریه آسمان، اظهار اندوه اجرام آسمانی از جمله خورشید است. گریه خورشید به این گونه بود که به امر خداوند متعال، نور آن کم شود و دنیا تاریک یا آسمان سرخ جلوه داده شود تا با این طریق در سوگ عزیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شریک باشد. این امر در کتب تاریخی ذکر شده؛ از جمله طبرانی نقل می‌کند:

۱. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۵ (کتاب ابن عساکر از کتاب‌های مورد استناد ابن تیمیه است)؛ ذهبی، شمس الدین، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲.
۲. رازی، ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ص ۳۲۸۹.
۳. ثعلبی، ابواسحاق، پیشین، ج ۸، ص ۳۵۳؛ قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.
۴. ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۶، ص ۲۱۷.
۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «حسین مني و أنا من حسين» (ابن جنبل، احمد، مسند، ج ۴، ص ۱۷۲).

حدثنا قيس أبي قيس النجاري، ناقتيبة بن سعيد، نا ابن لهيعة،  
عن أبي قبيل، قال: «لما قتل الحسين بن علي رضي الله عنه  
انكسفت الشمس كسفة حتى بدت الكواكب نصف النهار حتى  
ظننا أنها هي؛<sup>١</sup>

هنگامی که امام حسین عليه السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت و  
آن قدر تاریک شد که هنگام ظهر ستاره‌های آسمان ظاهر گردیدند.  
از این اتفاق چنین پنداشتیم که قیامت برپا شده است.

نورالدین هیشمی در مورد سند این روایت گفته است: «رواه الطبراني وإسناده  
حسن».<sup>٢</sup>

### بررسی رجال حدیث

- قیس بن ابی القیس: از بزرگان تابعین است که نسایی از او روایت کرده و  
ابن حبان او را در کتاب الثقات آورده است.<sup>٣</sup>

- قتیبة ابن سعید: از رجال بخاری است که ۳۰۸ حدیث از او نقل کرده و از رجال  
مسلم است که ۶۶۸ حدیث نقل کرده و از رجال ترمذی، نسایی و ابن ماجه است.<sup>٤</sup>  
نسایی در مورد او گفته: «ثقة مأمون»<sup>٥</sup> و ذهبی گفته: «الامام الثقة»<sup>٦</sup>

- ابن لهيعة (عبدالله): از کسانی است که از تابعین اخذ حدیث کرده. اوزاعی، شعبه،  
و ثوری از او نقل حدیث کرده‌اند و احمد بن حنبل و دیگران او را ثقة شمرده‌اند.<sup>٧</sup>

۱. ر. ک: طبراني، ابوالقاسم، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴؛ هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷؛  
مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۳؛ ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۲۸.  
۲. هیشمی، علی بن ابی بکر، پیشین، ج ۹، ص ۱۹۷.  
۳. مزی، یوسف، پیشین، ج ۲۴، ص ۷۹.  
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۵، ص ۱۸۹.  
۵. نسایی، احمد، مشیخة النسائی، ص ۶۲.  
۶. ذهبی، شمس الدین، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۳.  
۷. سیوطی، جلال الدین، حسن المحاضرة في تاريخ مصر والقاهرة، ج ۱، ص ۳۰۱.

– ابوقبیل (المعافری): از رجال بخاری و ابوداود و ترمذی و نسایی است.<sup>۱</sup> احمد بن حنبل، عثمان بن سعید دارمی، یحیی بن معین و ابوزرعه، او را توثیق کرده‌اند و ابوحاتم او را صالح الحدیث دانسته است.<sup>۲</sup>

این روایت از طریق یزید بن ابی‌زیاد<sup>۳</sup> نیز نقل شده است.

این کسوف، کسوف معمولی که ماه در بین خورشید و کره زمین قرار می‌گیرد، نبوده تا نماز آیات واجب گردد، بلکه رخدادی بوده که در آن، آسمان سرخ گردیده و در میانه روز، زمین تاریک شده است؛ همچنان که اگر قرار باشد عذاب الهی نازل شود، آسمان تاریک و سرخ می‌شود و بادهای طوفانی می‌وزد. این حادثه نیز نشان غضب الهی بر این جنایت عظیم بوده است. کسانی که این حالت را گزارش کرده‌اند با فهم خود و با مسامحه، از لفظ کسوف استفاده کرده‌اند. مؤید این مطلب آن است که کسی نقل نکرده که در آن زمان نماز آیاتی هم بر مشاهده‌کنندگان از جمله بر اهل بیت امام حسین علیه السلام واجب شده باشد. به همین جهت این تاریکی آسمان با گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند «إن الشمس والقمر آیتان من آیات الله... لا ینکسفان لموت أحد ولا لحياته؛<sup>۴</sup> خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداوند هستند و با مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند»، منافاتی ندارد و این حادثه برای مرگ شخص نبوده، بلکه در آن زمان نشان غضب الهی بوده است؛ چنان که علمای اهل سنت<sup>۵</sup> نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند که در بخش سرخی آسمان، ذکر خواهیم کرد.

## ۲. سرخی آسمان

عده‌ای از راویان نیز به سرخی آسمان که بر اثر غضب الهی به وجود آمده بوده، توجه داشته و آن را با این تعبیر ذکر کرده‌اند. این امر در روایات مختلف مورد اشاره بوده است. طبرانی می‌گوید: «حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا منجاب

۱. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب الکمال، ج ۳۴، ص ۱۹۴.

۲. همان، ج ۷، ص ۴۹۲.

۳. زرنندی، جمال‌الدین، نظم در السمطین، ص ۲۲۰.

۴. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳۱.

۵. مانند ابن جوزی.

بن الحارث ثنا علي بن مسهر حدثني جدتي أم حكيم؛ قالت: «قتل الحسين بن علي و أنا يومئذ جويرية، فمكثت السماء أياما مثل العلقة»؛<sup>١</sup> وقتي حسين عليه السلام كشته شد، من جوان بودم که چند روزی آسمان مانند خون بود. هیشمی گفته است: «رواه الطبراني و رجاله إلى أم حكيم رجال الصحيح»؛<sup>٢</sup> رجال این حدیث تا ام حکیم، رجال صحیح است». مضمون این روایت، با الفاظ مشابه از طریق راویان دیگر از جمله عیسی بن حارث کندی،<sup>٣</sup> هلال بن ذکوان،<sup>٤</sup> زید بن ابی زیاد،<sup>٥</sup> أسود بن قیس،<sup>٦</sup> جمیل بن زید<sup>٧</sup> و ابن سیرین نقل شده است.<sup>٨</sup>

ابن اثیر می نویسد:

و مكث الناس شهرين أو ثلاثة كأنما تلتخ الحوائط بالدماء ساعة  
تطلع الشمس حتى ترتفع؛<sup>٩</sup>  
مردم دو یا سه ماه (بعد از شهادت حسین عليه السلام) این صحنه را  
می دیدند که از طلوع خورشید تا غروب، چنان بود که گویا دیوارها با  
خون رنگ شده اند.

١. طبرانی، ابوالقاسم، پیشین، ج ٣، ص ١١٣؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، پیشین، ج ٩، ص ١٩٦؛ ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ١٤، ص ٢٢٦.
٢. هیثمی، علی بن ابی بکر، پیشین، ج ٩، ص ١٩٦.
٣. طبرانی، ابوالقاسم، پیشین، ج ٣، ص ١١٤؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، پیشین، ج ٩، ص ١٩٧؛ ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ١٤، ص ٢٢٧؛ مزی، یوسف، پیشین، ج ٦، ص ٤٣٣؛ ذهبی، شمس الدین، پیشین، ج ٣، ص ٣١٢؛ همو، تاریخ الإسلام، ج ٥، ص ١٥.
٤. ابن جوزی، شمس الدین، تذکرة الخواص، ص ٢٤٦.
٥. ابن کثیر، اسماعیل، پیشین، ج ٤، ص ١٥٤.
٦. واقدی، ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ١٠، ص ٥٠٨؛ ذهبی، شمس الدین، پیشین، ج ٥، ص ١٥؛ همو، سیر اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٣١٢؛ ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ١٤، ص ٢٢٧؛ مزی، یوسف، پیشین، ج ٦، ص ٤٣٣.
٧. طبرانی، ابوالقاسم، پیشین، ج ٣، ص ١١٣؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، پیشین، ج ٩، ص ١٩٧.
٨. طبرانی، ابوالقاسم، پیشین، ج ٣، ص ١١٤؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، پیشین، ج ٩، ص ١٩٧؛ بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٢٠٩؛ منقی، علاء الدین، کنز العمال، ج ١٣، ص ٦٧٣؛ ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ١٤، ص ٢٢٨؛ ثعلبی، ابواسحاق، پیشین، ج ٨، ص ٣٥٣؛ واقدی، ابن سعد، پیشین، ج ١٠، ص ٥٠٧.
٩. ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ٤، ص ٩٠.

درست است که سرخی آسمان، در وقت صبح و وقت غروب، امری طبیعی است، ولی سرخی ذکر شده در این روایات، سرخی شدیدی بوده است که حتی در طول روز نیز مشاهده و قرمزی آن بر دیوارها بوده است. این روایات نمی‌گویند که سرخی زمان صبح و غروب (شفق و فلق) نبوده و بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به وجود آمده است.<sup>۱</sup>

اینکه در روایات مدت زمان این سرخی متفاوت است، شاید به این علت باشد که در روزهای اول بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، این سرخی شدیدتر و در طول روز بوده و در ماه‌های بعد کمتر شده و به زمان طلوع و غروب (که قبلاً هم بوده) محدود شده است و این راویان هر کدام وضع زمان‌های مختلف را گزارش کرده‌اند. این سرخی، عبارت دیگری از همان کسوفی است که راویان ذکر کرده‌اند به هر حال این سرخی معمولی و طبیعی نبوده، بلکه مدت و شدتش با سرخی در کسوف‌های معمولی فرق داشته و نشان‌دهنده غضب خداوند و برای مردم نیز تعجب‌آور بوده است و آنها نیز تغییر در وضع آسمان را احساس می‌کردند.

چنان که ابن جوزی از بزرگان اهل سنت هم گفته است:

لَمَّا كَانَ الْعَضْبَانُ يَحْمَرُّ وَجْهَهُ فَيَتَبَيَّنُ بِالْخُمْرَةِ تَأْتِيرٌ غَضَبِهِ،  
وَالْحَقُّ شُبْحَانَهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ، أَظْهَرَ تَأْتِيرَ غَضَبِهِ بِخُمْرَةِ الْأُفُقِ حِينَ  
قُتِلَ الْحُسَيْنِ؛<sup>۲</sup>

خداوند جسم نیست، ولی تأثیر غضب خود بر قاتلین حسین علیه السلام

را با سرخی آسمان نشان داده و این دلیل بر بزرگی جنایت است.

مفسران در ذیل آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾<sup>۳</sup> نیز آورده‌اند که از مصادیق بکای آسمان، سرخی آن است؛ چنان که ثعلبی از عطا نقل می‌کند: «في

۱. اگر چه برخی از روایات ممکن است در این معنا جعل شده باشد، ولی ابن تیمیه به این روایات زیاد که دلالت بر سرخی آسمان در طول روز دارند، اعتنا نمی‌کند و به یک روایت جعلی (به وجود آمدن سرخی صبح در شهادت امام حسین علیه السلام) استناد می‌کند.

۲. ابن جوزی، ابوالفرج، التبصره، ج ۲، ص ۱۵.

۳. سوره دخان (۴۴)، آیه ۲۹.

هذه الآية بكاءها حمرة أطرافها» و از سدی نقل می‌کند: «لما قتل الحسين بن علي (رضي الله عنهما) بكت عليه السماء، وبكاؤها حمرتها»؛<sup>۱</sup> یعنی در آیه قرآن، منظور از گریه آسمان، قرمزی آن است.

### ۳. تاریخ شدن آسمان

تاریخ شدن دنیا هم تعبیری دیگر از واقعه عظیم است که در شهادت امام حسین علیه السلام اتفاق افتاد. در منابع متعدد اهل سنت، این مطلب نقل شده است. ابن عساکر با سند خود<sup>۲</sup> از ام‌حیان نقل می‌کند: «يوم قتل الحسين أظلمت علينا ثلاثاً».<sup>۳</sup> از طریق خلف بن خلیفه نقل شده: «لما قتل الحسين اسودت السماء وظهرت الكواكب نهاراً»<sup>۴</sup> مضمون این روایت، با الفاظ مشابه، از طریق ابن سیرین<sup>۵</sup> نیز نقل شده است.

طبق این روایات، در ایام شهادت امام حسین علیه السلام خورشید سه روز کم‌نور شد؛ به طوری که عده‌ای از آن به کسوف و عده‌ای به تاریکی و سرخی آسمان تعبیر آوردند. از این حادثه مردم ترسیدند و خیال کردند از مقدمات قیامت است؛ چنان که در روایتی که از این تاریکی به کسوف تعبیر شده، آمده است: «بدت الكواكب نصف النهار حتى ظننا أنها هي (أي القيامة)».<sup>۶</sup>

۱. ثعلبی، ابواسحاق، تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۳۵۳.

۲. «أخبرنا أبو القاسم إسماعيل بن أحمد أنا محمد بن هبة الله قالوا: أنا محمد بن الحسين أنا عبد الله بن جعفر نا يعقوب حدثني أيوب بن محمد الرقي نا سلام بن سليمان الثقفي عن زيد بن عمرو الكندي قال حدثني أم حيان قالت...».

۳. ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ مزی، یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۴؛ مقریزی، تقی‌الدین، *إمتاع الأسماع*، ج ۱۲، ص ۲۴۲.

۴. ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۲۶؛ مزی، یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۲؛ عسقلانی، ابن حجر، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۵.

۵. ابن جوزی، شمس‌الدین، پیشین، ص ۲۴۶؛ زرنندی، جمال‌الدین، پیشین، ص ۲۲۱.

۶. طبرانی، ابوالقاسم، *المعجم الکبیر*، ج ۳، ص ۱۱۴؛ هبثمی، علی بن ابی‌بکر، پیشین، ج ۹، ص ۱۹۷؛ مزی، یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۳؛ ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۲۸.

#### ۴. باران خون

یکی دیگر از مصادیق گریه آسمان در شهادت امام حسین علیه السلام که در منابع تاریخی و روایی ذکر شده، این است که بعد از شهادت او از آسمان خون بارید (یا چیزی مانند خون) و مردم آن را به چشم خود دیدند و تعجب کردند و ترسیدند و حتی دیوارها و لباسشان و ظروفشان هم سرخ رنگ شد:

قال مسلم بن ابراهیم: حدثنا أم شرف (شوق) العبدیه قالت:  
حدثني نضرة الازديه، قالت: «لَمَّا ان قتل الحسين بن علي مطرت  
السماء دماً فأصبحت وكل شيء لنا ملآن دماً؛<sup>۱</sup>  
نضرة ازديه می گوید: زمانی که حسین بن علی شهید شد، از  
آسمان خون بارید و ما در حالی صبح کردیم که همه چیز پر از  
خون شده بود.

مضمون این روایت با الفاظ مشابه که همه بر بارش خون دلالت دارند، از طریق راویان دیگر از جمله ام سلمه،<sup>۲</sup> سلیم قاضی،<sup>۳</sup> ام سالم،<sup>۴</sup> ابن عباس<sup>۵</sup> و ابی سعید<sup>۶</sup> نیز نقل شده است.

همچنین خطبه حضرت زینب کبری علیها السلام که در کتب عامه هم نقل شده است، بر این واقعه دلالت دارد. ایشان در خطبه خود در شهر کوفه به باران خون و تعجب مردم

۱. مزی، یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۳؛ ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ بیهقی، ابوبکر، *دلائل النبوة*، ج ۶، ص ۴۷۱؛ واقدی، ابن سعد، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۰۵؛ ذهبی، شمس الدین، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۳، ص ۳۱۲؛ مقریزی، تقی الدین، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۴۱.  
۲. طبری، احمد بن عبدالله، *ذخائر العقبی*، ص ۱۴۵؛ زرنندی، جمال الدین، پیشین، ص ۲۲۲؛ صالحی، محمد بن یوسف، *سبل الهدی والرشاد*، ج ۱۱، ص ۸۰.  
۳. واقدی، ابن سعد، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۰۵؛ رازی، ابن ابی حاتم، *الجرح والتعديل*، ج ۴، ص ۲۱۶؛ قرطبی، محمد بن احمد، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴۱؛ ثعلبی، ابواسحاق، پیشین، ج ۸، ص ۳۵۳.  
۴. ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ مزی، یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۳؛ ذهبی، شمس الدین، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۳، ص ۳۱۲؛ همو، *تاریخ الإسلام*، ج ۵، ص ۱۶.  
۵. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودة لدوی القری*، ج ۳، ص ۱۰۲.  
۶. زرنندی، جمال الدین، پیشین، ص ۲۲۱؛ ابن جوزی، شمس الدین، پیشین، ص ۲۴۶.



از آن اشاره کردند و فرمودند: «أفعببتم أن قطرت السماء دماً؛<sup>۱</sup> آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید؟»

طبق این نقل‌ها که از راویان مختلف نقل شده، در شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و این امر نیز از مصادیق گریه آسمان است و این واقعه ناممکن نیست؛ چنان که یکی از عذاب‌های الهی که بر بنی اسرائیل نازل شد، خون بود: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴾<sup>۲</sup>؛

پس طوفان و ملخ و شپش و وزغ‌ها و خون را که معجزه‌هایی از هم جدا بود، بر آنها فرستادیم و باز گردن‌کشی کردند که گروهی بزهکار بودند.

در تفسیر این آیه گفته‌اند: «فسال النيل عليهم دماً وصارت مياههم دماً و ما يستقون من الآبار والأنهار إلا وجدوه دماً عبيطاً أحمر؛<sup>۳</sup> وقتی عذاب خون آمد، رود نیل و همه آب‌ها و چاه‌ها و نهرها برای قبطیان خون قرمز شد». و طبق نقل بزرگان مفسران، باران خون در شهادت حضرت یحیی علیه السلام نیز اتفاق افتاده بود. ابن‌ابی‌حاتم می‌گوید: «إِنَّ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا لَمَّا قُتِلَ، أَحْمَرَّتِ السَّمَاءُ وَقَطَرَتْ دَمًا»<sup>۴</sup>.

مسئلاً این ماده قرمز رنگ که راویان از آن به خون تعبیر کرده‌اند، مثل خون انسان و حیوان نبوده که نجس باشد، بلکه سرخی‌ای بوده که نشان غضب است و در اینجا به صورت باران نمایان شده است. یادآوری حضرت زینب علیه السلام در خطبه‌اش بهترین شاهد است که مردم آن را دیده و تعجب کرده و ترسیده بودند و چنان که در بعضی از نقل‌ها ذکر شده، آثار آن در دیوارها و لباس‌ها هم مشاهده می‌شده است.

۱. ابن‌فقیه، ابوبکر، البلدان، ص ۲۲۴؛ خوارزمی، موفق، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۴۶.

۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۳۳.

۳. بغوی، ابومحمد، معالم التنزیل، ج ۳، ص ۲۷۱.

۴. رازی، ابن‌ابی‌حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ص ۲۲۸۹.

## ب) گریه زمین

امکان گریه کردن زمین نیز در آیه قرآن و روایات ثابت است؛ چنان که مجاهد و ابن عباس و قتاده گفته‌اند: «هر مؤمن که از دنیا می‌رود، زمین بر او گریه می‌کند».<sup>۱</sup> این گریه برحسب خلقت خود زمین است. در منابع تاریخی و روایی مصادیقی را برای گریه زمین در شهادت امام حسین علیه السلام، ذکر کرده‌اند که نقلشان می‌کنیم.

### ۱. جاری شدن خون از زیر سنگها

یکی از مصادیق گریه زمین این بود که هر سنگی که از زمین برداشته می‌شد، از زیر آن خون جاری می‌شد و این مطلب با طرق و الفاظ مختلف، در کتاب‌های عامه نقل شده. ابن عساکر با سندش<sup>۲</sup> از عمر بن علی نقل می‌کند:

قال أرسل عبد الملك إلى ابن رأس الجالوت فقال: هل كان في قتل الحسين علامة؟ قال ابن رأس الجالوت: ما كشف يومئذ حجر إلا وجد تحته دم عبيط؛<sup>۳</sup>

عبدالملک مروان از ابن‌رأس الجالوت پرسید. آیا در قتل حسین نشانه‌ای بود؟ گفت: در آن روز هیچ سنگی برداشته نشد، مگر اینکه زیرش خون تازه یافت می‌شد.

مشابه این روایت از طریق دیگران<sup>۴</sup> نیز نقل شده است.

و همچنین نقل شده:

عن ابن شهاب قال: ما رفع بالثَّام حجر يوم قتل الحسين بن عليّ إلا عن دم؛<sup>۵</sup>

۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۳۴.

۲. «أخبرنا أبو بكر الشاهد أن الحسن بن علي الجوهري أنا أبو عمر الخزاز أنا أبو الحسن الخشاب بن الفهم أنا محمد بن سعد أنا محمد بن عمر حدثني عمر بن محمد بن عمر بن علي عن أبيه».

۳. ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۳۰؛ ذهبی، شمس‌الدین، پیشین، ج ۵، ص ۱۶.

۴. واقدی، ابن سعد، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۰۵؛ ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۴.

۵. طبرانی، ابوالقاسم، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۳؛ هیثمی، علی بن ابی‌بکر، پیشین، ج ۹، ص ۱۹۶.

ابن شهاب می گوید: روز شهادت حسین بن علی علیه السلام، هیچ سنگی

در شام برداشته نشد، مگر از خون.

نیز با این لفظ هم نقل شده که هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نشد، مگر

اینکه زیر آن خون تازه یافت می شد:

عن الزهري قال: لما قتل الحسين بن علي عليه السلام لم يرفع حجر

ببيت المقدس إلا وجد تحته دم عبيط؛<sup>۱</sup>

زهري می گوید: زمانی که حسین علیه السلام شهید شد، هیچ سنگی در

بیت المقدس برداشته نشد، مگر اینکه زیر آن خون تازه یافت می شد.

در مورد این روایات، چند نکته گفتنی است:

۱. اختلاف این روایات ناشی از آن است که این حادثه در بلاد مختلف روی داده

است، و راویان آنچه را که خود در این شهرها دیده یا شنیده اند، گفته اند. ممکن است

جاری شدن خون، نشانی برای اهل شام و بیت المقدس باشد.

۲. جاری شدن خون از زیر سنگها، فقط مختص به ایام شهادت امام حسین علیه السلام

نیست و این واقعه در سوگ سایر اولیای الهی نیز ممکن است اتفاق بیفتد؛ چنانکه در

شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند:

عن الزهري إن أسماء الأنصارية قالت: ما رفع حجر بايلياء ليلة

قتل علي عليه السلام إلا و وجد تحته دم عبيط؛<sup>۲</sup>

زهري از اسماء انصاری نقل کرده که در شب شهادت حضرت

علی علیه السلام، هیچ سنگی در ایلیا (بیت المقدس) برداشته نشد، مگر

اینکه زیر آن خون تازه یافت می شد.

۱. طبرانی، ابوالقاسم، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۳؛ ابن عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ مزی، یوسف،

پیشین، ج ۶، ص ۴۳۴؛ مقریزی، تقی الدین، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۴۲؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، پیشین، ج ۹، ص ۱۹۶؛

ذهبی، شمس الدین، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۴؛ عسقلانی، ابن حجر، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۵؛ بیهقی، ابوبکر،

پیشین، ج ۶، ص ۴۷۱.

۲. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۴؛ مقریزی، تقی الدین، پیشین، ج ۱۲،

ص ۲۴۲.

۳. وقتی که امکان این مطلب با آیه ثابت است و وقوع آن با روایات متعدد به ما رسیده است و به‌ویژه که سابقه هم داشته است، جای شکی در مورد آن باقی نمی‌ماند و در مسائل تاریخی، بعد از نقل یک یا دو مورخ، وقوع یک حادثه به آسانی مورد انکار قرار نمی‌گیرد، ولی این واقعه با اینکه از مورخان و محدثان زیادی و با طرق متعددی نقل شده است، چون فضایی را برای اهل بیت علیهم‌السلام ثابت می‌کنند، مورد انکار قرار گرفته‌اند، و گرنه اشکال امکانی یا وقوعی ندارند.

## ۲. جاری شدن خون از دیوارهای دارالاماره

نمود دیگر گریستن زمین، جاری شدن خون از دیوار است که نقل شده:

روی من طریق ابن بنت منیع، و عن مروان مولی هند بنت المهلب قال: حدّثني بواب عبید الله بن زیاد أنّه لما جيء برأس الحسين بين يديه رأيت حيطان دار الأمانة تسایل دماً. خُرجه ابن بنت منیع؛<sup>۱</sup>

در بیان ابن زیاد نقل می‌کند: هنگامی که سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را در برابر ابن زیاد نهادند، دیدم که از دیوارهای دارالاماره خون جاری می‌گشت.

### ◆ نتیجه

این اتفاقات عجیب، نشان از عظمت حادثه عاشورا و عظمت جنایتی است که در آن روز رخ داد. می‌توان ادعا کرد که روایات مربوط به وقوع عجایب بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام، مستفیض هستند. این علایم، هم نشان از گریه و تأثر موجودات است و هم نشان غضب الهی است و صرف استبعاد نمی‌تواند دلیل بر انکار این اتفاقات باشد. علت اینکه کسانی مثل ابن تیمیه این امور را انکار کرده‌اند، بیشتر دفاع از امویان و پنهان کردن جنایات آنها و به جهت داشتن روحیه عثمانی‌گری اوست.

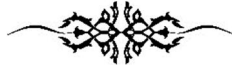
۱. ابن‌عساکر، علی بن حسن، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۹؛ مزی، یوسف، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۴.

## ◆ منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی کرم: **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دارصادر، چاپ اول، ۱۳۸۵ق.
۲. ابن تیمیہ، عبدالحلیم حرانی: **منہاج السنہ**، تحقیق: محمد رشاد سالم، عربستان: نشر دانشگاہ محمد بن سعود، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۳. ابن جوزی، شمس الدین: **تذکرۃ الخواص من الأئمة فی ذکر خصائص الأئمة**، قم: الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۴. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی: **التبصرة لابن الجوزی**، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۵. ابن حنبل، احمد: **مسند**، تحقیق: شعیب أرنؤوط - عادل مرشد وآخرون، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۶. ابن عساکر شافعی، علی بن حسن: **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۷. ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق: **البلدان**، بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۸. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر: **البدایة و النہایة**، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۹. \_\_\_\_\_: **تفسیر ابن کثیر**، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۱۰. بغوی، ابومحمد حسین بن مسعود: **معالم التنزیل**، دار طیبیة، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی: **أنساب الأشراف**، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۱۲. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین: **دلائل النبوة**، تحقیق: قلجعی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۱۳. ثعلبی، ابواسحاق احمد بن محمد: **تفسیر الثعلبی**، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۴. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله: **مستدرک علی الصحیحین**، باشراف: یوسف عبدالرحمن، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۱۵. خوارزمی، موفق بن احمد: **مقتل الحسین**، تحقیق: سماوی محمد، قم: انوارالهدی، بی تا.
۱۶. ذہبی، شمس الدین: **تاریخ الإسلام**، تحقیق: د. عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۱۷. \_\_\_\_\_: **سیر أعلام النبلاء**، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ۱۴۱۳ق.
۱۸. رازی، ابن ابی حاتم عبدالرحمن بن محمد: **الجرح والتعدیل**، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۳۷۱ق.
۱۹. \_\_\_\_\_: **تفسیر القرآن العظیم**، عربستان: نشر نزار مصطفی، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.
۲۰. زرکلی دمشقی، خیرالدین بن محمود بن محمد بن علی بن فارس: **الأعلام**، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ پانزدهم، ۲۰۰۲م.
۲۱. زرنندی حنفی، جمال الدین محمد بن یوسف: **نظم درر السمطین**، نشرمکتبه امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۷ق.

٢٢. سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر: **حسن المحاضرة في تاريخ مصر والقاهرة**، محقق: محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر: دار احياء الكتب العربية، چاپ اول، ١٣٨٧ق.
٢٣. صالحى دمشقى، محمد بن يوسف: **سبل الهدى والرشاد**، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٢٤. طبرانى، ابوالقاسم سليمان بن احمد: **المعجم الكبير**، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٢٥. طبرى، احمد بن عبدالله: **ذخائر العقبى**، قاهره: مكتبة القدسي، چاپ اول، ١٣٥٦ق.
٢٦. طبرى، محمد بن جرير: **جامع البيان في تأويل القرآن**، محقق: احمد محمد شاکر، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٢٧. عسقلاني، ابن حجر: **تهذيب التهذيب**، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
٢٨. قرطبي، محمد بن احمد: **تفسير القرطبي**، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ دوم، ١٤٠٥ق.
٢٩. قندوزى، سليمان بن ابراهيم: **ينابيع المودة لذوي القربى**، قم: دار الأسوة، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٣٠. كلينى، محمد بن يعقوب: **الكافي**، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ش.
٣١. \_\_\_\_\_: **الكافي**، تهران: انتشارات اسلاميه، چاپ دوم، ١٣٦٢ش.
٣٢. متقى هندی، علاءالدين على بن حسام: **كنز العمال**، بيروت: مؤسسه الرساله، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٣٣. مزى، يوسف بن عبدالرحمن: **تهذيب الكمال**، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرساله، چاپ چهارم، ١٤١٣ق.
٣٤. مقرئى، تقى الدين: **إمتاع الأسماع**، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٣٥. نسايى، ابى عبدالرحمن احمد بن شعيب بن على: **مشيخة النسائي (تسمية المشايخ)**، محقق: شريف حاتم بن عارف عوني، مکه مكرمه: دار عالم الفوائد، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٣٦. نيشابورى، مسلم بن حجاج: **صحيح**، بيروت: دارالجيل و دارالافاق، بى تا.
٣٧. هيثمى، على بن ابي بكر: **مجمع الزوائد**، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٣٨. واقدى، ابن سعد كاتب: **الطبقات الكبرى**، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤١٨ق.

پژوهشنامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ◊ سال سوم ◊ شماره ۱۲ ◊ زمستان ۱۳۹۲  
صفحات: ۷۱-۹۳ ◊ تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۱۹ ◊ تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۲/۰۸



## بررسی و نقد دیدگاه ابن تیمیه درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه

وحید خورشیدی \*

### چکیده

ابن تیمیه با صحیح دانستن روایات مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه، عقیده مهدویت را از اصول مسلم دانسته است، اما وی با طرح مسائل و شبهاتی مانند عقیم بودن امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الیه، عدم امکان طول عمر برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه و عدم توانایی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه برای امامت و رهبری در کودکی سعی کرده است تا اعتقاد به مهدی موعود در نزد شیعیان را اعتقادی موهوم و پوچ جلوه دهد. نویسنده ضمن نقل دیدگاه ابن تیمیه درباره اصل مهدویت، درصدد طرح اشکالات ابن تیمیه و پاسخ گویی به این اشکالات نیز برآمده است. در پاسخ به شبهه عقیم بودن امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الیه بیان شده است که ابن تیمیه این مطلب را به طبری نسبت داده است؛ در حالی که در هیچ کجای کتاب تاریخ طبری به عقیم بودن آن حضرت اشاره نشده است. همچنین به ادعای ابن تیمیه درباره محال بودن طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه پاسخ گفته و لیاقت، کمال و رشد فکری را شرط امامت دانسته، نه سن را.

کلیدواژگان: ابن تیمیه، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه، احادیث مهدویت، طول عمر، امامت.

\* پژوهشگر مؤسسه تحقیقاتی دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام و دانش پژوه سطح ۳ مؤسسه شیعه‌شناسی.

khoshid313@gmail.com

## ◆ مقدمه

اعتقاد به اصل مهدویت و حکومت فراگیر و عادلانه مهدی موعود<sup>ع</sup> از اختصاصات شیعیان نیست، بلکه دیدگاه اهل سنت نیز با شیعه در این مسئله یکی است. فراوانی روایات پیامبر در خصوص مهدویت در کتاب‌های مهم اهل سنت آنان را واداشته است که اقرار به تواتر و صحت روایات مهدویت بکنند.<sup>۱</sup> در این نوشتار در پی آن هستیم تا دیدگاه ابن تیمیه را که رهبر فکری وهابیان به‌شمار می‌رود، درباره امام مهدی<sup>ع</sup> بررسی و نقد کنیم و ببینیم عقیده او درباره امام مهدی<sup>ع</sup> چیست؟ ابن تیمیه در کتاب‌های خود به چه مسائلی از مهدویت پرداخته است؟ با توجه به دشمنی ابن تیمیه با شیعیان، دیدگاه وی درباره اعتقاد شیعیان به مهدویت چیست؟ وهابیان با استناد به گفته‌های ابن تیمیه در این خصوص، در کتاب‌ها، تبلیغات، مقالات و ماهواره‌ها و سایت‌های خود مهدویت شیعه را مورد هجمه قرار داده و وجود مهدی موعود را انکار کرده‌اند. لذا ضرورت اقتضا می‌کند که شبهات ابن تیمیه درباره این موضوع نیز بررسی و نقد شود.

## ◆ عقیده ابن تیمیه درباره احادیث مهدویت

کتاب *منهاج السنه* از معروف‌ترین کتاب‌های ابن تیمیه است که در نقد *منهاج الكرامه* علامه حلی نگاشته است. ابن تیمیه وقتی با احادیث مهدویت در *منهاج الكرامه* مواجه می‌شود که از کتب اهل سنت نقل و فقط بر امام مهدی<sup>ع</sup> تطبیق گردیده و ظهور و قیام عادلانه و جهانی آن حضرت بشارت داده شده است،<sup>۲</sup> چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه به صحت آن روایات اعتراف کند. ابن تیمیه در این باره می‌گوید: «احادیثی که با آنها بر خروج مهدی احتجاج می‌شود، روایات صحیحی هستند».<sup>۳</sup>

وی در ادامه چندین روایت را درباره نسب امام مهدی<sup>ع</sup> که از فرزندان حضرت

۱. عسقلانی، ابن حجر: *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، ج ۶، ص ۴۹۳؛ هیتمی، ابن حجر، *الصواعق المحرقة*، ج ۲، ص ۴۸۰.

۲. حلی، حسن بن یوسف، *منهاج الكرامه*، ص ۱۷۷.

۳. ابن تیمیه، احمد، *منهاج السنه النبویه*، ج ۸، ص ۲۵۴.



فاطمه عليها السلام<sup>۱</sup> است و قیام او عادلانه و جهانی است،<sup>۲</sup> ذکر کرده و گفته: روایات درباره حضرت مهدی عليه السلام مشهور است.<sup>۳</sup> وی همچنین در کتاب *حقوق آل بیت* روایات در خصوص مهدویت را نقل کرده و گفته است: عالمان، حافظان و محققان احادیث نبوی، روایات مهدی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به آمدنش بشارت داده است، نقل کرده‌اند.<sup>۴</sup>

ابن تیمیه نه تنها با تکیه بر روایات مهدویت، اصل اعتقاد به مهدی را پذیرفته است، بلکه وقتی با منکرین مسئله مهدویت مواجه می‌شود، سخت با آنان به مقابله علمی برخاسته و ادله آنها را به نقد کشیده و از عقیده مهدویت دفاع کرده است. منکرین عقیده مهدویت با استدلال به این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لامهدی إلا عیسی بن مریم»،<sup>۵</sup> معتقدند مهدی همان عیسی است که نتیجه این سخن، انکار بودن مهدی عليه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. ابن تیمیه در مقابل این افراد سخت موضع گرفته و این روایت را تضعیف کرده است.<sup>۶</sup> او معتقد است طایفه‌ای که روایت مهدویت<sup>۷</sup> را انکار کرده‌اند، به اشتباه افتاده‌اند. راوی این روایت به نام محمد بن جندی شخص مجهولی است و مورد اعتماد نیست که ابن تیمیه<sup>۸</sup> و دیگرانی همچون سجستانی<sup>۹</sup> محدث مشهور،<sup>۱۰</sup> ابن قیم،<sup>۱۱</sup> ملاعلی قاری،<sup>۱۲</sup> بیهقی، حاکم<sup>۱۳</sup> و البانی<sup>۱۴</sup> او را تضعیف کرده‌اند و معتقدند که این روایت ضعیف است.

۱. ابوداود، سلیمان، سنن أبی داوود، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۸، ص ۲۵۵.

۳. همان، ج ۴، ص ۹۵.

۴. همو، حقوق آل البیت، ص ۵۱.

۵. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۰.

۶. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویة، ج ۴، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۷. مقصود ابن تیمیه همان روایاتی است که دلالت دارد مهدی از اهل بیت است.

۸. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۸، ص ۲۵۶.

۹. ر.ک: ابری سجستانی، محمد بن حسین، مناقب الإمام الشافعی، ص ۹۵.

۱۰. ر.ک: ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۲، ص ۳۳۹.

۱۱. ر.ک: ابن قیم، محمد بن أبی بکر، المنار المنیف فی الصحیح والضعیف، ص ۱۴۲.

۱۲. ر.ک: قاری، علی، مرقاة المفاتیح، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

۱۳. ر.ک: مبارکفوری، محمد عبدالرحمن، تحفة الأحوذی، ج ۶، ص ۴۰۲.

۱۴. ر.ک: البانی، ناصرالدین، سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة وأثرها السیئ فی الأمة، ج ۱، ص ۱۷۵.

بنابراین ابن تیمیه با اعتراف به صحت و شهرت روایات مهدوی و نقد ادله کسانی که مهدی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده‌اند موضع خود را درباره مسئله مهدویت آشکار و ثابت کرده که آن مهدی که به آمدنش بشارت داده شده است، از اهل بیت و از فرزندان حضرت زهراء علیها السلام است. وهابیان نیز به پیروی از ابن تیمیه، به صحت و تواتر احادیث مهدویت اعتراف کرده‌اند؛ همچنان که البانی، محدث معروف و مورد اعتماد وهابیت، انکار عقیده مهدویت را همانند انکار الوهیت خداوند دانسته است.<sup>۱</sup> بن باز، مفتی اعظم وهابیان، نیز روایات مربوط به امام مهدی علیه السلام را متواتر معنوی دانسته و گفته است: روایات در این باب فراوان و در حد مستفیض است.<sup>۲</sup>

#### ◆ نام پدر امام مهدی علیه السلام از نگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه با استناد به روایت ابوداود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «لو لم یبق من الدنيا إلا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یرج فیہ رجل منی أو من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی واسم أبیه اسم أبي یملاً الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً وظلماً»،<sup>۳</sup> معتقد است جمله «اسم أبیه اسم أبي؛ نام پدرش هم‌نام پدر من است»،<sup>۴</sup> بر این دلالت دارد که نام پدر امام مهدی علیه السلام، عبدالله است. وی در این خصوص، با رد ادعای شیعیان که نام پدر حضرت مهدی علیه السلام را امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانند، شیعیان را متهم کرده است که آنها جمله «اسم أبیه اسم أبي» را از روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله حذف کرده‌اند تا با دروغ‌های آنان تناقض نداشته باشد و در ادامه می‌گوید: گروهی نیز روایت را تحریف کرده‌اند و گفته‌اند: جد مهدی، حسین و کنیه جدش ابوعبدالله است. پس معنای روایت رسول خدا این می‌شود که اسم مهدی، محمد بن‌ابی عبدالله است و کنیه اسم قرار داده شده است.<sup>۵</sup>

۱. همو، سلسله الاحادیث الصحیحة و شیء من فقهها و فوائدھا، ج ۴، ص ۴۳.

۲. ابن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی العلامة عبد العزیز بن باز، ج ۴، ص ۹۷.

۳. ابی داوود، سلیمان، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۶.

۴. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۴، ص ۹۵.

۵. ر.ک: همان، ج ۸، ص ۲۵۴-۲۶۰.

## ◆ نقد این دیدگاه

پاسخ این ادعای ابن تیمیه را در قالب چند نکته بیان می‌کنیم:

الف) روایت مورد استناد ابن تیمیه، بدون عبارت «واسم أبیه اسم أبي»،<sup>۱</sup> در منابع قدیمی اهل سنت از چند تن از صحابه مانند حضرت علی عليه السلام،<sup>۲</sup> ابن مسعود،<sup>۳</sup> ابوهریره، حذیفه،<sup>۴</sup> ابن عباس،<sup>۵</sup> ابوسعید خدری<sup>۶</sup> و ام سلمه، با سند صحیح<sup>۷</sup> نقل شده است. نبودن جمله «واسم أبیه اسم أبي» در نقل این صحابه با سند صحیح، نشان از این نکته دارد که در اصل روایت، این عبارت نبوده است و بعدها به آن اضافه شده است؛ همچنان که ابری سجستانی<sup>۸</sup> و گنجی شافعی به این نکته اشاره کرده‌اند که اضافه به روایت توسط راوی حدیث یعنی «زائده» بوده است.<sup>۹</sup> لذا آن روایت مورد استناد ابن تیمیه اعتبار ندارد.<sup>۱۰</sup>

ب) شیخ ربیع بن محمد سعودی یکی از نویسندگان مشهور وهابی، این روایات را جعلی دانسته و معتقد است این را پیروان محمد بن عبدالله نفس زکیه جعل کرده‌اند؛ زیرا مشهور شده بود که او مهدی موعود است.<sup>۱۱</sup>

بنابراین روایاتی که بدون عبارت «واسم أبیه اسم أبي» نقل شده‌اند، طریق صحیح دارند و به حد استفاضه هم می‌رسند و این ادعا که شیعیان برای اثبات اعتقاد خود، دست به تحریف روایت زده‌اند، ادعایی باطل و کذب است و نظر شیعیان مطابق با آن دسته از روایات اهل سنت است که جمله زیادی را ندارند.

۱. نام پدرش همانم پدر من است.

۲. ر.ک: ابوداود، سلیمان، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳. ر.ک: همان، ص ۵۰۵؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۳۱، ح ۱۰۲۰۸.

۴. ر.ک: مقدسی، یوسف بن یحیی، عقد الدرر فی أخبار المنتظر، ص ۸۲.

۵. ر.ک: شاشی، ابوسعید، مسند الشاشی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۶۳۶.

۶. ر.ک: مروزی، نعیم، کتاب الفتن، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۱۰۸۰.

۷. ر.ک: ابوداود، سلیمان، پیشین، ج ۴، ص ۵۰۵.

۸. ابری، محمد بن حسین، پیشین، ص ۹۶.

۹. گنجی شافعی، محمد، البیان فی أخبار صاحب الزمان، ص ۴۸۳.

۱۰. همان، ص ۴۸۵.

۱۱. سعودی، ربیع بن محمد، الشیعة الامامية الاثني عشرية في ميزان الاسلام، ص ۳۰۷.

### ◆ نسب امام مهدی علیه السلام از نظر ابن تیمیه

همچنان که ذکر شد، ابن تیمیه معتقد بود که مهدی از نسل حضرت زهرا علیها السلام است، ولی در اینکه حضرت مهدی علیه السلام از نسل کدام یک از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام است، با شیعه اختلاف نظر دارد. وی بر خلاف شیعیان که معتقدند نسب امام مهدی علیه السلام به امام حسین علیه السلام می‌رسد، معتقد است مهدی موعود از فرزندان امام حسن علیه السلام می‌باشد، نه از فرزندان امام حسین علیه السلام. ابن تیمیه در سخن خود به روایتی از حضرت علی علیه السلام استناد می‌کند که در آن آمده است حضرت مهدی علیه السلام از نسل حسن بن علی علیه السلام است، نه از نسل حسین بن علی علیه السلام.<sup>۱</sup> منظور ابن تیمیه روایتی<sup>۲</sup> است که ابو داود در سنن خود این چنین نقل کرده است:

ابواسحاق گوید: علی علیه السلام در حالی که به فرزندش حسن می‌نگریست، گفت: «این پسر من آقاست؛ چنان که رسول خدا این نام را بر او نهاده است، از نسل او فرزندی به دنیا می‌آید که همان پیامبر شماست که در سیرت و اخلاق شبیه آن حضرت است، اما از نظر قیافه شباهتی ندارد». سپس این قصه را که او زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، نقل کرد.<sup>۳</sup>

نکته درخور توجه در خصوص این روایت این است که برخی از علمای اهل سنت برای اینکه ثابت کنند مراد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جمله «إِن ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَاهُ النَّبِيُّ، امام حسن علیه السلام است، به این روایت تمسک کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بالای منبر به امام حسن علیه السلام نگاه کردند و فرمودند: «إِنِّي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۴</sup> این فرزندم آقاست و امید است که خداوند به دست ایشان بین

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۴، ص ۹۵.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۵۵.

۳. ابوداود، سلیمان، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۸، ح ۴۲۹۰.

۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۸.

دو لشکر بزرگ مسلمین (لشکر امام حسن علیه السلام و معاویه) صلح برقرار سازد.<sup>۱</sup> ملاعلی قاری،<sup>۲</sup> عظیم آبادی<sup>۳</sup> و ابن تیمیه<sup>۴</sup> با استدلال به این روایت معتقدند مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از روایت ابی داود، امام حسن علیه السلام است، نه امام حسین علیه السلام. بعد نتیجه می گیرند که مهدی از ذریه امام حسن علیه السلام است.

### ◆ نقد دلیل ابن تیمیه

روایتی که ابن تیمیه و دیگر علمای اهل سنت به آن استناد می کنند تا ثابت کنند که مهدی علیه السلام از نسل امام حسن علیه السلام است، دارای اشکالاتی است که آن را از اعتبار می اندازد و این اشکالات به شرح زیر است:

۱. روایت ابوداود دارای دو اشکال سندی است:

الف) ابوداود در اول سند چنین می گوید: «برایم از هارون نقل شد»، اما ذکر نمی کند که چه کسی این روایت را از هارون برای او نقل کرده است. پس روایت از این جهت ضعیف است؛ چون مشتمل بر تعلیق<sup>۵</sup> در اسناد است.

ب) راوی این روایت از حضرت علی علیه السلام ابواسحاق عمرو بن عبد الله سبیعی است که او فقط یکبار امیرمؤمنان علیه السلام را دیده است. به همین جهت علمای اهل سنت، این روایت را منقطع و از اعتبار ساقط دانسته است.

ابن خلدون به دلیل وجود این دو اشکال در سند روایت، حدیث را منقطع دانسته و گفته: هر چند از ابواسحاق سبیعی در صحیح بخاری و مسلم روایت نقل شده است،

۱. نکته‌ای که باید در خصوص این روایت مورد توجه و دقت قرار گیرد، این است که این روایت با آنچه خود بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص فئه باغیه بودن معاویه نقل می کند، تعارض دارد؛ حضرت فرمود: «وَبِئْسَ عَمَارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ؛ بیچاره عمار! گروه نابکار (معاویه و پیروانش) او را می کشند. عمار آنها را به سوی بهشت می خواند و آنها عمار را به سوی آتش می خوانند» (همان، ج ۱، ص ۱۷۲).

۲. قاری، علی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

۳. عظیم آبادی، محمد شمس، عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج ۱۱، ص ۲۵۷.

۴. ابن تیمیه، احمد، حقوق آل البیت، ص ۵۳.

۵. حدیثی را که در انتهای سندش یک راوی افتاده باشد، حدیث معلق گویند.

ولی او در آخر عمرش دچار اختلاط شد و روایت او از حضرت علی علیه السلام و روایت ابوداود از هارون نیز منقطع است.<sup>۱</sup> مبارکفوری این روایت را ذکر کرده و در ذیلش از منذری درباره سند روایت چنین نقل می‌کند که او گفته است این روایت منقطع است و ابواسحاق سبعی فقط یک بار حضرت علی علیه السلام را دیده است.<sup>۲</sup> همچنین البانی روایت فوق را از چند جهت ضعیف دانسته و گفته: نام استاد ابوداود در این روایت برده نشده است؛ پس او مجهول است و همچنین ابواسحاق دچار اختلاط بود و شعیب بن خالد که از او روایت نقل کرده است، بعد از اختلاط ابواسحاق از وی روایت کرده،<sup>۳</sup> نه قبل از اختلاط. البانی در کتاب *ضعیف سنن أبي داود* نیز گوید: این روایت ضعیف است.<sup>۴</sup> وی همچنین در تحقیقی که در کتاب *مشکاة المصابیح* انجام داده است، روایت ابوداود را تضعیف کرده است.<sup>۵</sup>

۲. طبق نقل علمای اهل سنت از جمله جزری شافعی، همین روایت در سنن ابوداود نقل شده است که در آن به جای «نظر إلى إبنه الحسن» جمله «نظر إلى إبنه الحسين» آمده است. جزری با اعتماد به این نقل است که می‌گوید: دیدگاه صحیح این است که حضرت مهدی علیه السلام از نسل حسین بن علی علیه السلام است.<sup>۶</sup> همچنین روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که ثابت می‌کند مهدی از نسل امام حسین علیه السلام است.

۳. استناد ابن تیمیه درباره نسب امام مهدی علیه السلام به روایت ابوداود در *منهاج السنه*، با آنچه از او در کتاب *مختصر الفتاوی المصریة لابن تیمیة* نقل شده است، تعارض دارد؛ زیرا شیخ محمد بن علی بعلی حنبلی، نویسنده *مختصر الفتاوی المصریة لابن تیمیة* که بنای وی نقل فتوای ابن تیمیه در مصر است، بعد از نقل اعتراف ابن تیمیه به صحت

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمة ابن خلدون*، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. مبارکفوری، محمد عبد الرحمن، پیشین، ج ۶، ص ۴۰۳.

۳. البانی، ناصرالدین، *سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة وأثرها السیر فی الأمة*، ج ۱۳، ص ۱۰۹۷.

۴. همو، *ضعیف سنن أبي داود*، ص ۳۵۰، ح ۴۲۹۰.

۵. تبریزی، محمد بن عبدالله، *مشکاة المصابیح*، ج ۳، ص ۱۸۶.

۶. جزری، شمس الدین، *أسنى المطالب فی مناقب الإمام علی*، ص ۱۳۰.

و حسن بودن احادیث مهدویت، روایتی را از او نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرموده است: مهدی از فرزندان حسین علیه السلام است.<sup>۱</sup>

۴. بین آن روایتی که می‌گوید مهدی از نسل امام حسن علیه السلام است، با آن روایتی که ثابت می‌کند حضرت از نسل امام حسین علیه السلام می‌باشد، به این صورت می‌شود جمع کرد که امام مهدی علیه السلام از جهت پدری از نسل امام حسین علیه السلام و از جهت مادری از نسل امام حسن علیه السلام است. فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را تأیید می‌کند که فرمودند: ای فاطمه، قسم به کسی که من را به حق مبعوث کرد، مهدی این امت از حسن و حسین علیه السلام است.<sup>۲</sup>

بنابراین استناد ابن تیمیه به روایت ابی‌داود برای اثبات اینکه مهدی علیه السلام از نسل امام حسن علیه السلام است، با اشکالات جدی روبه‌رو است که قابل استناد نیست.

#### ◆ دیدگاه ابن تیمیه درباره فرزند داشتن امام حسن عسکری علیه السلام

ابن تیمیه با طرح این شبهه که امام عسکری علیه السلام عقیم بودند و فرزندی نداشتند، خواسته است که اصل وجود مهدی منتظر شیعیه را انکار کند و در این باره می‌گوید:

محمد بن جریر طبری و عبدالباقی بن قانع و دیگر دانشمندان علم انساب و تاریخ نقل کرده‌اند که [امام] حسن بن علی عسکری علیه السلام [فرزندی نداشته است؛ اما امامیه خیال می‌کنند که او دارای فرزند بوده و گمان می‌کنند که او در خردسالی داخل سرداب سامرا شده است و برخی از شیعیان گفته‌اند که او دو سال داشته، بعضی گفته‌اند سه سال و عده‌ای دیگر سن آن حضرت را پنج سال دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. بدرالدین، محمد بن علی حنبلی بعلی، مختصر الفتاوی المصریة، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. طبرانی، ابوالقاسم، پیشین، ج ۳، ص ۵۷؛ مقدسی، یوسف بن یحیی، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۵۲؛ «والذي بعثني بالحق، إن منهما مهدي هذه الأمة».

۳. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۴، ص ۸۷؛ همو، کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۴۵۲.

وهابیان نیز به پیروی از ابن تیمیه، عقیم بودن امام حسن عسکری علیه السلام را مطرح کرده و از آن چنین نتیجه گرفته‌اند که باور شیعیان درباره موجود بودن امام مهدی علیه السلام، باوری پوچ و خیالی است.<sup>۱</sup>

### ◆ نقد این دیدگاه

ادعای ابن تیمیه درباره فرزند نداشتن امام عسکری علیه السلام را این چنین نقد می‌کنیم:

۱. ابن تیمیه این مطلب را به طبری نسبت داده است؛ در حالی که با بررسی به عمل آمده مشخص شد که در هیچ کجای کتاب تاریخ طبری به عقیم بودن امام عسکری علیه السلام اشاره نشده است و جمله «لم یکن له نسل ولا عقب» در این کتاب اصلاً دیده نمی‌شود. محمد رشاد سالم که از محققان اهل سنت بوده و کتاب *منهاج السنه* را تحقیق کرده است، وقتی در می‌یابد که این مطلب در *تاریخ طبری* وجود ندارد، به ناچار برای اینکه حرف ابن تیمیه را مستند کند، در *پاورقی منهاج السنه*<sup>۲</sup> این جمله را به کتاب *صلة تاریخ الطبری*<sup>۳</sup> نسبت می‌دهد که نویسنده آن عریب بن سعد قرطبی است، اما غافل از اینکه این کتاب موجود است و چنین تغییری درباره فرزند نداشتن امام عسکری علیه السلام وجود ندارد، بلکه محمد رشاد با این کارش به نوعی خواسته است دروغ ابن تیمیه را بپوشاند. در *صلة تاریخ الطبری*، جمله‌ای به این مضمون «لم یعقب الحسن»<sup>۴</sup> درباره قضیه‌ای آمده است، اما هیچ ربطی به امام عسکری علیه السلام ندارد. قضیه این بوده است که در زمان مقتدر عباسی، شخصی ادعا می‌کند من فرزند محمد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر الرضا هستم؛ یعنی من نوه امام رضا هستم. در تکذیب گفته‌های او عده‌ای می‌گویند: «لم یعقب الحسن؛ حسن فرزند امام رضا علیه السلام

۱. افرادی مثل دکتر ناصر القفاری در کتاب *اصول مذهب الشیعة الإثني عشریة و احسان الهی ظهیر در الشیعة و أهل البيت و دیگران این شبهه را ذکر کرده‌اند.*  
۲. ابن تیمیه، احمد، *منهاج السنة النبویة*، ج ۴، ص ۸۷.  
۳. این کتاب تکمله *تاریخ طبری* است.  
۴. حسن فرزندی نداشته است.



اصلاً فرزندی نداشته است». بعد از اینکه دروغ آن شخص آشکار می‌شود، به منظور تنبیه، او را وارونه سوار بر الاغ می‌کنند و در کوچه‌ها می‌گردانند.<sup>۱</sup>

نکته‌ای که ذکر آن در اینجا ضروری است تا بی‌اساس بودن شبهه ابن تیمیه و استناد محمد رشاد آشکار شود، این است که همین نقلی که قرطبی در *صلة التاريخ* آورده است، دارای اشکالاتی است؛ زیرا قرطبی نه تنها برای این قضیه هیچ مصدر و سندی ذکر نمی‌کند، بلکه خود او نیز فرد مجهولی است. فقط زرکلی اشاره کوتاه به شرح حال او می‌کند و معتقد است او اصالتاً نصرانی بوده است.<sup>۲</sup>

مطلب دیگر در این باره این است که در بین علما در اینکه آیا امام رضا علیه السلام فرزندی به نام حسن داشته است یا نه، اختلاف است. محمد بن طلحه شافعی<sup>۳</sup> و سبط بن جوزی<sup>۴</sup> معتقدند ایشان فرزندی به نام حسن داشته است، اما شیخ مفید می‌نویسد: امام رضا علیه السلام دنیا را بدرود گفت و سراغ نداریم که از وی فرزندی به جا مانده باشد، جز همان پسرش که بعد از وی به امامت رسید؛ یعنی حضرت محمد بن علی علیه السلام.<sup>۵</sup> علامه حلی نیز گوید: امام رضا علیه السلام هنگامی که از دنیا رفتند، دو فرزند به نام محمد علیه السلام و موسی داشتند.<sup>۶</sup> پس اختلاف در این مسئله، موجب تردید در نقل جریان فرزند داشتن یا نداشتن حسن بن علی بن موسی الرضا علیه السلام در کتاب *صلة التاريخ* می‌شود.

بنابراین حرف ابن تیمیه بدون دلیل است و بر پایه هیچ سندی نیست و اگر هم در *صلة التاريخ* مطلبی ذکر شده است، مربوط به جریان دیگری است که ارتباطی به فرزند نداشتن امام عسکری علیه السلام ندارد.

۲. اشکال دیگری که در اینجا متوجه ابن تیمیه است، این است که وی فرزند نداشتن امام حسن عسکری علیه السلام را به عبدالباقی بن قانع نیز نسبت داده است و در این

۱. قرطبی، غریب بن سعد، *صلة تاریخ الطبری*، ص ۳۵.

۲. زرکلی، خیر الدین، *الأعلام*، ج ۴، ص ۲۲۷.

۳. شافعی، محمد بن طلحه، *مطالب السئول فی مناقب آل الرسول*، ص ۳۰۳.

۴. سبط بن جوزی، شمس الدین، *تذکره الخواص*، ص ۳۲۱.

۵. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد*، ج ۲، ص ۲۷۱.

۶. حلی، علی بن یوسف، *العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة*، ص ۲۹۴.

خصوص هیچ سند و مدرکی نیز از او ارائه نداده است. گذشته از این، ابن تیمیه سخنش را به کسی انتساب می‌دهد که در بین علمای اهل سنت جایگاهی ندارد. علمای اهل سنت او را تضعیف کرده و درباره او جملاتی گفته‌اند که او را از اعتبار ساقط می‌کند. ذهبی در شرح حال عبدالباقی می‌نویسد:

دار قطنی گفته: او روایات را حفظ می‌کرد، ولی اشتباه می‌کرد و بر خطایش اصرار می‌ورزید. برقانی نیز گفته است او از دیدگاه من ضعیف است. خطیب بغدادی از ازهری از ابوالحسن بن فرات نقل کرده است که برای ابن قانع نقل کرده‌اند که دو سال قبل از مرگش دیوانه شده بود؛ و از این رو من شنیدن روایت از او را رها کردم؛ چرا که عده‌ای در زمان دیوانگی‌اش از او روایت شنیده‌اند.<sup>۱</sup>

۳. سخن ابن تیمیه بر خلاف دیدگاه بزرگان اهل سنت به‌ویژه نسب شناسان معروف است که گفته‌اند امام مهدی علیه السلام متولد شده است و او از فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام است. برای نمونه از چند تن یاد می‌کنیم: ابن خلدون،<sup>۲</sup> ذهبی،<sup>۳</sup> فخررازی،<sup>۴</sup> ابن حجر،<sup>۵</sup> ابن اثیر،<sup>۶</sup> ابن خلکان،<sup>۷</sup> سبط بن جوزی،<sup>۸</sup> صفدی،<sup>۹</sup> ابن صباغ،<sup>۱۰</sup> زرکلی،<sup>۱۱</sup> و گنجی شافعی.<sup>۱۲</sup>

۱. ذهبی، محمد بن احمد، تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۸۳.
۲. ر.ک: ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۴۸.
۳. ر.ک: ذهبی، محمد بن عثمان، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج ۱۹، ص ۱۱۳.
۴. ر.ک: رازی، فخر الدین، الشجرة المباركة في أنساب الطالبية، ص ۷۸-۷۹.
۵. ر.ک: هیتمی، ابن حجر، پیشین، ج ۲، ص ۶۰۱.
۶. ر.ک: ابن اثیر جزری، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۹-۲۵۰.
۷. ر.ک: ابن خلکان، شمس الدین، وفيات الأعیان وانباء أبناء الزمان، ج ۴، ص ۱۷۶.
۸. ر.ک: سبط بن جوزی، شمس الدین، پیشین، ص ۲۰۴.
۹. ر.ک: صفدی، صلاح الدین، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۴۹.
۱۰. ر.ک: ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۶۸۲.
۱۱. ر.ک: زرکلی، خیرالدین، پیشین، ج ۶، ص ۸۰.
۱۲. ر.ک: گنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام، ص ۱۰۰.

پس سخن ابن تیمیه که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی ندارد، ادعایی بدون دلیل است.

#### ◆ دلایل ابن تیمیه بر طولانی نبودن عمر امام مهدی علیه السلام

ابن تیمیه با بیان دلایلی درباره عدم امکان عمر طولانی برای امت پیامبر، سعی کرده است تا با این روش، زنده بودن امام مهدی علیه السلام را انکار کند و به خیال خود مهر بطلانی بر باورهای شیعیان بزند. وی در این باره می‌گوید:

عمر یک مسلمان برابر این مدت (عمر امام مهدی)، طبق عادت عمر افراد در امت محمد، امری است غیر واقعی که دروغ بودن آن معلوم است؛ زیرا در اسلام کسی که بیش از ۱۲۰ سال عمر کرده باشد، وجود ندارد.<sup>۱</sup>

وی در ادامه برای اثبات حرف خود، به دو روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمسک جسته است. وی در روایتی به نقل از بخاری آورده است:

از عبدالله بن عمر نقل شده است که رسول خدا در آخرین روز عمرش نماز عشا را با ما خواند. وقتی سلام گفت، رو به ما کرد و فرمود: امشب را به خاطر بسپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، یکی از کسانی که روی زمین هستند، باقی نخواهد ماند.<sup>۲</sup>

روایت دوم به نقل از ترمذی است که گفته است: «از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: عمر امت من بین شصت تا هفتاد سال است.»<sup>۳</sup>

ابن تیمیه با ذکر این دو روایت خواسته است ثابت کند که ادعای طول عمر برای حضرت مهدی، دروغ و بر خلاف عادت امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است تا در نتیجه زنده بودن امام مهدی علیه السلام را که از اعتقادات شیعه است، مورد هجمه قرار دهد.

۱. ر.ک: ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۴، ص ۹۱.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، پیشین، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۱۶؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۶۵.

۳. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۶۶، ح ۲۳۳۱.

## ◆ نقد روایات مورد استناد ابن تیمیه

روایت اول هیچ ربطی به طول عمر امام مهدی عجل الله فرجه ندارد؛ زیرا روایت شامل کسانی می‌شود که در همان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله روی زمین موجود و زنده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینها بعد از صد سال در روی زمین باقی نمی‌مانند و می‌میرند. بنابراین حدیث شامل امام زمان عجل الله فرجه نمی‌شود؛ چرا که آن حضرت، ۲۴۲ سال بعد از هجرت به دنیا آمده و در زمان رسول خدا متولد نشده است.

ابن قتیبه این روایت را این چنین توجیه می‌کند که راویان این حدیث، حرفی را از آن ساقط کرده‌اند یا آن را فراموش کرده‌اند یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را آهسته بیان کرده و راوی آن را نشنیده است. بعد در ادامه می‌گوید: ما شک نداریم که پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه فرموده: بر روی زمین از میان شما امروز هیچ کسی باقی نمی‌ماند؛ یعنی از کسانی که در این مجلس حاضر است یا فقط صحابه. پس راوی کلمه «منکم» را انداخته است.<sup>۱</sup> طحاوی نیز بعد از نقل این روایت، همین توجیه را کرده و گفته: ما در سخن علی رضی الله عنه یافتیم که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی بوده که در آن روز بر روی زمین بودند، نه غیر آنان.<sup>۲</sup>

بنابراین با توجیهاتی که ذکر شد، این روایت شامل مردم آینده به‌ویژه حضرت مهدی عجل الله فرجه نمی‌شود و محال بودن عمر طولانی را برای امت پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نمی‌کند و استناد ابن تیمیه ادعایی بیش نیست و خطاب روایت یا به حاضران در مجلس رسول خدا یا به عموم صحابه بوده است. همچنین مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله این نیست که بعد از این صد سال، هیچ شخص دیگری عمر طولانی نخواهد داشت و امت او تا قیام قیامت کمتر از یک‌صد سال عمر می‌کنند؛ زیرا افراد زیادی بعد از آن آمدند که صدها سال زندگی کردند که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد.

دلیل دوم ابن تیمیه بر محال دانستن عمر طولانی برای امت اسلام، همان روایتی است که عمر امت پیامبر صلی الله علیه و آله را بین شصت تا هفتاد سال محدود کرده است.

۱. دینوری، عبدالله بن مسلم، *تأویل مختلف الحدیث*، ص ۹۹.

۲. طحاوی، احمد بن محمد، *شرح مشکل الآثار*، ج ۱، ص ۳۴۸.

پاسخ این دلیل نیز این است که این روایت همچنان که علمای اهل سنت اشاره کرده‌اند، در مقام بیان عمر متوسط امت است، نه حصر کردن عمر بین شصت یا هفتاد سال و روایت در بیان عمر غالب مردم است؛ زیرا بیشتر مردم تا همین سن که در حدیث اشاره شده است، عمر می‌کنند. علی قاری و مبارکفوری به این نکته اشاره می‌کنند که مراد روایت این است که عمر امت رسول خدا ﷺ از عمرهای پسندیده و حد وسط و معتدل است که غالب امت بین این دو عدد مرده‌اند؛ همچنان که عمر پیامبر ﷺ، خلفا، حضرت علی علیه السلام و غیر آنان از علما و اولیا این چنین بوده است.<sup>۱</sup>

بنابراین ادعای ابن تیمیه که با این دو روایت می‌خواست زنده بودن حضرت مهدی علیه السلام را محال فرض کند، کاملاً بی اساس و بدون منطق است و با دلایل دیگر که امکان طول عمر را ثابت می‌کند، در تعارض است.

#### ◆ دلایل امکان عمر طولانی

برخلاف ادعای ابن تیمیه، دلایلی وجود دارد که امکان عمر طولانی را برای انسان ثابت و ممکن می‌کند: از جمله این دلایل قرآن است. در قرآن آیه‌ای وجود دارد که نه تنها از عمر طولانی بلکه از امکان عمر جاویدان خبر می‌دهد و آن آیه درباره حضرت یونس علیه السلام است که خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۰۰﴾ لَكُنَّا فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup> «اگر او (یونس) در شکم ماهی تسبیح نمی‌گفت، تا روز رستاخیز در شکم ماهی می‌ماند». با دقت در این آیه شریفه، عمر بسیار طولانی (از عصر یونس علیه السلام تا روز رستاخیز) که در اصطلاح زیست‌شناسان عمر جاویدان نامیده می‌شود، برای انسان و ماهی از نظر قرآن کریم امکان‌پذیر است.

از نظر عقل نیز طولانی بودن عمر شخصی حتی تا هزاران سال هیچ محذوری ندارد و محال نیست؛ همچنان که فخررازی بر این نکته تأکید می‌کند.<sup>۳</sup>

۱. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن، پیشین، ج ۶، ص ۵۱۳؛ قاری، علی بن سلطان، پیشین، ج ۹، ص ۴۶.

۲. سوره صافات (۳۷)، آیات ۱۴۳-۱۴۴.

۳. رازی، فخرالدین، تفسیر کبیر، ج ۲۵، ص ۳۸.

عمر طولانی داشتن از نظر علمی نیز محال نیست و تا به حال کسی مدت معینی برای عمر انسان نتوانسته است ثابت کند. محمد باقر صدر در کتاب بحث حول المهدی در ذیل بحث امکان عمر طولانی برای امام مهدی علیه السلام، مطالبی را گفته و اثبات کرده که از نظر علم، عمر طولانی محال نیست.<sup>۱</sup>

همچنین وجود افرادی با عمرهای طولانی در طول تاریخ، امکان‌پذیر بودن عمر طولانی برای انسان در هر عصری را ثابت و عملی می‌کند و وقوع چنین چیزی را در آینده نیز ممکن می‌سازد. تاریخ افراد بسیاری را نشان می‌دهد که عمر آنها بیش از عمرهای معمولی بوده است. ابوحاتم سجستانی که علمای اهل سنت از او به عنوان عالم نحوی، لغوی، شاعر و امام در علوم ادبیات یاد می‌کنند،<sup>۲</sup> در کتاب المعمرین و الوصایا نام افرادی را ذکر می‌کند که عمر آنها از عمر طبیعی طولانی‌تر بوده است. وی حتی از امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی را نام می‌برد که عمر آنها بیش از دویست سال، دویست و پنجاه سال، سیصدسال، پانصدسال و بیش از ششصد سال نیز بوده است.<sup>۳</sup>

نکته‌ای که در اینجا دارای اهمیت است، این است که بزرگانی از اهل سنت به امکان طولانی بودن عمر امام مهدی علیه السلام تصریح کرده‌اند و امکان چنین عمری را برای آن حضرت محال نمی‌دانند. قندوزی سخن کنجی شافعی را چنین نقل می‌کند: «پس او زنده و از هنگام غیبتش تا اکنون موجود و باقی است و به دلیل بقای حضرت عیسی، خضر و الیاس، هیچ امتناعی در وجود و بقای او نیست»<sup>۴</sup> وی همچنین از شعرانی نقل می‌کند که گفته است: مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. تولد او نصف شب شعبان سال ۲۵۵ هجری است. او تا هنگامی که با عیسی بن مریم حضور به هم رساند، باقی و زنده است<sup>۵</sup> و دیگر علمای اهل سنت مانند علامه بدخشی، علامه

۱. صدر، محمد باقر، بحث حول المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ص ۶۶.

۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۰-۴۳۱.

۳. سجستانی، سهل بن محمد، المعمرین والوصایا، ص ۱-۴۵.

۴. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۴۸.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۴۵.

ایبیری، عبدالرحمن باعلوی<sup>۱</sup> نیز به زنده بودن و عمر طولانی امام مهدی علیه السلام اعتراف کرده‌اند.

با این دلایلی که برای امکان وقوع عمر طولانی برای انسان‌ها ذکر شد، چه اشکالی دارد که امام مهدی علیه السلام نیز دارای چنین عمر طولانی باشد؟

### ◆ شبهه ابن تیمیه درباره امامت حضرت مهدی علیه السلام در کودکی

ابن تیمیه درباره امامت امام مهدی علیه السلام در کودکی معتقد است کسی که هنوز به سن رشد و تکلیف نرسیده، توان امامت بر جامعه را ندارد. وی با تمسک به این آیه **﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ...﴾**<sup>۲</sup>؛ «و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید. اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید»، چنین ادعا می‌کند که حضرت مهدی علیه السلام کودک و هنوز به سن رشد و تکلیف نرسیده است و نمی‌شود اموالش را تا زمان رشد و ازدواج به خودش سپرد. پس کسی که در جان و مالش محجور است، چگونه می‌تواند امام مسلمانان بشود؟!<sup>۳</sup>

### ◆ پاسخ این شبهه

این سخن ابن تیمیه، اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا از نظر قرآن امامت، نبوت و ولایت در کودکی نه تنها امری ناممکن نیست، بلکه قرآن آشکارا می‌فرماید: ما ولایت و نبوت را به افرادی در کودکی دادیم. خداوند خطاب به حضرت یحیی علیه السلام می‌فرماید: **﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْمُحْكِمِ صَيْتًا﴾**<sup>۴</sup> «ای یحیی، تو کتاب آسمانی ما را به قوت فراگیر و به او در کودکی مقام نبوت دادیم». همچنین درباره عیسی علیه السلام

۱. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، شرح/حقاق الحق، ج ۱۳، ص ۹۲-۹۵.

۲. سوره نساء (۴)، آیه ۶.

۳. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۴، ص ۸۹.

۴. سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۲.

فرمود: ﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنَّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾<sup>۱</sup>؛  
 «گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ عیسی زبان به سخن  
 گشود و گفت: من بنده خدایم. او کتاب (آسمانی) به من داده و مرا پیامبر قرار داده  
 است». فخر رازی درباره حکمی که خداوند به حضرت یحیی علیه السلام داد، می‌گوید: مراد از  
 حکم در آیه شریفه، همان نبوت است؛ زیرا خداوند متعال عقل او را در کودکی محکم  
 و کامل کرد و به او وحی فرستاد؛ چرا که خداوند حضرت یحیی علیه السلام و عیسی علیه السلام را  
 در کودکی به پیامبری برگزید، برخلاف حضرت موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آنان را  
 در بزرگسالی به رسالت رساند. قندوزی با شاهد آوردن این آیه که درباره عیسی و آیه  
 قبل که درباره یحیی است، می‌نویسد: «گفته‌اند که خداوند او (مهدی) را در کودکی  
 حکمت و فصل الخطاب عنایت فرمود و او را نشانه‌ای برای عالمیان قرار داد».<sup>۲</sup>  
 غیر از آیات ذکر شده که نشان از توانایی کودک صغیر برای رسیدن به مقام نبوت  
 است، آیات دیگری نیز وجود دارند که ثابت می‌کنند که کودک صغیر به اذن خداوند  
 توانایی انجام کارهایی را دارد که فقط بزرگترها به انجام آن قادرند. قرآن کریم درباره  
 شهادت دادن طفل صغیر در قضیه حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا می‌فرماید: ﴿وَشَهِدَ  
 شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدِّمَ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۳</sup> «شاهدی از بستگان زن گواهی داد و گفت: اگر  
 پیراهن یوسف از جلو دریده باشد، زن راست‌گو و یوسف از دروغ‌گویان است و اگر  
 پیراهن از پشت دریده است، زن دروغ‌گو و یوسف از راست‌گویان است». مفسرین  
 اهل سنت اقوال مختلفی را درباره این شاهد نقل کرده‌اند که چه کسی بوده است؟ از  
 جمله آن اقوال این است که آن شاهد، کودکی در گهواره بوده است که بر پاکی

۱. سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۹.

۲. قندوزی، سلیمان، پیشین، ج ۳، ص ۱۷.

۳. سوره یوسف (۱۲)، آیات ۲۶-۲۷.



حضرت یوسف علیه السلام شهادت داد. طبری،<sup>۱</sup> ثعلبی،<sup>۲</sup> بغوی،<sup>۳</sup> قرطبی،<sup>۴</sup> ابن کثیر،<sup>۵</sup> سیوطی<sup>۶</sup> و دیگران به این قول در تفاسیرشان اشاره کرده‌اند.

بنابراین همان گونه که برای رسیدن به مقام نبوت، سن شخص ملاک نیست، در امامت نیز سن شرط نیست، بلکه معیار لیاقت، کمال و رشد فکری است؛ همچنان که حضرت علی علیه السلام به دلیل همین کمال و رشد فکری در سن کودکی جانشین و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردید و مردم مأمور به اطاعت از ایشان شدند.<sup>۷</sup> شرکت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در جریان مباحله که در آن زمان کودکی بیش نبودند نیز دلالت بر بزرگی شأن و قابلیت این دو کودک با وجود سن کم دارد. همچنین بیعت<sup>۸</sup> آن دو بزرگوار با پیامبر در کودکی نیز نشان از آن دارد که ملاک، رشد عقلی است، نه سن. با وجود این چه اشکالی دارد که خداوند حضرت مهدی علیه السلام را به دلیل برخورداری آن حضرت از رشد فکری و کمال، به عنوان امام برای مسلمانان نصب کند؟

با این بیانی که ذکر شد، معلوم شد آیه‌ای که ابن تیمیه برای اثبات ادعای خود به آن استناد می‌کرد، شامل امام معصوم که دارای رشد و عقل کامل است، نمی‌شود؛ همچنان که شیخ مفید به کسانی که با تمسک به این آیه، مسئله امامت در سن کودکی را نمی‌پذیرند، این چنین پاسخ می‌دهد که این اشکال از کسی صادر می‌شود که بصیرتی در دین ندارد؛ زیرا آیه‌ای را که قوم در این باب به آن اعتماد کرده‌اند، خاص است، نه عام تا شامل امام معصوم نیز بشود؛ زیرا خداوند متعال با برهان قیاسی و دلیل سمعی، امامت آنان را ثابت فرموده و این خود دلیل خروج آن امامان از جمله

۱. طبری، محمد بن جریر، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۹۳.

۲. ثعلبی، أحمد، *الکشف والبيان*، ج ۵، ص ۲۱۴.

۳. حسین بن مسعود، *بغوی، تفسیر البغوی*، ج ۲، ص ۴۲۱.

۴. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۹، ص ۱۷۲.

۵. ابن کثیر، اسماعیل، *تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۴۷۶.

۶. سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور*، ج ۴، ص ۵۲۶.

۷. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، ج ۱، ص ۵۴۲.

۸. ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد القرید*، ج ۴، ص ۳۵۹.

ایتامی است که خطاب آیه متوجه آنان است<sup>۱</sup> و هیچ اختلافی بین امت نیست که این آیه مربوط به کسانی است که عقلشان ناقص است.

#### ◆ نتیجه

بنابراین ثابت شد که ابن تیمیه به مسئله مهدویت اعتقاد دارد و به این امر نیز اعتراف می‌کند که مهدی موعود عجل الله فرجه از اهل بیت رسول خدا و از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد اما روایتی که ابن تیمیه به آن استناد می‌کرد که نام پدر حضرت مهدی عجل الله فرجه عبدالله است، ضعیف است. و این سخن وی که حضرت مهدی عجل الله فرجه فرزند امام حسن علیه السلام است، دلیلش دارای اشکالات جدی بوده و با روایاتی که می‌گوید حضرت فرزند امام حسین علیه السلام است، تعارض دارد همچنین ثابت شد که ادعای ابن تیمیه درباره فرزند نداشتن امام عسکری علیه السلام یک ادعای غیر صحیح و دروغ بوده است. به شبهه محال بودن عمر طولانی امام مهدی عجل الله فرجه نیز پاسخ داده شد که دو روایت مورد استناد ابن تیمیه ربطی به ادعایش نداشت. بحث امامت امام مهدی عجل الله فرجه در کودکی نیز که مورد مناقشه ابن تیمیه بود، چنین پاسخ داده شد که نبوت و امامت در طفولیت امری امکان پذیر است و شاهد آن خود قرآن بود که اشاره شد.

## ◆ منابع

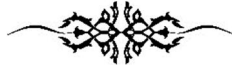
١. ابرى، محمد بن الحسين: **مناقب الامام الشافعي**، تحقيق: جمال عزون، عمان: الدار الأثرية، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
٢. ابن بابويه، محمد بن علي: **كمال الدين و تمام النعمة**، تهران: اسلاميه، چاپ دوم، ١٣٩٥ق.
٣. ابن باز، عبدالعزيز: **مجموع فتاوى و مقالات متبوعه و مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة**، سال اول، شماره ٣، ١٣٨٨ش.
٤. ابن باز، عبدالعزيز: **مجموع فتاوى**، اشرف على جمعه و طبعه: محمد بن سعد الشويعر مصدر الكتاب: موقع الرئاسة العامة للبحوث العلمية والإفتاء.
٥. ابن تيمية، احمد عبد الحلیم: **حقوق آل البيت**، محقق: عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
٦. \_\_\_\_\_: **كتب و رسائل و فتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية**، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم عاصمی نجدی، بی جا: مكتبة ابن تيمية، چاپ دوم، بی تا.
٧. \_\_\_\_\_: **منهاج السنة النبويه**، تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦ق.
٨. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر ابوالفضل: **الإصابة في تمييز الصحابة**، تحقيق: علی محمد بجاوی، بيروت: دارالجيل، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٩. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد: **مقدمة ابن خلدون**، بيروت: دارالقلم، چاپ پنجم، ١٩٨٤م.
١٠. \_\_\_\_\_: **وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان**، تحقيق: احسان عباس، لبنان: دار الثقافة، بی تا.
١١. ابن صباغ، علی بن محمد: **الفصول المهمة في معرفة الأئمة**، تحقيق: سامی غریری، قم: دارالحدیث، ١٣٨٠ش.
١٢. ابن عبدربه، احمد بن محمد: **العقد الفريد**، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ سوم، بی تا.
١٣. ابن عساکر، علی بن حسن: **تاریخ مدينة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمائل**، تحقيق: محب الدين، بيروت: دارالفکر، ١٩٩٥م.
١٤. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر: **المنار المنيف**، تحقيق: عبدالفتاح أبو غدة، حلب: مكتب المطبوعات الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
١٥. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر: **تفسير القرآن العظيم**، بيروت: دار الفکر، ١٤٠١ق.
١٦. ابن ماجه، محمد بن یزید: **سنن ابن ماجه**، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالفکر، بی تا.
١٧. ابی داود سجستانی، سلیمان بن أشعث: **سنن أبی داود**، تحقيق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بيروت: دارالفکر، بی تا.
١٨. البانی، ناصرالدین: **السلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيء في الأمة**، رياض: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
١٩. \_\_\_\_\_: **سلسلة الأحاديث الصحيحة و شي من فقهها و فوائدها**، رياض: مكتبة المعارف للنشر و التوزيع، چاپ جدید، بی تا.
٢٠. \_\_\_\_\_: **ضعيف سنن أبی داود**، رياض: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤٢٣ق.

٢١. بخارى، محمد بن اسماعيل: **صحيح البخاري**، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، اليمامة، چاپ سوم، ١٤٠٧ق.
٢٢. بعلی، بدرالدين: **مختصر الفتاوى المصرية لابن تيمية**، تحقيق: محمد حامد، دار ابن القيم، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
٢٣. بغوی، حسين بن مسعود: **تفسير البغوي**، تحقيق: خالد عبدالرحمن، بيروت: دارالمعرفة، بی تا.
٢٤. تبریزی، محمد بن عبد الله: **مشكاة المصابيح**، تحقيق: البانی، بيروت: المكتب الإسلامي، چاپ سوم، ١٤٠٥ق.
٢٥. ترمذی، محمد بن عيسى: **سنن الترمذی**، تحقيق: احمد محمد شاکر و ديگران، بيروت: داراحياء التراث العربي، بی تا.
٢٦. ثعلبی، احمد بن محمد: **الكشف والبيان**، تحقيق: ابی محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٧. جزری، شمس الدين: **أسنى المطالب في مناقب الإمام علي عليه السلام**، تهران: نقش جهان، بی تا.
٢٨. حاکم، محمد بن عبد الله، **المستدرک علی الصحیحین**، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دارالکتب العلمية، چاپ اول، ١٤١١ق.
٢٩. حلّی، حسن بن يوسف: **العدد القوية لدفع المخاوف اليومية**، تحقيق: سيد مهدي رجایی، قم: سيد الشهداء عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٣٠. \_\_\_\_\_: **منهاج الكرامه**، مشهد: انتشارات تاسوعاء، چاپ اول، ١٣٧٩ش.
٣١. دينوری، ابن قتیبہ: **تأويل مختلف الحديث**، تحقيق: محمد زهرى النجار، بيروت: دارالجيل، ١٣٩٣ق.
٣٢. ذهبی، محمد بن احمد: **تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام**، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٣٣. \_\_\_\_\_: **تذكرة الحفاظ**، بيروت: دارالکتب العلمية، چاپ اول، بی تا.
٣٤. رازی، فخر الدين: **الشجرة المباركة في أنساب الطالبية**، تحقيق: سيد مهدي رجایی، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي، سيد الشهداء، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٣٥. \_\_\_\_\_: **مفاتيح الغيب**، بيروت: دارالکتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢١ق.
٣٦. زرکلی، خير الدين: **الأعلام**، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ پنجم، ١٩٨٠م.
٣٧. سبط بن جوزی، يوسف بن فرغلی: **تذكرة الخواص**، بيروت: مؤسسة أهل البيت، ١٤٠١ق.
٣٨. سجستانی، سهل بن محمد: **المعمرون والوصايا**، نرم افزار جامع الكبير.
٣٩. سعودی، ربيع بن محمد سعودی: **الشيعة الامامية الاثني عشرية في ميزان الاسلام**، جده: مكتبة العلم بجدة، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٤٠. سيوطی، عبد الرحمن: **الدر المنثور**، بيروت: دارالنشر - دار الفكر، ١٩٩٣م.
٤١. \_\_\_\_\_: **تدريب الراوي في شرح تقریب النوادي**، تحقيق: عبد الوهاب عبداللطيف، رياض: مكتبة الرياض الحديثة.
٤٢. شاشی، هيثم بن كليب: **مسند الشاشي**، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله، مدينة: مكتبة العلوم و الحكم، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٤٣. شافعی، محمد بن طلحه: **مطالب السؤل في مناقب آل الرسول**، بيروت: چاپ اول، ١٤١٩ق.

٤٤. صدر، محمد باقر: **البحث حول المهدي**، تحقيق: عبد الجبار شرارة، مركز الغدير للدراسات الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٤٥. صفدي، صلاح الدين: **الوافي بالوفيات**، بيروت: دار إحياء التراث، ١٤٢٠ق.
٤٦. طبراني، سليمان بن احمد: **المعجم الكبير**، تحقيق: حمدي بن عبد المجيد سلفي، موصل: مكتبة الزهراء، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٤٧. طبري، ابو جعفر محمد بن جرير: **تاريخ الطبري**، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
٤٨. \_\_\_\_\_: **جامع البيان عن تأويل آي القرآن**، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٥ق.
٤٩. طحاوي، أحمد بن محمد: **شرح مشكل الآثار**، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٥٠. عسقلاني، ابن حجر: **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، تحقيق: محب الدين الخطيب، بيروت: دار المعرفة، بی تا.
٥١. عظيم آبادي، محمد شمس حق عظيم: **عون المعبود شرح سنن أبي داود**، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ دوم، بی تا.
٥٢. قارى، علي بن سلطان: **مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح**، تحقيق: جمال عيتاني، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٥٣. قرطبي، عريب بن سعد: **صلة تاريخ الطبري**، بيروت: منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بی تا.
٥٤. قرطبي، محمد بن احمد: **الجامع لأحكام القرآن**، قاهره: دار الشعب، بی تا.
٥٥. قندوزي، سليمان بن ابراهيم: **يتابع المودة لذوي القربى**، دار الأسوة، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٥٦. گنجی شافعی، محمد بن يوسف: **البيان في أخبار صاحب الزمان**، تهران: دار إحياء تراث أهل البيت عليه السلام، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٥٧. \_\_\_\_\_: **كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام**، تهران: دار إحياء تراث أهل البيت عليه السلام، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٥٨. مبارکفوری، ابن عبد الرحيم: **تحفة الأحوذی**، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
٥٩. مرعشی، شهاب الدين: **شرح إحقاق الحق**، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، بی تا.
٦٠. مروزي، ابن حماد: **كتاب الفتن**، قاهرة: مكتبة التوحيد، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٦١. مفيد، محمد: **الفصول المختارة**، بيروت: دار المفيد، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٦٢. مقدسي، يوسف بن يحيى: **عقد الدرر في أخبار المنتظر**، قاهرة: مكتبة عالم الفكر، چاپ اول، ٣٩٩ش.
٦٣. نيشابوري، مسلم بن حجاج: **صحيح مسلم**، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٦٤. هيتمی، ابن حجر: **الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة**، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله تركي و كامل محمد الخراط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ق.



پژوهشنامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ◊ سال سوم ◊ شماره ۱۲ ◊ زمستان ۱۳۹۲  
صفحات: ۹۵-۱۱۹ ◊ تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۱۰ ◊ تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۱/۰۱



## توسل در سیره انبیاء علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت

سید عنایت‌الله کاظمی\*

### چکیده

با تتبع در منابع اهل سنت هویدا می‌گردد که وقوع و جواز توسل در سیره انبیای الهی به صورت یک سنت رواج داشته است. وقوع موارد متعدد توسل به ساحت انبیا و اولیای الهی، نشانه قدمت توسل و مستحکم‌ترین دلیل بر صحت و مشروعیت آن است. این نوشته به روش توصیفی - تحلیلی عهده‌دار بیان مواردی از توسل در سیره انبیاء علیهم السلام با تأکید بر منابع اهل سنت است که هم شامل توسلات انبیای الهی و هم شامل توسلات سایرین به انبیاست. بخش بزرگی از این توسلات در توسل به پیامبر اعظم ﷺ متجلی می‌گردد. برخلاف متون روایی امامیه، موارد توسل در سیره انبیاء علیهم السلام در متون اهل سنت کمتر ذکر شده است. با این حال موارد متعددی از توسل به پیامبر ﷺ را نقل کرده‌اند و در پاسخ به شبهات مطرح‌شده در ابعاد مختلف توسل، تلاش‌ها و تحقیقات علمی درخوری داشته‌اند.

کلیدواژه‌گان: توسل، استغاثه، سیره انبیا، آدم، ابراهیم، موسی، اهل بیت علیهم السلام.

---

\* دانش‌پژوه دکتری فقه تربیتی، جامعه المصطفی ﷺ العالمیه.

enayat255@gmail.com

## ◆ مقدمه

توسل واقعیت عینی زندگی بشر است که مشروعیت آن ریشه در آموزه‌های وحیانی دارد و مورد قبول تمام فرق اسلامی بوده و منابع روایی و تاریخی مملو از موارد متعدد توسل به اولیای الهی است. به گفته سبکی، توسل و استغاثه و تشفع به پیامبر ﷺ جایز و نیکو است و جواز و حسن این عمل، در هیچ دینی و در هیچ زمانی انکار نشده است.<sup>۱</sup> وهابیان نیز گرچه با اصل توسل مخالفتی ندارند، اما مشروعیت توسل را منحصر به زمان حیات انبیا و اولیای الهی دانسته‌اند. لذا توسل به اموات را هم‌تراز شرک و متوسلان به اهل بیت ﷺ را مشرک می‌خوانند.<sup>۲</sup>

در رد دیدگاه وهابیان، بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت کتاب‌های متعددی نوشته و شبهات آنان را با استدلال پاسخ داده‌اند.<sup>۳</sup> این مقاله با تتبع در منابع اهل سنت، مواردی از وقوع توسل در سیره انبیا و اولیای الهی را نشان می‌دهد که بیانگر پیشینه توسل به درازای حیات انسانی است، نه عملی اسلامی یا صرفاً شیعی.

## ◆ توسل آدم ﷺ به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ

آن‌گاه که آدم ﷺ برای ترک اولی به زمین هبوط یافت، با توسل به پیامبر اعظم ﷺ و اهل بیت ﷺ مورد عفو قرار گرفت. قرآن از این واقعه چنین یاد می‌کند: ﴿تَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ

۱. ابن‌مرزوق، ابی‌حامد، التوسل بالنبی و جهلة الوهابیین، ص ۱۸۵.  
۲. سبحانی، جعفر، التوسل مفهومه و اقسام التوسل او الاستغاثة بالارواح المقدسة و حکمه، ص ۷۰.  
۳. برای نمونه می‌توان به کتب ذیل اشاره کرد: التوسل بالنبی و جهلة الوهابیین، که در این کتاب در صفحه ۱۹۴ از توسل انبیای عظام به پیامبر اکرم ﷺ بحث شده است. ابن‌کثیر نیز در دو کتاب البدایة و النهایة و نیز قصص الانبیاء خود مواردی از توسل به پیامبر اکرم ﷺ را ذکر کرده است (ر.ک: ابن‌کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۳۹۳؛ همو، قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۲۹). زهاوی در الفجر الصادق، ضمن اینکه به شدت عقاید وهابیت را به باد انتقاد می‌گیرد، از صفحه ۴۷ به بعد آرای وهابیت در باب توسل را زیر سؤال می‌برد و در صفحه ۵۷ ادله جواز توسل به انبیا و اولیای الهی را بر می‌شمارد. ابن‌داود مالکی شاذلی در البیان و الاختصار توسل‌های علما و صلحا را در مواقع گرفتاری به پیامبر در آن کتاب گرد آورده است. تقی‌الدین سبکی در شفاء السقام، به تحلیل مسئله پرداخته است. سمهودی در وفاء الوفاء لخبار دار المصطفی، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۹ و زرقانی شارح المواهب اللدنیة در ج ۸، ص ۳۱۷، درباره این مسئله، بحث و شواهدی نقل کرده است.



كَلِمَاتٍ قَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ<sup>۱</sup>: «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و مهربان است»<sup>۲</sup>.  
 درباره مراد از کلمات در آیه شریفه، آرای مختلفی هست. <sup>۳</sup> بسیاری از راویان و مفسران اهل سنت، مراد از «کلمات» را اسمای مبارک پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام می دانند. برخی مانند طبرانی، <sup>۴</sup> حاکم نیشابوری، <sup>۵</sup> بیهقی، <sup>۶</sup> ابن عساکر، <sup>۷</sup> ابن کثیر<sup>۸</sup> و ابن تیمیه<sup>۹</sup> مراد از کلمات را فقط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند: «اسألك بحق محمد الا غفرت لي». برخی دیگر مانند حاکم، <sup>۱۰</sup> سیوطی، <sup>۱۱</sup> ابن جوزی، <sup>۱۲</sup> ابن بطریق<sup>۱۳</sup> و قندوزی<sup>۱۴</sup> تصریح کرده اند که مراد از

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۷.

۲. در جمله «فَتَلَقَىٰ آدَمَ...»، کلمه تلقی، به معنای قبول با استقبال و روی آوری است و این دلالت دارد بر اینکه آدم این کلمات را از خدا گرفته و قهراً قبل از توبه علم به آن کلمات پیدا کرده است (ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۲۴).

۳. مراد از کلمات، این عبارت است: «سبحانك اللهم لا إله إلا أنت ظلمت نفسي فاغفر لي...». این معنا در روایت مجاهد، سعید بن جبیر، ابی العالیه، ربیع بن انس، حسن، قتاده، محمد بن کعب، خالد بن معدان و عبدالرحمن بن زید آمده است (ابن کثیر، اسماعیل، البدایة والنهایة، ج ۱، ص ۹۱)، اما در روایت عکرمه، سعید بن جبیر، حسن و مجاهد، ابن منذر و ابن جریر در خصوص مراد از کلمات، این عبارت آمده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». معنای دیگر «کلمات» را عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی از محمد بن کعب قرظی چنین بیان می کنند: «...ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ». (همان)

۴. طبرانی، سلیمان، المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۸۳: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لما أصاب آدم الخطيئة رفع رأسه فقال: يا رب بحق محمد إلا غفرت لي...؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی آدم مرتکب گناهی شد، گفت: خداوندا تو را به حق محمد می خوانم که مرا ببخشی!»

۵. حاکم نیشابوری، حافظ، المستدرک، ج ۲، ص ۶۱۵. متن روایت، عیناً همان روایت پاورقی پیشین است. حاکم این روایت را صحیح می شمارد: «هذا حديث صحيح الاسناد».

۶. بیهقی، احمد، دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشريعة، ج ۵، ص ۴۸۹.

۷. ابن عساکر، ابوالقاسم، تاریخ مدینة دمشق، ج ۷، ص ۴۳۷.

۸. ابن کثیر، اسماعیل، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۳.

۹. ابن تیمیه، احمد، مجموعة الرسائل والمسائل، ج ۴، ص ۱۱.

۱۰. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لما نزلت الخطيئة بآدم... يا رب أسالك بحق الخمسة الذين تخرجه من صليبي [في] آخر الزمان إلا تبت علي ورحمتني. فقال: [يا] حبيبي جبرئيل سمهم لي. قال: محمد النبي وعلي الوصي وفاطمة بنت النبي والحسن والحسين سبطي النبي...» (حاکم حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۱۰۱).

۱۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۱، ص ۶۰.

۱۲. ابن جوزی، الموضوعات، ج ۲، ص ۳.

۱۳. ابن بطریق، خصائص الوحي المبين، ص ۱۳۰.

۱۴. قندوزی، سلیمان، ينابيع المودة لدوى القربى، ج ۱، ص ۲۸۸.

کلمات، اسامی پنج تن آل عبا علیهم السلام است: «محمد النبي وعلي الوصي وفاطمة بنت النبي والحسن والحسين سبطي النبي». جالب تر اینکه حاکم در انتهای روایت آورده است که توسل به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام به آدم علیه السلام یا دیگر انبیای الهی اختصاص ندارد، بلکه هر کس خداوند را به نام مبارک آنها بخواند، دعایش مستجاب می‌گردد: «وما من عبد يدعو بها إلا استجاب الله له»<sup>۱</sup>.

قدر متیقن از «الکلمات» در نگاه روایات و مفسران اهل سنت، وقوع توسل آدم علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مشروعیت آن است که از علو شأن و جلالت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد پروردگار خبر می‌دهد و مخالفانی چون ابن تیمیه نیز نمی‌توانند وقوع آن را انکار کنند.

#### ♦ توسل به انبیای الهی علیهم السلام

ابن کثیر در تفسیر خود، اعراف را کسانی معرفی می‌کند که نه حسناشان کفاف بهشت را می‌دهد و نه سیئاتشان به حد عذاب و جهنم است. لذا به ایشان اجازه داده می‌شود تا به دنبال شفیع برای خود بروند. آنها به هر یک از انبیای الهی متوسل می‌شوند که ایشان، آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارجاع می‌دهند تا آنها را شفاعت کند:

... إِنَّ أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ قَوْمٌ تُكَاَفَأَتْ أَعْمَالُهُمْ ... أُذِنَ لَهُمْ فِي طَلَبِ الشَّفَاعَةِ... فَقَالُوا: يَا آدَمُ، فَاشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّكَ، فَقَالَ: ... مَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَشْفَعَ لَكُمْ، وَلَكِنْ انْتُوا ابْنِي إِبْرَاهِيمَ... مُوسَى... عِيسَى... وَلَكِنْ انْتُوا مُحَمَّدًا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَيَأْتُونِي،...<sup>۲</sup>.

بخاری نیز در صحیح خود، روایتی به همین مضمون نقل می‌کند که انبیای بزرگ مردم را به توسل و استشفاع به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم سوق می‌دهند:

... إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَاجَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ، فَيَأْتُونَ آدَمَ... وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِإِبْرَاهِيمَ... بِمُوسَى... بِعِيسَى... فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ... فَيَأْتُونِي فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فَيُؤْذَنُ... فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ... سَلْ تُعْطَى، وَاشْفَعْ تُشَفَّعَ...<sup>۳</sup>.

۱. حاکم حسکانی، عبیدالله، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۵۱۹، ح ۶۹۷۹؛ ابن ماجه، محمد بن زید، سنن ابن ماجه، ج ۴، ص ۵۲۵.

این دو روایت، هم از جواز توسل و هم از علو مقام پیامبر ﷺ بر سایر انبیای اولوالعزم حکایت می‌کند. گفتنی است در شفاعت هم مانند توسل، سائل شخصی را که نزد پروردگار وجاهت و علو مقام دارد، واسطه قرار می‌دهد تا خداوند به واسطه شفیع، خواسته سائل را برآورده سازد.

### ◆ توسل به انبیاء ﷺ برای حفظ قرآن

در روایتی از اهل سنت، توسل به انبیای الهی برای حفظ قرآن جایز شمرده شده است. خطیب بغدادی در ضمن روایتی طولانی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ برای حفظ قرآن دستورالعملی بیان می‌فرماید که شاکله اصلی آن، توسل به انبیای الهی است:

قَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ حِفْظَ الْقُرْآنِ... أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ...،  
وَإِبْرَاهِيمَ...، وَمُوسَى...، وَعِيسَى...، وَأَسْأَلُكَ بِكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ، وَ  
تَوْرَةِ مُوسَى، وَزُبُورِ دَاوُدَ، وَإِنْجِيلِ عِيسَى، وَقُرْآنِ مُحَمَّدٍ...<sup>۱</sup>.

ظاهر روایت حکایت از دو نوع توسل دارد: هم توسل به ذات انبیای الهی که سائل خداوند را به حق انبیای عظام می‌خواند و هم توسل به کتب آسمانی ایشان. هر دو توسل جایز و مشروع شمرده شده است. وقتی معروف کرخی به شاگردانش یاد می‌دهد که هرگاه حاجتی داشتید، خدا را به حق من قسم دهید، زیرا علما، وارثان انبیا هستند، چگونه نمی‌توان خدا را به حق پیامبر ﷺ قسم داد؟<sup>۲</sup>

### ◆ توسل ابراهیم عليه السلام به پیامبر ﷺ

در تفسیر آیه ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ...﴾<sup>۳</sup> آن گاه که ابراهیم عليه السلام هاجر و اسماعیل عليهما السلام را در سرزمین بی‌آب و علف تنها گذاشت، دعا کرد که پروردگار

۱. خطیب بغدادی، احمد، الجامع لاخلای الراوی و آداب السامع، ج ۲، ص ۳۹۳. این حدیث در کتاب الدعاء، نوشته طبرانی، ج ۱، ص ۳۹۸ نیز آمده است.  
۲. ابن مرزوق، ابی حامد، پیشین، ص ۲۱۰.  
۳. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۷.

از آن دو دستگیری کند و برای استجاب دعا خود به پیامبر ﷺ متوسل شد. مؤلف *غرائب القرآن* از توسل ابراهیم عليه السلام به پیامبر ﷺ این گونه خبر می‌دهد: «و فيه أنه تَوَسَّلَ فِي إِجَابَةِ الدَّعَاءِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ كَأَنَّهُ قَالَ: إِنَّ ضِيعَتَ هَاجِرٍ وَ إِسْمَاعِيلَ فَقَدْ ضِيعَتَ مُحَمَّدًا»<sup>۱</sup>. اسماعیل حقی در *روح البیان*، تبیین روشن تری از این دعا و توسل دارد و می‌گوید:

اینکه ابراهیم عليه السلام فرمود: *وَزَيْنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ...؛* حال که قرار است زن و فرزندم را در این سرزمین بی‌آب و علف تنها بگذارم، پروردگارا، به حق محمد عليه السلام آن دو را یاری کن که اگر آنها را به حال خود رها کنی تا هلاک شوند، به درستی که محمد عليه السلام را رها ساختی و او را هلاک نمودی؛ زیرا پیامبر عليه السلام از صلب اسماعیل است.<sup>۲</sup>

#### ◆ توسل به یونس عليه السلام

در روایتی آمده است که وقتی یونس عليه السلام از ایمان آوردن قومش ناامید شد، به خداوند شکایت کرد. خداوند نیز به قوم یونس وعده عذاب داد. آنها وقتی نشانه‌های عذاب الهی را دیدند، به دنبال یونس گشتند تا از او بخواهند برایشان دعا کند تا این عذاب از آنها دفع گردد. وقتی از یافتن وی ناامید شدند، شخصی از میان آنها گفت: حال که یونس پیدا نشد، پس خدای یونس را بیابید و نزد او تضرع و زاری کنید.<sup>۳</sup> در این روایت هم قرائنی وجود دارد که از توسل به یونس عليه السلام خبر می‌دهد. وقتی که مردم عذاب الهی را با تمام وجود حس کردند، به حقانیت یونس پی بردند و ایمان آوردند. لذا برای دفع عذاب الهی به دنبال یونس عليه السلام گشتند تا او را بیابند و از او بخواهند تا

۱. «أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي... عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ عَلَى مَا سَوَّكَ وَ هُوَ كَعْبَةِ الْقَلْبِ حَرَامٌ أَنْ يَكُونَ بَيْتًا لِغَيْرِ اللَّهِ. وَ فِيهِ أَنَّهُ تَوَسَّلَ فِي إِجَابَةِ الدَّعَاءِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ كَأَنَّهُ قَالَ: إِنَّ ضِيعَتَ هَاجِرٍ وَ إِسْمَاعِيلَ فَقَدْ ضِيعَتَ مُحَمَّدًا» (نیشابوری،

نظام‌الدین، تفسیر *غرائب القرآن* و *رغائب الفرقان*، ج ۴، ص ۲۰۵).

۲. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر *روح البیان*، ج ۴، ص ۴۲۸.

۳. سمرقندی، ابوليث، تفسیر *السمرقندی*، ج ۲، ص ۱۳۳.

برایشان دعا کند، اما چون او را نیافتند و نتوانستند وسیله‌ای را واسطه قرار دهند، به ذات خداوند تضرع کردند و به او متوسل شدند. این توسل و تضرع کارساز بود و بلا و عذاب را دفع کرد و این از موارد نادری است که عذاب با توسل و تضرع رفع می‌گردد؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است: ﴿...الْأَقْوَمُ يُونسَ لَمَّا أَمْنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾<sup>۱</sup>

#### ◆ توسل یونس عليه السلام به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم

ابن هشام در کتاب خود، به قطعه شعری از امیه بن ابی‌صلت تمسک کرده است و معتقد است توسل به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم سبب نجات یونس عليه السلام از شکم ماهی<sup>۲</sup> بود: «و أنت بفضل منك نجيت يونساً و قد بات في أضعاف حوت ليالياً؛<sup>۳</sup> ای پیامبر، فضل و بزرگی‌ات یونس را نجات داد؛ او که شب‌های زیادی را در شکم ماهی گذراند».

#### ◆ توسل پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به انبیای عظام عليهم السلام

انس بن مالک ماجرای وفات فاطمه بنت اسد عليها السلام را روایت می‌کند که خلاصه آن چنین است: آن‌گاه که قبر آماده شد، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم داخل قبر خوابید و چنین دعا فرمود: «...إغفر لأمي فاطمة بنت أسد ووسع لها مدخلها بحق نبيك والأنبياء الذين من قبلي...»<sup>۴</sup>، این روایت را طبرانی در جامع الکبیر، ابن حبان و حاکم در المستدرک به سند صحیح نیز آورده‌اند.<sup>۴</sup> در این روایت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم با توسل به انبیای الهی، برای فاطمه بنت اسد عليها السلام طلب آمرزش نمود. حال اگر توسل به انبیای گذشته که در قید حیات نیستند، شرک باشد، آن‌گونه که وهابیت معتقدند، نعوذ بالله پس باید پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم را مشرک فرض کنند!

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه ۹۸.

۲. نهنگ.

۳. حمیری، ابن هشام، فی السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ابن کثیر، اسماعیل، پیشین، ج ۷، ص ۳۴.

۴. هبثمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۳۵۲؛

زهاوی، جمیل صدقی، الفجر الصادق، ص ۵۷؛ ابن مرزوق، ابی‌حامد، پیشین، ص ۲۷۲.

### ◆ توسل داود نبی به پیامبر ﷺ

واقدی در ضمن حدیثی طولانی از توسل حضرت داود علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد که خلاصه آن چنین است: زمانی که داود علیه السلام مرتکب خطایی شد و همه از او روی برگرداندند، به بیابانی رفت و چنین دعا کرد: «الهي بحق النبي العربي الذي تبعته في آخر الزمان الا غفرت لي...؛ خدایا، به حق پیامبر عربی که در آخر الزمان او را مبعوث می‌کنی، مرا ببخش»<sup>۱</sup>.

### ◆ توسل قوم فرعون به موسی علیه السلام

قرآن موارد متعددی از توسل آل فرعون به موسی علیه السلام را ذکر می‌کند. آن‌گاه که فرعونیان گرفتار عذاب‌های گوناگون می‌شدند، برای نجات از آن بلا یا به موسی پناه می‌آوردند و به او متوسل می‌شدند. در ذیل به چند مورد از این توسلات اشاره می‌کنیم:

#### ۱. توسل برای نجات از طوفان

در روایتی از علی بن ابی‌طلحه از ابن عباس درباره آیه «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ...»<sup>۲</sup> چنین آمده که مراد از طوفان، بارانی سهمگین بود؛ به گونه‌ای که آل فرعون ترسیدند به هلاکت برسند، لذا نزد موسی علیه السلام آمدند و از او خواستند در حق آنها دعا کند: «ادْعُ لَنَا رَبَّكَ»، تا خداوند این بلا را از آنها دفع کند.<sup>۳</sup>

#### ۲. توسل برای دفع آفت ملخ

وقتی آل فرعون دیدند زراعتشان مورد حمله و تاراج ملخ‌ها قرار گرفته، فهمیدند این عذابی از جانب خدای موسی صلی الله علیه و آله است. لذا به او متوسل شدند و تقاضا کردند: «ادع لنا ربك يكشف عنا الجراد؛ از پرودگارت بخواه که ما را از شر ملخ‌ها نجات دهد، تا به

۱. واقدی، محمد بن عمر، فتوح الشام، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۳۳.

۳. «... عن ابن عباس قوله: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ هُوَ الْمَطَرُ حَتَّى خَافُوا الْهَلَاكَ فَأَتَوْا مُوسَى قَالُوا يَا مُوسَى: ادع لنا ربك يكشف عنا المطر...» (رازی، ابن ابی‌حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۱۵۴۵).

تو ایمان آوریم». موسی علیه السلام دعا کرد و آنها نجات یافتند و مابقی مزارعشان از آفت مصون ماند، اما آنها باز هم ایمان نیاوردند.<sup>۱</sup>

### ۳. توسل به موسی برای رفع رجز و بلا

مفسران اهل سنت در تفسیر آیه ﴿وَمَا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عٰهَدْتَ عِنْدَكَ...﴾<sup>۲</sup> آورده‌اند که هرگاه فرعونیان مبتلا به رجز<sup>۳</sup> و عذاب الهی می‌شدند، از موسی علیه السلام می‌خواستند برای آنها دعا کند و به رسالت موسی علیه السلام و عهدی که او با خدا داشت، متوسل می‌شدند تا عذاب از آنها برداشته شود.<sup>۴</sup>

در تورات نیز آمده است که هنگام نزول هر عذابی، فرعون از موسی علیه السلام می‌خواست که برای آنها دعا کند و نزد خدایش آنها را شفاعت نماید تا عذاب از آنها برداشته شود: «إن فرعون كان يقول لموسى حين نزول كل آية منها: ادع لنا ربك و اشفع لنا عنده أن يرفع عنا هذه».<sup>۵</sup>

### ۳. توسل قارون به موسی علیه السلام

در روایتی از عبیدالله بن سلیمان که در آن از تلاش قارون برای نسبت دادن زنا به موسی علیه السلام خبر داده است، وقتی آن زانیه که قارون او را تطمیع کرده بود، لب به اعتراف گشود و گفت قارون به او هزار درهم داده تا چنین نسبت ناروایی را به موسی علیه السلام بزند، موسی علیه السلام دست به دعا برداشت و از خدا خواست تا زمین قارون را فروبرد. همین که قارون تا زانوهای در زمین فرو رفت، به موسی علیه السلام متوسل شد و

۱. «... قالوا يا موسى ادع لنا ربك يكشف عنا الجراد، فإننا سنؤمن لك...» (همان).

۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۳۴.

۳. مراد از «رجز» به عقیده برخی از مفسران بیان عذاب‌های سابق مثل طوفان و ملخ و امثالهم است و بعضی گفتند مراد مرض طاعون بوده که هفتاد هزار از قوم فرعون را هلاک کرد. بعضی گفتند برف قرمز بر آنها بارید که هیچ سابقه نداشت و از شدت سردی تلف می‌شدند و بعضی گفتند قحطی و تلف حبوبات بود که از گرسنگی هلاک می‌شدند و به نظر می‌رسد مراد تمام این بلیات بوده، یکی بعد از دیگری. (طیب، سید عبدالحسین، *أطيب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۴۲۸).

۴. زحیلی، وهبة بن مصطفى، *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، ج ۹، ص ۶۸.

۵. مراعی، احمد بن مصطفى، *تفسیر المراعی*، ج ۹، ص ۴۶.

استغاثه کرد تا به او رحم کند و از خطای او بگذرد، اما موسی علیه السلام به زمین گفت تا قارون را فروبرد و زمین نیز او را با خانه‌اش در خود فرو برد. در اینجا بود که به موسی علیه السلام وحی نازل شد: «استغاث بك و أنشدك الرحم و أبيت أن تغيثه، لو إياي دعا أو استغاث لأغثته؛ قارون به تو استغاثه کرد و از تو تقاضای عفو و گذشت نمود و تو نپذیرفتی. اگر مرا می‌خواند و به من استغاثه می‌کرد، به فریادش می‌رسیدم»<sup>۱</sup>.

#### ۴. توسل بنی اسرائیل به موسی علیه السلام

مراغی در تفسیر آیه «فَادْعُ لِنَارِكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقَتَانِهَا...»<sup>۲</sup> می‌نویسد: اینکه بنی اسرائیل به موسی علیه السلام توسل جستند تا در حق آنها دعا کند، به این جهت بود که دعای انبیا به اجابت نزدیک‌تر است تا انسان‌های عادی؛ زیرا خداوند با اعطای تورات و توفیق مناجات و تکلم با خدا، موسی علیه السلام را گرامی داشته و بدین سبب او و جاهت و قرابتی نزد خداوند یافته است. حال که بنی اسرائیل از او طلب دعا می‌کنند، امید دارند با توجه به ارتباط نزدیکی با خدا و سابقه موسی علیه السلام، دعای او در حق آنها نیز به اجابت برسد.<sup>۳</sup>

#### ◆ توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام

بخش اعظم توسلات در سیره انبیا صلی الله علیه و آله و سلم که در منابع روایی و تفسیری اهل سنت آمده است، به نوعی مرتبط با توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در برخی موارد به اهل بیت آن حضرت است. مؤلف بحرالمعید در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ

۱. رازی، ابن‌ابی‌حاتم، پیشین، ج ۹، ص ۳۰۱۷.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۶۱.

۳. مراغی، احمد بن مصطفی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۱: «و إنما سألوه أن يدعولهم، لأن دعاء الأنبياء أقرب إلى الإجابة من دعاء غيرهم، و قالوا ربك و لم يقولوا ربنا؛ لأنه اختصه بما لم يعط مثله لهم، من مناجاته و تكليمه و إيتائه التوراة، فكأنهم قالوا ادع لنا من أحسن إليك بما لم يحسن به إلينا، فكما أحسن إليك من قبل، نرجو أن يحسن إليك بإجابة هذا الدعاء...» (زحيلي، وهبة بن مصطفى، التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، ج ۱، ص ۱۷۳).



ابْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ<sup>۱</sup> در شرح کلامی از جزولی در *دلائل الخیرات*، بزرگ‌ترین و نزدیک‌ترین وسیله را پیامبر ﷺ معرفی می‌کند: «ولا وسیلة إليه أقرب، ولا أعظم، من رسوله الأكرم». <sup>۲</sup> اما به اعتراف بزرگانی از اهل سنت، مراد از وسیله در آیه شریفه، توسل به آل‌البيت ﷺ و استغاثه به آنان در شدايد و سختی‌هاست. <sup>۳</sup> ابن کثیر روایتی را نقل می‌کند که در آن، پیامبر ﷺ خود و اهل‌بيت ﷺ را مصداق وسیله معرفی می‌کند:

في الجنة درجة تدعى الوسيلة، فإذا سألتم الله فسألوا لي الوسيلة. قالوا يا رسول الله، من يسكن معك؟ قال: علي و فاطمة و الحسن و الحسين؛

در بهشت درجه و رتبه‌ای است که آن را وسیله گویند. پس هر گاه از خدا درخواستی کردید، مرا به‌عنوان وسیله بخواهید. گفتند چه کسانی با تو در آن رتبه همنشین هستند؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ. <sup>۴</sup>

ابوحاتم نیز در روایتی دیگر به معرفی وسیله می‌پردازد و مصداق آن را پیامبر و اهل‌بيت ﷺ بیان می‌کند:

يا أيها الناس إن في الجنة لؤلؤتين... أما البيضاء... اسمها الوسيلة، هي لمحمد و أهل بيته، و الصفراء هي لإبراهيم و أهل بيته؛ <sup>۵</sup>

در بهشت دو گوهر گران‌بها، یکی سفید و دیگری زرد وجود دارد. گوهر سفید وسط عرش و در جایگاهی والا قرار دارد که هفتاد

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۳۵.

۲. ابن‌عجیبه، احمد، *البحر المدید*، ج ۴، ص ۴۵۹.

۳. «فقد ذهب كثير من العلماء، و خاصة علماء الشيعة، إلى أن المراد بالوسيلة هنا هو التوسل بأل‌البيت (رضوان الله عليهم) و الاستغاثة بهم، و اللجأ إليهم في الملمات» (خطیب، عبدالکریم، *التفسير القرآنی للقرآن*، ج ۳، ص ۱۰۸۷).

۴. ابن کثیر، اسماعیل، پیشین، ج ۲، ص ۵۶.

۵. همان، ج ۳، ص ۹۵.

هزار خانه دارد و اسم آن، وسیله است که از آن محمد و اهل بیت علیهم السلام است، اما گوهر زرد با همین خصوصیات از آن ابراهیم علیه السلام و اهل بیت اوست.

#### ◆ توسل انبیا علیهم السلام به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

میبدی در کشف الاسرار در تفسیری عرفانی از آیه ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾<sup>۱</sup> از عظمت شأن و علو مقام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خبر می‌دهد که دست‌مایه توسل سایر انبیا و سبب آمرزش گناهان امت شده است:

یا محمد، ما به حرمت و حشمت تو گناه آدم و حوا را آمرزیدیم. به دعوت و شفاعت تو گناهان امت را آمرزیدیم. عاصیان امت در پناه تو آند؛ همه عالم طفیل جاه تو آند. آفتاب دولت تو بر انبیا تافت، تا هر کس از شعاع تو بهره یافت. تکریم آدم به جاه تو بود، رفعت ادریس به سبب تو بود، شرف نوح به طفیل تو بود، خلّت خلیل به نسب تو بود، عز موسی به شوق تو بود، عیش عیسی در عشق تو بود.<sup>۲</sup>

#### ◆ توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای غلبه بر دشمن

در بحر/المدید در تفسیر آیه اول سوره غافر روایتی آمده، بدین مضمون: «در حدیثی آمده که هرگاه از دشمن روی برگردان شدید، بگویید: «حم لاینصرون». ابوعبید می‌گوید معنای این کلام آن است که خدایا، دشمنان یاری نشوند. بعد خود در ادامه، تفسیری دیگر از حم ارائه می‌دهد و مراد از آن را توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای غلبه بر دشمنان می‌داند: «قلت لا یبعد أن یكون توسل بحبيب الله علی هزم الأعداء»<sup>۳</sup>؛ بعید نیست که مراد از حم لاینصرون، توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای شکست دادن دشمن باشد».

۱. سوره فتح (۴۸)، آیه ۲.

۲. میبدی، احمد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۹، ص ۲۱۷.

۳. ابن عجبیه، احمد، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۹.

بخاری نیز از خباب بن ارت روایتی را نقل می‌کند که مفاد آن توسل به پیامبر ﷺ برای نصرت و یاری خواستن از خداست: «عَنْ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ، قَالَ شَكُونَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ... أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا...»<sup>۱</sup> در این درخواست و التجا، نصرت و یاری متوقف بر دعای پیامبر گرامی اسلام ﷺ شده است. گویا به آن حضرت متوسل شده‌اند تا برای پیروزی‌شان دعا کند.

#### ◆ توسل انصار به پیامبر ﷺ

احمد در مسندش روایتی را نقل می‌کند که از توسل و التجای انصار به پیامبر ﷺ و بهره‌مندی آنها از دعای خیر پیامبر ﷺ برای خود و فرزندان‌شان خبر می‌دهد:

آب کشیدن از چاه بر انصار بسیار سخت شد. نزد پیامبر ﷺ آمدند تا برای آنها دعا کند و نهر آبی برایشان حفر نماید. این خبر به پیامبر ﷺ داده شد، فرمودند: هر چه امروز از من بخواهند، به آنها خواهم داد. این سخن به انصار رسید، آنها گفتند: برای ما از خداوند طلب مغفرت فرما که پیامبر ﷺ هم فرمود: خداوند انصار و فرزندان آنها و فرزندان فرزندان آنها را بیامرزد!<sup>۲</sup>

مفاد این روایت به روشنی از توسل انصار به پیامبر ﷺ برای دریافت بهترین خواسته ممکن حکایت دارد. آنان که از عظمت پیامبر ﷺ نزد خدا به خوبی اطلاع داشتند و می‌دانستند که خدا دعای پیامبر ﷺ را مستجاب خواهد کرد، با اینکه در ابتدا به دنبال حفر جوی آبی بودند، نهایتاً غفران و رحمت الهی را برای خود و ذریه خویش طلب کردند.

۱. بخاری، محمد، پیشین، ج ۲، ص ۷۱۱، ح ۳۳۶۶؛ ابی داود، سلیمان، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۵۲، ح ۲۲۸۱.  
 ۲. «... أَنَّ الْأَنْصَارَ اسْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ السَّوَانِي، فَأَتُوا النَّبِيَّ ﷺ لِيَدْعُو لَهُمْ... قَالُوا: ادْعُ اللَّهُ لَنَا بِالْمَغْفِرَةِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ، وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ وَلِأَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ» (ابن حنبل، احمد، مسند، ح ۱۲۹۷۴).

### ♦ توسل به پیامبر ﷺ برای طلب غفران الهی

مسلم در صحیح خود حدیثی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که در آن سائل به حضرت متوسل می‌گردد تا در حق او دعا کند:  
 ... نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ أَبِي، قَالَ: فَقَرَّبْنَا إِلَيْهِ طَعَامًا... فَقَالَ  
 أَبِي وَأَخَذَ بِلِجَامِ دَابَّتِهِ ادْعُ اللَّهَ لَنَا فَقَالَ ﷺ: بَارِكْ لَهُمْ فِي مَا رَزَقْتَهُمْ  
 وَأَغْفِرْ لَهُمْ وَأَرْحَمْهُمْ.<sup>۱</sup>

ترمذی روایت را صحیح شمرده است. این روایت صرفاً دعای معمولی را بیان نمی‌کند، بلکه راوی با عبارت «و اخذ بلجام دابته»، حالت و کیفیتی را از سائل ترسیم می‌کند که بیانگر التجا و تضرع به ساحت منور نبوی ﷺ است و میزبان در حالی که افسار مرکب را به دست گرفته، به حضرت استغاثه می‌کند و مصرانه می‌خواهد در حقیق دعا کند: «ادع الله لنا». به عبارتی دیگر، نوعی التفات و توجه به شأن پیامبر ﷺ برای جلب منافع مادی (رزق) و معنوی (غفران) از سوی سائل بوده است. چه این عمل را توسل بنامیم و چه استغاثه، در هر دو حال سائل برای رسیدن به مطلوب خود، شخص دارای وجاهت و منزلت را واسطه قرار می‌دهد.

### ♦ توسل به پیامبر ﷺ برای فراگیری اسم اعظم

یکی از زاهدان همنشین ابراهیم ادهم، از او تقاضا کرد که اسم اعظم را به وی تعلیم دهد. ابراهیم نیز کلماتی به او یاد داد که محتوای آن توسل به پیامبر ﷺ است: «... أسألك و أتوسل إليك بجاه محمد أن تقضي حاجتي و تعطيني مسألتي».<sup>۲</sup> ظاهر روایت به وضوح از توسل شخص، به ساحت پیامبر ﷺ حکایت دارد. سائل واسطه‌ای را بین خود و خدا قرار می‌دهد تا حلقه طلب کامل گردد و امر خدا در ابتغای وسیله، اطاعت شود و دعا شرایط لازم برای صعود از فرش به عرش را پیدا کند و بر سر منزل اجابت بشیند.

۱. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۱۳، ص ۲۲۶، ح ۳۸۱۲؛ ترمذی، ابوعیسی، جامع الترمذی، ج ۲، ص ۹۱۷، ح ۳۵۲۹.

۲. دمیری، کمال‌الدین، حیاة الحيوان الکبری، ج ۱، ص ۵۹.

### ◆ توسل یهود به پیامبر ﷺ

در تفسیر آیه ﴿وَكَأُوْمَانٍ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾<sup>۱</sup> در تفاسیر اهل سنت آمده است که معنای آن، طلب نصرت و یاری از پیامبر خاتم ﷺ در مقابل دشمنان یهود بوده است. ابن حمید، ابن جرید و ابونعیم و اینان همگی از قتاده روایت می‌کنند که یهود با توسل به پیامبر اسلام ﷺ برای غلبه بر کفار عرب، یاری می‌طلبیدند: «کانت الیهود یستفتح بمحمد ﷺ علی کفار العرب». حاکم و بیهقی در *دلائل النبوه* نیز از ابن عباس چنین روایت می‌کنند: یهود خیبر که با قبیله غطفان همیشه در حال جنگ بود، برای پیروزی و غلبه بر آنها، به این دعا پناه می‌بردند:

اللهم إنا نسألك بحق النبي الأمي الذي وعدتنا أن تخرجه آخر الزمان إلا نصرتنا عليهم؛<sup>۲</sup>

خداوندا، به حق نبی امی که وعده آمدنش را در آخر الزمان دادی، از تو پیروزی بر دشمنان را مسئلت داریم.

قرطبی می‌نویسد: توسل یهود مدینه به پیامبر ﷺ آن قدر زیاد اتفاق می‌افتاد که به یک عادت برای یهودیان تبدیل شده بود.<sup>۳</sup>

### ◆ توسل ابوسفیان به پیامبر ﷺ

در مسند احمد آمده است که وقتی قریش از پذیرش اسلام استنکاف کرد، پیامبر ﷺ آنها را نفرین کرد. پس سالی سخت و دشوار آنها را فراگرفت و بسیاری هلاک شدند، تا جایی که به خوردن مردار روی آوردند... ابوسفیان نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ما را به صلّه رحم، امر می‌کنی و حال آنکه قوم تو در حال مرگ هستند. از خداوند بخواه تا این سختی و بلا را از ما بردارد: «فأتاه أبو سفیان فقال أي محمد ان

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۸۹.

۲. زهاوی، جمیل صدقی، پیشین، ص ۸۱؛ مقریزی، احمد بن علی، *امتاع الاسماع*، ج ۳، ص ۳۵۹.

۳. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۲، ص ۲۷.

قومك قد هلكوا فادع الله عز وجل أن يكشف عنهم. قال فدعا»<sup>۱</sup>. بیهقی هم در *دلائل النبوه* روایتی به همین مضمون دارد، با این تفاوت که ابوسفیان با جمعی از اهل مکه نزد پیامبر آمدند و به ایشان متوسل شدند.<sup>۲</sup>

دقت در مفاد این حدیث تصویر روشن تری از توسل را ارائه می‌دهد؛ زیرا ابوسفیان پیامبر را به صفت «رحمة للعالمین» می‌خواند و قریش و اهل مکه را قوم وی معرفی می‌کند تا از این طریق ترحم پیامبر ﷺ را برانگیزاند و ایشان از خدا بخواهد آنها را از بلیه‌ای که در آن گرفتارند، برهاند. اگر توسل صرف دعا کردن بود، لزومی نداشت ابوسفیان این سخنان ترحم‌انگیز را بگوید، بلکه چون نیازمند به دعای خیر پیامبر ﷺ بودند، به ایشان متوسل شدند.

#### ◆ توسل مشرکین به پیامبر ﷺ

بغوی در تفسیر آیه ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِهِ...﴾<sup>۳</sup> بیان می‌کند که مشرکان دچار قحطی شدیدی شدند؛ به طوری که به خوردن سگ‌ها و مردار روی آورده بودند؛ لذا به پیامبر ﷺ توسل و استغاثه جستند تا برای آنها دعا کند.<sup>۴</sup>

#### ◆ توسل نابینا به پیامبر ﷺ

ترمذی روایت می‌کند: مرد نابینایی به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: از خداوند بخواه چشمان مرا شفا دهد. پیامبر ﷺ به او دستور داد که وضو گرفته، دو رکعت نماز بخواند و این دعا را بخواند:

۱. ابن‌حنبل، احمد، مسند، ج ۱، ص ۴۴۱؛ ترمذی، ابوعیسی، پیشین، ج ۵، ص ۵۷؛ نسایی، احمد بن‌شعب، *السنن الکبری*، ج ۶، ص ۳۵۰.  
۲. بیهقی، احمد، *دلائل النبوه*، ج ۶۳۶.  
۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۵۶.  
۴. بغوی، حسین بن‌مسعود، *معالم التنزیل*، ج ۳، ص ۱۲۰.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا  
مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتُقْضَى، اللَّهُمَّ  
شَفِّعْهُ فِيَّ؛<sup>۱</sup>

خدایا، از تو درخواست می‌کنم و به وسیله پیامبرت محمد، پیامبر  
مهربانی و رحمت، به تو روی می‌آورم. ای محمد، من به وسیله تو  
به خدایم روی آوردم تا حاجتم برآورده شود. خدایا، او را شفیع من  
قرار بده.

این روایت از احادیث صحیح السنندی است که حتی بزرگان وهابی از جمله  
ابن تیمیه<sup>۲</sup> صحت آن را پذیرفته‌اند. بخاری، ابن ماجه،<sup>۳</sup> احمد،<sup>۴</sup> و... صحت روایت را تأیید  
کرده‌اند. مؤلف دفع الشبهه عن الرسول این روایت را صریح در مطلق توسل دانسته،  
می‌نویسد: این حدیث صحیح و صریح در جواز توسل است و اشکال نشود که این  
روایت مختص به زمان حیات پیامبر ﷺ یا تنها در مورد شخص ضریب است، بلکه  
اطلاق دعایی که پیامبر ﷺ به ضریب یاد داد، بر تداوم این گونه توسلات حتی پس  
از وفات ایشان دلالت دارد؛ زیرا پیامبر رحمة للعالمین است و با مؤمنان مهربان است و  
آنان هم در برآورده شدن حوائجشان به پیامبر نیازمندند.<sup>۵</sup>

۱. ترمذی، ابوعیسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۹؛ حاکم نیشابوری، حافظ، پیشین، ج ۱، ص ۵۲۶؛ بیهقی، احمد  
بن حسین، السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۸۰؛ نسایی، احمد بن شعیب، پیشین، ج ۶، ص ۱۶۹.  
۲. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶۷.  
۳. «قال ابو اسحاق هذا حدیث صحیح» (ابن ماجه، محمد بن یزید، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۲).  
۴. ابن حنبل، احمد، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۸.  
۵. «فهذا حدیث صحیح. صریح فی التوسل والاستجابة، و لیس فیہ أنه فعل ذلك فی حضرة النبی ﷺ، و لیس  
فیہ التقیید بزمن حیاته، و لا أنه خاص بذلك الرجل. بل إطلاقه ﷺ يدل على أن هذا التوسل مستمر بعد وفاته،  
شفقة علیهم؛ لأنه بهم رؤوف رحیم، و لاحتیاجهم إلى ذلك فی حاجاتهم» (حصنی دمشقی، تقی الدین، دفع  
الشبهه عن الرسول، ص ۱۵۰).

### ♦ توسل به عموی پیغمبر ﷺ

بخاری،<sup>۱</sup> بیهقی،<sup>۲</sup> طبرانی<sup>۳</sup> و دیگران از توسل عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر ﷺ چنین روایت می‌کنند که سالی در مدینه قحطی آمد. عمر با توسل به عباس از خدا، این چنین طلب باران نمود:

اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنبينا و تسقينا و إنا نتوسل إليك بعم  
نبينا فاسقنا...؛ خدایا، ما به پیامبر خود متوسل می‌شدیم و تو  
برایمان باران می‌فرستادی. حال به عموی پیامبرمان متوسل  
می‌شویم، بر ما باران بفرست!

این حدیث از جمله ادله‌ای است که بر جواز توسل به مقربین درگاه الهی دلالت می‌کند. اگر عمر می‌گوید: «إنا نتوسل إليك بعم نبيك»، می‌خواهد علت توسل به عباس را برساند که چرا در میان افراد دیگر به او متوسل شویم؛ همچنان که خود عباس گفت: «لمكاني من نبيك». با در نظر گرفتن این جهات، می‌توان با یقین گفت که مسلمانان صدر اسلام به اشخاص پاکدامن و صالح متوسل می‌شدند.<sup>۴</sup> در صحت و اتقان حدیث مذکور سخنی نیست، حتی رفاعی که به عناوین گوناگون احادیث متواتر توسل را رد می‌کند، به صحت این حدیث اذعان دارد و می‌گوید: به‌درستی که این حدیث صحیح است... اگر مفاد حدیث دلیل بر صحت توسل به اشخاص باشد، ما از پیشگام‌ترین کسانی هستیم که مفاد آن را اخذ و به آن عمل می‌کنیم.<sup>۵</sup>

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، پیشین، ج ۲، ص ۱۶.

۲. نسایی، احمد بن شعيب، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۲.

۳. طبرانی، سليمان، المعجم الكبير، ج ۱، ص ۷۲.

۴. سبحانی، جعفر، نقدي بر وهابيت، ص ۱۷۲.

۵. همان، ص ۱۷۰: «إنَّ هذا الحديث صحيح ... فإن صحَّ هذا الجواز شرعاً فنحن من اسبق الناس إلى الأخذ به و العمل بمقتضاه».



### ♦ توسل به مضجع نبوی ﷺ و نمونه‌های تاریخی از آن

بسیاری از توسلات به ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام ﷺ مربوط به زمان پس از رحلت ایشان است. حاجتمندان با توسل به مضجع نبوی ﷺ، ایشان را واسطه بین خود و خداوند برای برآورده شدن حوائجشان قرار می‌دهند و زیارت، مجاورت و توسل به مرقد منور نبوی ﷺ از با فضیلت‌ترین تقرب‌هاست.<sup>۱</sup> اگر توسل به پیامبر ﷺ بعد از وفات او جایز نبود، از باب شفقت و مهربانی بر پیامبر واجب بود که ما را از این کار منع کند و بفرماید: «لا تتوسلوا بی بعد وفاتی»<sup>۲</sup> که چنین نهی‌ای از ایشان در هیچ روایتی نیامده است. به علاوه، شأن و منزلت پیامبر ﷺ مطلق است و در این دنیا و هم در آخرت پابرجاست، اگر نگوییم این منزلت ذاتی است؛ چراکه حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک»<sup>۳</sup> و نیز توسل امثال آدم و ابراهیم علیهم السلام به ایشان در هزاران سال قبل از تولد، گواهی بر شرافت ذاتی و کرامت و علو مقام ایشان می‌دهد. لذا توسل به ایشان پس از وفات نیز جایز و صحیح است.

احادیث فراوانی از اهل سنت نیز وقوع و صحت این گونه توسلات را تأیید می‌کند؛ از جمله روایتی که طبرانی از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «من زار قبري وجبت له شفاعتي».<sup>۴</sup> سبکی این حدیث را صحیح می‌شمارد و نیز روایاتی را که در باب زیارت ذکر می‌کند؛ مانند: «من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي».<sup>۵</sup> این دو روایت گواه بر آن است که زیارت پیامبر ﷺ و توسل به ایشان، منحصر به زمان حیات ایشان نیست. زهاوی نیز پس از نقل روایت معروف ضریر می‌گوید اگر منکران توسل اشکال کنند که این توسل مربوط به زمان حیات پیامبر بوده، این اشکال

۱. سمهودی، *وفاء الوفا*، ج ۱، ص ۳۱: قوله تعالى: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ» حاصل بالمجيء إلى قبره ﷺ الشريف فزيارته والمجاورة عنده من أفضل القربات وعنده تجاب».

۲. ابی‌حامد بن مرزوق، *التوسل بالنبي و جهلة الوهابيين*، ص ۲۰۴.

۳. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *بنایع الموده*، ج ۱، ص ۲۴.

۴. طبرانی، سلیمان، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۱۰؛ شافعی صغیر، *نهایة المحتاج الی شرح المنهاج*، ج ۳، ص ۳۱۹؛ شوکانی، محمد بن علی، *نیل الأوطار*، ج ۵، ص ۱۷۹. برای بررسی سند حدیث ر. ک: ابن حجر، *تلخیص الجبیر*، ج ۷، ص ۴۱۷.

۵. سبکی، تقی‌الدین، *شفاء السقام فی زیارة خیر الانام*، ص ۱۰۷.

پذیرفتنی نیست؛ زیرا صحابه و تابعین برای برآورده شدن حاجات خود، با این دعا به پیامبر ﷺ توسل می‌جستند: «اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي في حاجتي لتقضى اللهم شفعه في». <sup>۱</sup> پس در متون تاریخی و تفسیری موارد متعددی از این گونه توسلات آمده است که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم.

### ۱. توسل ابویوب انصاری

از جمله روایاتی که در آن به جواز توسل تصریح شده است، روایتی است که می‌گوید ابویوب انصاری، صحابی بزرگ، صورت خود را بر مضجع شریف نبوی می‌گذارد و به پیامبر توسل می‌جوید. <sup>۲</sup> این روایت، هم در مسند احمد و هم در مستدرک حاکم <sup>۳</sup> آمده و آن را صحیح می‌شمارند.

### ۲. توسل اهل مدینه

بر اثر خشک‌سالی، قحطی شدیدی مدینه را فراگرفت. مردم نزد عایشه شکایت بردند. او مردم را به توسل و التجا به مضجع نبوی ﷺ دلالت کرد و گفت: «بروید کنار قبر پیامبر ﷺ، سوراخی در سقف بالای قبر بکنید؛ به طوری که آسمان از آنجا دیده شود و منتظر نتیجه باشید. رفتند و آن سقف را سوراخ کردند؛ به طوری که آسمان دیده می‌شد، باران فراوانی باریدن گرفت...» <sup>۴</sup>

### ۳. توسل برای غفران و آمرزش

قرطبی در روایتی از علی رضی الله عنه از توسل عرب بادیه‌نشین به مرقد شریف نبوی ﷺ چنین روایت می‌کند: پس از سه روز از دفن رسول خدا، مردی بادیه‌نشین بر ما وارد شد. خود را بر قبر پیامبر انداخت و خاک قبر را بر سر پاشید و گفت: ای رسول خدا، گفتمی و ما

۱. «ولیس لمنکر التوسل أن يقول إن هذا إنما كان في حياة النبي ﷺ؛ لأن قوله ذلك غير مقبول؛ لأن هذا الدعاء

استعمله الصحابة رضي الله عنهم والتابعون أيضاً بعد وفاته ﷺ لقضاء حوائجهم» (زهاوی، جمیل صدقی، پیشین، ص ۸۶).

۲. ابن‌حنبل، احمد، پیشین، ج ۵، ص ۴۲۲.

۳. «هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه» (حاکم نیشابوری، حافظ، پیشین، ج ۴، ص ۵۱۵).

۴. دارمی، عبدالله بن‌الرحمن، سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۴؛ مقریزی، احمد بن‌علی، پیشین، ج ۱، ص ۶۱۵.

گفته‌هایت را شنیدیم، و درباره خدا به ما آگاهی دادی و ما از طریق تو آگاه شدیم. از آنچه بر تو نازل شد، این بود: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ﴾<sup>۱</sup>. حال، من به خود ظلم کردم و نزد تو آمدم تا برایم استغفار کنی. از قبر ندا داده شد: خداوند تو را بخشید»<sup>۲</sup>.

### ◆ توسل به پیامبر ﷺ کلید حل مشکل

در روایتی آمده است که در زمان حکومت عثمان، شخصی برای تقاضایی، چندین بار به ملاقات عثمان می‌رفت، اما او به وی توجهی نمی‌کرد، تا اینکه آن شخص، با عثمان بن حنیف روبه‌رو می‌شود و عرض حال می‌کند. ابن حنیف او را چنین راهنمایی می‌کند: وضو بگیر، به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان و بعد بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي»<sup>۳</sup>. آن شخص به دستور عثمان بن حنیف عمل کرد و به دارالحکومه رفت. خلیفه او را به حضور پذیرفت و خواسته‌اش را فوراً برآورده ساخت.

احادیث در منابع مختلف اهل سنت در این زمینه بسیار و در حد تواتر یا قریب به تواتر است و چیزی نیست که بتوان خرده‌گیری یا انکار کرد که بخشی از این احادیث نقل شد.

### ◆ نتیجه

مطالعه و بررسی موارد متعدد توسل در سیره انبیای الهی ﷺ که در طول تاریخ اتفاق افتاده، شاهی است بر اینکه توسل، سیره مستمر نوع بشر بوده است که در هنگام بروز مشکلات و مصائب، دست نیاز به سوی بندگان شایسته‌ای که نزد خدا آبرو و وجهه‌ای داشتند، دراز می‌کردند تا به یمن دعای ایشان، حوایج برآورده و بلاها دفع

۱. سوره نساء(۴)، آیه ۶۴.

۲. حنیف دمشقی، تقی‌الدین، پیشین، ص ۱۴۲؛ زهاوی، جمیل صدقی، پیشین، ص ۸۳.

۳. طبرانی، سلیمان، پیشین، ج ۹، ص ۳۱؛ همو، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۸۳؛ همو، الدعا، ص ۳۲۰؛ مقریزی، احمد بن‌علی، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۲۷؛ بیرهقی، احمد بن‌حسن، پیشین، ج ۶، ص ۱۶۷؛ ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۸.

گردد. این سیره و روش مشروع و مورد تأیید انبیای الهی بوده و از آن نهی نشده است. از آنجا که اولیای الهی یکی از بهترین وسیله‌ها و واسطه‌ها بین خالق و مخلوق هستند، نقش مؤثری در دعا و طلب حوائج مردم از بارگاه الهی دارند و از سویی دیگر، قرآن به صراحت دستور داده که برای برآورده شدن حوائج، باید وسیله‌ای که نزد خدا وجاهت دارد، آورده شود؛ پس توسل به اولیای الهی، عین عمل کردن به دیگر اوامر الهی است که با شرک هیچ رابطه و نسبتی - آن‌گونه که وهابیان معتقدند - ندارد.

توسل آدم و نوح و ابراهیم و موسی علیهم‌السلام، به پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام، بارزترین توسلاتی است که در سیره انبیا می‌توان ذکر کرد، به‌ویژه آنکه در میان بنی اسرائیل به سبب ابتلا به انواع بلاها، توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سیره عملی مشروع آنان گردیده بود و حتی تا اوایل ظهور پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در زندگی یهودیان مدینه جاری بود. گرچه در منابع اهل سنت بیان موارد توسل به انبیا و اولیای الهی کمتر به‌نظر می‌رسد، بیان مواردی متعدد از توسل به ساحت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ضوح بیشتری دارد. برخی از نویسندگان که جانب انصاف را رعایت و از تعصب بدورند، توسل به اهل بیت علیهم‌السلام را نیز در کنار توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر کرده‌اند.

## ◆ منابع

۱. ابن بطریق: **خصائص الوحي المبين**، قم: دارالقرآن الكريم، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن تیمیہ، احمد: **مجموع الفتاوى**، طبعه الشيخ عبدالرحمن بن قاسم، بی تا.
۳. \_\_\_\_\_: **مجموعه الرسائل والمسائل**، تحقیق: محمد رشید رضا، لجنة التراث العربی، بی تا.
۴. ابن جوزی: **الموضوعات**، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، مدینه منوره: المكتبة اسلامية، چاپ اول، ۱۳۸۶ق.
۵. ابن حجر: **تلخیص الجبیر**، بیروت: دارالفکر، ۱۴۳۲ق.
۶. ابن حنبل، احمد: **مسند**، بیروت: دارصادر، بی تا.
۷. ابن عجبیه، احمد بن محمد: **البحر المديد في تفسير القرآن المجید**، تحقیق: عبدالله قرشی رسلان، قاهره، ۱۴۱۹ق.
۸. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن: **تاریخ مدينة دمشق**، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ق.
۹. ابن عطیة اندلسی: **المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز**، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۰. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو: **البداية والنهاية**، تعلیقه و حاشیه: علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۱. \_\_\_\_\_: **تفسير القرآن العظيم**، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۲. \_\_\_\_\_: **قصص الانبياء**، تحقیق: مصطفی عبدالواحد، مصر: دار الکتب الحدیثه، چاپ اول، ۱۳۸۸ق.
۱۳. ابن ماجه، محمد بن یزید: **سنن ابن ماجه**، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر، بی تا.
۱۴. ابن مرزوق، ابی حامد: **التوسل بالنبي و جهلة الوهابيين**، استانبول: مكتبة اشيق، ۱۳۹۶ق.
۱۵. ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث: **سنن ابی داود**، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل: **صحيح البخاري**، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر، ۱۴۰۱ق.
۱۷. بغوی، حسین بن مسعود: **معالم التنزيل في تفسير القرآن**، تحقیق: عبدالرزاق المهدي، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۱۸. بیهقی، احمد بن حسین: **دلائل النبوه معرفه احوال صاحب الشریعه**، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۱۹. \_\_\_\_\_: **سنن کبری**، بیروت: دارالفکر، ۱۴۳۲ق.
۲۰. ترمذی، ابو عیسی: **سنن الترمذی**، تحقیق: عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۲۱. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم: **الكشف والبيان عن تفسير القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۲۲. حاکم حسکانی، عبدالله: **شواهد التنزيل لقواعد التفضيل**، تحقیق: الشيخ محمد باقر المحمودی، بی جا، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة ثقافة و الارشاد الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۳. حاکم نیشابوری، حافظ ابی عبدالله: **المستدرک**، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۲۴. حصنی دمشقی، تقی الدین ابوبکر بن محمد: **دفع الشبهه عن الرسول**، قاهره: دار الاحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.
۲۵. حقی بروسوی، اسماعیل: **تفسير روح البيان**، بیروت: دار الفکر، بی تا.

٢٦. حميري، ابن هشام: **السيرة النبوية**، تحقيق: محمد محيي الدين عبدالحميد، قاهره: مكتبة محمد علي صبيح، ١٣٨٣ق.
٢٧. خطيب بغدادى، احمد: **الجامع لاختلاق الراوى و آداب السامع**، تحقيق: محمد حجاج الخطيب، بيروت: الرسالة، چاپ چهارم، ١٤١٨ق.
٢٨. خطيب، عبدالكريم: **التفسير القرآني للقرآن**، بي جا، بي تا.
٢٩. دارمي، عبد الله بن الرحمن: **سنن الدارمي**، دمشق: مطبعة الاعتدال، ١٣٤٩ق.
٣٠. دميري، كمال الدين: **حياة الحيوان الكبرى**، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤٢٤ق.
٣١. رازي، ابن ابي حاتم: **تفسير القرآن العظيم**، تحقيق: اسعد محمد الطيب، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بي تا.
٣٢. زحيلي، وهبة بن مصطفى: **التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج**، بيروت- دمشق: دار الفكر المعاصر، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
٣٣. زهاوى، جميل صدقي: **الفجر الصادق في الرد على منكري التوسل و الكرامات و الخوارق**، استانبول: مكتبة اشيق، ١٩٨٤م.
٣٤. سبحاني، جعفر: **نقدى بر وهابيت**، قم: دفتر انتشارات اسلامي، بي تا، نرم افزار وهابيت شناسي.
٣٥. \_\_\_\_\_: **التوسل مفهومه و اقسام التوسل او الاستغاثة بالارواح المقدسة و حكمه**، بيروت: دارالاسلامية، چاپ اول، بي تا.
٣٦. سبكي، تقى الدين: **شفاء السقام في زياره خير الانام**، چاپ چهارم، ١٤١٩ق.
٣٧. سمرقندى، ابوليث نصر بن محمد بن ابراهيم: **تفسير السمرقندى**، بيروت: دارالفكر، ١٣٨٢ق.
٣٨. سيوطى، جلال الدين: **الدر المنثور فى التفسير المنثور**، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بي تا.
٣٩. \_\_\_\_\_: **الدر المنثور فى التفسير بالمأثور**، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى، ١٤٠٤ق.
٤٠. شافعى الصغير: **نهاية المحتاج الى شرح المنهاج**، بيروت: دار احياء التراث العربى، چاپ سوم، ١٤١٣ق.
٤١. شوكانى، محمد بن على: **نيل الأوطار**، بيروت: دار الجيل، ١٩٧٣م.
٤٢. طبراني، سليمان: **الدعاء**، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٣ق.
٤٣. \_\_\_\_\_: **المعجم الصغير**، بيروت: دار الكتب العلمية، بي تا.
٤٤. \_\_\_\_\_: **المعجم الكبير**، تحقيق: حمدى عبدالحميد سلفى، بيروت: دار احياء التراث العربى، چاپ دوم، بي تا.
٤٥. طيب، سيد عبدالحسين: **اطيب البيان**، تهران: انتشارات اسلام، چاپ دوم، ١٣٧٨ش.
٤٦. قرطبي، محمد بن احمد: **الجامع لإحكام القرآن**، تصحيح: احمد عبدالعليم بردونى، بيروت: دار احياء التراث العربى، بي تا.
٤٧. قندوزى، سليمان بن ابراهيم: **ينابيع المودة لدوى القربى**، بيروت: دار الاسوه للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٤٨. مراغى، احمد بن مصطفى: **تفسير مراغى**، بيروت: دار احياء التراث العربى، بي تا.
٤٩. مقرئى، تقى الدين احمد بن على: **امتناع الاسماع**، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٥٠. \_\_\_\_\_: **امتناع الاسماع**، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، ١٤٢٠ق.

۵۱. مبدی، احمد بن ابی سعد: **كشف الأسرار و عدة الأبرار**، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش.
۵۲. نسایی، احمد بن شعیب: **السنن الکبری**، تحقیق: عبدالغفار سلیمان بنداری، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۵۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج: **صحیح مسلم**، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۵۴. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد: **تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان**، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۵۵. واقدی، محمد بن عمر: **فتوح الشام**، بیروت: دار الجیل، بی تا.
۵۶. هیثمی، علی بن ابی بکر: **مجمع الزوائد**، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.





پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر ◊ سال سوم ◊ شماره ۱۲ ◊ زمستان ۱۳۹۲  
صفحات: ۱۲۱-۱۴۰ ◊ تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۸/۲۲ ◊ تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۲/۱۴



## علل گسترش دعوت محمد بن عبدالوهاب

پیام عبدالملکی\*

### چکیده

جهان اسلام سال‌هاست که شاهد جریانی به اصطلاح سلفی به نام وهابیت است که سراسر سرزمین وحی را در بر گرفته است. تفکر وهابیت تأثیر فراوانی در منطقه و جهان اسلام داشته است. یکی از مباحثی که در مطالعه جریان‌ات مختلف نقش به‌سزایی دارد، روشن شدن علل رشد و توسعه آنهاست. در این زمینه قصد داریم با توجه به مدارک تاریخی به بررسی علل گسترش این پدیده نوظهور بپردازیم.

کلیدواژگان: وهابیت، محمد بن عبدالوهاب، آل سعود، استعمار.

---

\* پژوهشگر مؤسسه تحقیقاتی دارالاعلام لمدرسة اهل‌البیت (علیهم‌السلام) و سطح ۳ کلام (گرایش وهابیت)، مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام).

## ◆ مقدمه

قرن‌ها قبل ابن تیمیه عقیده پیروی از سلف را ابراز کرد، ولی راه به جایی نبرد و حتی پس از مدتی کوتاه - و بعد از مرگ چند تن از شاگردانش - به دست فراموشی سپرده شد. بعد از قرن‌ها محمد بن عبدالوهاب همان افکار را زنده کرد و توانست آن را در شبه جزیره گسترش دهد. سخنان محمد بن عبدالوهاب، دقیقاً همان بود که قبلاً ابن تیمیه اظهار داشته بود. ابن تیمیه همیشه با مخالفت شدید علما و مردم، مواجه بود و هیچ‌گاه نتوانست افکار و عقاید خود را عملی سازد. برای مثال برای او ممکن نشد قبور بزرگان دین را ویران سازد و مشرکین (مسلمین دوران خود) را به قتل برساند، اما بر خلاف او، شیخ محمد بن عبدالوهاب در نجد با عواملی که مانع دعوت او شود، مواجه نگردید و پیروان متعصبی پیدا کرد و افکار و عقاید خود را به دست آنان، جامه عمل پوشانید و به ویرانی قبور پرداخت و با عقاید مردم آشکارا مبارزه کرد.

محمد بن عبدالوهاب چیزی به افکار ابن تیمیه اضافه یا کم نکرد و در واقع فکر، همان فکر است، اما نتایج متفاوت است. حال سؤال این است که چرا دعوت محمد بن عبدالوهاب - با اینکه همان عقاید ابن تیمیه را تبلیغ می‌کرد - در آن منطقه منتشر شد و هم اکنون این عقاید به صورت آیین رسمی در آمده است؟ این سؤال را می‌توان با دلایل گوناگون مورد بحث و بررسی قرار داد.

باید تاریخ وهابیت را به چند دوره تقسیم کرد: الف) دوران تأسیس؛ ب) دوران انحطاط؛ ج) دوران گسترش.

در دوران اول و سوم این جریان با استفاده از عوامل مختلف - سیاسی و اجتماعی و... - توانست پیشرفت‌های به‌سزایی داشته باشد، اما در دوره دوم بیشتر به سوی زوال و انحطاط گرایید. البته علل گسترش وهابیت در دوره‌های اول و سوم نیز متفاوت است که در این مقاله با سیری در این سه دوران، مهم‌ترین علل پیشرفت دعوت محمد بن عبدالوهاب را بررسی می‌کنیم. همان‌طور که گفته شد، برخی از علل مربوط به دوران بعد از محمد بن عبدالوهاب است، اما چون نقش به‌سزایی در گسترش دعوت او داشته‌اند، بایستی به آنها پرداخته شود.

## ♦ بخش اول: عوامل سیاسی

### ۱. حمایت آل سعود

محمد بن عبدالوهاب پایه کار خود را بر بهره‌گیری از شمشیر، تطمیع و حاکمان وقت گذاشت؛ زیرا با تجربه‌اش از بصره و مدینه و سایر نقاط که او را به سبب افکار انحرافی‌اش از شهر بیرون کردند و حتی گاه قصد کشتن او را کرده بودند، فهمید از طریق تبلیغات زبانی هرگز کار او پیش نمی‌رود و باید راه دیگری در پیش بگیرد. محمد بن عبدالوهاب نه از نظر علمی و نه از نظر اخلاقی، شخصیتی جذاب نبود که مردم را به سوی خود جذب کند. آنچه زمینه‌های گسترش مکتب وهابیت را فراهم آورد زور و اجبار بود. هیچ فرازی از تاریخ وهابیت را نمی‌توان یافت که این مکتب بدون زور و ثروت توانسته باشد بر قلمرو اقتدار خود بیفزاید. از این رو مکتب وهابیت را باید مکتب شمشیر نامید.<sup>۱</sup>

به گفته همگان، مهم‌ترین علت پیشرفت دعوت محمد بن عبدالوهاب را می‌توان اتحاد او با امیر درعیه دانست. محمد بن سعود اولین شخص از خاندان سعودی بود که پیمان همکاری با محمد بن عبدالوهاب بست. پس از اتحاد شیخ محمد با امیر درعیه، او با پشتیبانی قوای قهریه و پشتوانه مالی آل سعود و توسل به زور توانست وهابیت را در سراسر نجد گسترش دهد و سپس بر حجاز مسلط شود.<sup>۲</sup>

ابن سعود در آغاز بر شهرها و واحه‌های اطراف قلمرو خویش هجوم برد و با تمسک به نشر مذهب وهابیت، بیابان‌نشینان را نیز آماج حملات خود ساخت. ابن عبدالوهاب برای تسلط بر ریاض که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، دهام بن دواس، امیر آنجا را به اطاعت خواند، ولی دهام نپذیرفت و بین آنان جنگ‌هایی معروف به شیب و العبید سر گرفت. ولی سرانجام در ۱۱۶۷ق/۱۷۵۳م، دهام که از پیکار خسته شده بود از

۱. علیزاده موسوی، مهدی، *سلفی‌گری و وهابیت*، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. ابن‌غنام، حسین، *تاریخ نجد*، ص ۸۷؛ سبحانی، جعفر، *وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی*، ص ۳۷.

ابن سعود صلح خواست و محمد بن عبدالوهاب نماینده‌ای برای تبلیغ مذهب وهابیت به آنجا روانه ساخت.<sup>۱</sup> به این ترتیب روز به روز مناطق بیشتری را به تصرف درآوردند. در زمان عبدالعزیز پیشرفت بیشتری داشتند و توانستند قبایل و مناطق بیشتری را به تسلط درآورند. ابن بشر در تشریح وقایع سال‌های ۱۱۶۱ به بعد،<sup>۲</sup> بیان می‌کند که عبدالعزیز، قبیله‌ها و طوایف مختلف را درهم می‌شکست و آنها را فرمانبردار می‌ساخت. نیروی وهابیان روزبه‌روز رو به فزونی نهاد و حملات خود را برای تسخیر سراسر نجد و سایر سرزمین‌های شبه جزیره بیشتر می‌کردند. این حملات طوری بود که هر کس اطاعت آنان را قبول می‌کرد در امان بود و گرنه کشته می‌شد. تا اینکه همه جا را قبضه کردند و افراد مخالف را به جرم شرک و... کشتند. همین امر موجب رعب و وحشت عمومی شده بود و کسی جرئت مخالفت نداشت. در ادامه به جنایات و کشتارهای آنان در شهرهای مختلف اشاره می‌شود.

به این ترتیب محمد بن عبدالوهاب در دوره اول، با استفاده از قدرت آل سعود موفق شد که بر بسیاری از مناطق پیروز شود و آیین و فکر خود را با استفاده از قوه قهریه به ظهور برساند.

## ۲. شرایط جهان اسلام

طرح آرای محمد بن عبدالوهاب در شرایطی رخ داد که جهان اسلام از چهار سو مورد هجوم استعمارگران بود. در دوران محمد بن عبدالوهاب مسلمین تحت فشار بودند و ثبات سیاسی در جهان اسلام برقرار نبود، زیرا انگلیسی‌ها بخش عظیمی از هند را از دست مسلمان‌ها خارج کرده بودند و فرانسوی‌ها مصر و سوریه... را اشغال کرده و به امپراطوری اسلامی عثمانی چنگ و دندان نشان می‌دادند و روس‌های تزاری با حملات مکرر به ایران و عثمانی در صدد افزایش قلمرو خود بودند و حتی آمریکایی‌ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا داشتند.

۱. ابن غنام، حسین، پیشین، ص ۹۸، ۹۷ و ۱۰۷.

۲. ابن بشر، عثمان، عنوان *المجد فی تاریخ نجد*، ج ۱، ص ۵۳.

در چنین شرایطی که مسلمانان بیش از هر زمان دیگری به اتحاد برای مقابله با استعمارگران روس و انگلیس و فرانسه و... نیاز داشتند، محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را به دلیل شفاعت خواهی و توسل و زیارت قبور اولیاء الله متهم به شرک و کفر کرده و ریختن خون مسلمانان را واجب می دانست.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، جامعه عربستان نیز به علت هجوم دولت عثمانی و ضعف آنها در اداره آنها، از هم پاشیده شده بود و حکومتی مقتدر و مستقل در آن حاکم نبود. گاه گاهی در گوشه‌ای شخصی به پا می‌خاست و ادعای حکومت می‌کرد و لذا در هر منطقه شخص یا قبیله‌ای به قدرت رسیده بود و حکومت می‌کرد.

در ابتدای قرن ۱۲ق آل معمر در العیننه، آل سعود در درعیه، آل دواس در ریاض، بنی‌خالد در احساء، آل‌هزار در نجران، آل‌علی در حائل، آل‌حجیلان در قصیم و آل‌شیب در شمال نجد امارت داشتند و به صورت مقطعی به زد و خورد با یکدیگر مشغول بودند؛ به طوری که همین عامل سبب شده بود تا امارت‌های آنها عموماً ثبات و استقرار نداشته باشد.

در کتاب تقاریر نجد آمده است:

بخش‌های وسیعی از شبه جزیره عربستان، بیابانی و سخت کم آب بود و توزیع ناهماهنگ جمعیت، اعمال حاکمیت بر اتباع را برای دولت عثمانی - که خود را حاکم سرزمین‌های عربی می‌دانست - به وضع ناپیوسته و گسیخته‌ای در آورده بود. چنین وضعی در مناطق گوناگون نجد که یکی از نقاط کور در حوزه حاکمیتی دولت ترکان عثمانی بود، شرایط مناسبی برای هر گونه فعالیت حکام، شیوخ و امرای قبایل پدید می‌آورد. بی‌سبب نیست که در سال‌های منتهی به تولد شیخ محمد بن عبدالوهاب و تا اواسط دوره برآمدن خاندان سعود، تحت امارت امیر عبدالعزیز اول، مجموعه‌ای از درگیری‌ها و نبردهای شدید میان قبایل نجد و پیرامون آن جریان داشت. برای

۱. سبحانی، جعفر، پیشین، ص ۲۴.

مثال، نبرد میان امارت درعیه با همسایه خود ریاض، به صورت متوالی ۲۸ سال تداوم داشت.<sup>۱</sup>

به‌همین دلیل محمد بن عبدالوهاب - قبل از اتحاد با آل‌سعود - به شهرهای مختلفی رفت و هر جا که می‌رفت، برخوردی متفاوت با جای دیگر با او می‌کردند. گاه حاکم یک شهر او را بیرون می‌کرد و حاکم شهر دیگر او را می‌پذیرفت.<sup>۲</sup> بنابراین ساخت سیاسی نجد در موفقیت محمد بن عبدالوهاب نقش به‌سزایی داشت؛ چرا که نجد در آن زمان زیر نظر هیچ حکومتی نبود و مردم زندگی قبیله‌ای داشتند و تابع امیر یا شیخ خود بودند و هر کسی را که شیخ و امیر می‌پذیرفت، مردم هم پذیرای او بودند. در این ناپهنجاری سیاسی که حکومت متمرکزی در عربستان وجود نداشت، با بیعت کردن محمد بن سعود (امیر درعیه) و محمد بن عبدالوهاب، پشتوانه نظامی آرا و اندیشه‌های وهابیون مهیا گردید و شیخ محمد با همدستی ابن‌سعود توانست مردم را با خود همراه کند و برنامه خود را عملی سازد و با استفاده از قدرت آل‌سعود آن را انتشار دهد. آنها به هر جا که می‌خواستند، حمله می‌بردند و با کشتار و شرارت فراوان آنجا را تصرف می‌کردند و در مدت کوتاهی توانستند گستره حکومت سعودی را روزبه‌روز بیشتر کنند.

بی‌شک اگر جهان اسلام دارای امپراطوری قوی و عربستان نیز دارای حکومتی متمرکز و مقتدر بود، کار محمد بن عبدالوهاب به جایی نمی‌رسید.

### ۳. حمایت استعمار

کشورهای اسلامی به‌دلیل موقعیت استراتژیک خود در منطقه، همواره مورد طمع کشورهای غربی بوده‌اند و همواره استعمارگران با ایجاد تفرقه بین گروه‌های مختلف مسلمانان، آنان را رو در روی هم قرار داده و با ایجاد تفرقه و درگیری‌های خونبار در میان مسلمانان در پی رسیدن به اهداف استعماری‌شان بوده‌اند.

۱. موجانی، سید علی، *تقاریر نجد*، ص ۵.

۲. ابن‌غنام، حسین، پیشین، ص ۸۳-۸۴.

با توجه به شرایط جهان اسلام در آن دوران که استعمارگران غربی با چنگ و دندان به سوی کشورهای مسلمان هجوم آورده بودند، فرقه‌ای نوظهور و متعصب، مسلمانان را بیش از پیش به جان هم انداخت و سرگرم زد و خوردهای داخلی کرد.<sup>۱</sup> برخی معتقدند این فرقه از همان ابتدا ساخته و پرداخته استعمار انگلستان بوده و پیش از دعوت محمد بن عبدالوهاب، انگلستان هدایت این جریان انحرافی را در دست داشته است، اما عده‌ای دیگر این نظریه را مخالف شواهد تاریخی می‌دانند.

پس از آغاز دعوت محمد بن عبدالوهاب و رشد این فرقه بر اثر مشکلات داخلی (برخورد قبایل مختلف با یکدیگر)، قدرت دولت عثمانی و...، این جریان دو بار به طور کلی برچیده شد و هیچ اثری از آن باقی نماند. شرح مفصل آن وقایع در کتب تاریخی ذکر شده است.<sup>۲</sup>

پس از شکست آل سعود از آل رشید در دوره دوم، عبدالرحمن بن فیصل همراه پسرش عبدالعزیز به کویت گریختند.<sup>۳</sup>

استعمارگر پیر، انگلستان، همیشه به دنبال فرصتی برای ایجاد اختلاف در جوامع اسلامی بوده و همواره از جریانات منحرف و موثر حمایت کرده است. از این رو چون آل رشید تحت سلطه دولت عثمانی بود، دولت بریتانیا از این فرصت به خوبی بهره جست و از بقایای آل سعود حمایت کرد و با تقویت آل سعود، به منظور مقابله با دولت عثمانی و ایجاد پایگاهی برای خود، آنان را پرورش داد.

پس از آنکه مبارک به سال ۱۸۹۶م در کویت به حکومت رسید، عبدالعزیز با واسطه او به انگلیسی‌ها نزدیک شد. آنان عبدالعزیز را برای رسیدن به اهداف خود مناسب دیدند. مبارک که در فکر توسعه قلمرو حکومت خود بود، با عبدالعزیز به آل رشید حمله کردند، ولی شکست سنگینی خوردند و اگر حمایت انگلیسی‌ها نبود، ممکن بود آل رشید کویت را تصرف کنند و این خود دلیل بر قدرت آل رشید و حمایت عثمانی‌ها از آنان است. عبدالعزیز فهمید که بدون قدرت انگلیس نمی‌تواند کاری از

۱. سبحانی، جعفر، پیشین، ص ۳۴.

۲. ر.ک: ابن غنام، حسین، پیشین؛ ابن بشر، عثمان، پیشین.

۳. سمحان، فیصل، معركة الصریف بین المصادر التاريخية و الروایات الشفهية، ص ۱۷.

پیش ببرد. عبدالعزیز با حمایت انگلیسی‌ها به ریاض حمله کرد و حاکم آنجا را کشت و قدرت را به دست گرفت و دوره‌ای دیگر از حکومت آل سعود را دوباره پایه‌ریزی کرد.<sup>۱</sup> با گسترش روابط میان انگلستان و عبدالعزیز، کمک‌های مالی و نظامی و مشاوره‌ای به وی نیز بیشتر شد. از آن پس، انگلستان ماهیانه مبلغ پنج هزار پوند به دولت عربستان سعودی کمک می‌کرد.<sup>۲</sup> انگلستان مشاور نظامی و سیاسی قدرتمندی را به نام هنری ویلیام شکسپیر نزد عبدالعزیز فرستاد.

شکسپیر در نامه‌ای به سازمان اطلاعات انگلستان، عبدالعزیز را فردی کاملاً مناسب برای پیگیری هدف‌های انگلستان در شبه جزیره معرفی و با صراحت اعلام می‌کند که عبدالعزیز مایل است پرچم بریتانیا را به جای پرچم عثمانی‌ها بر سواحل خلیج به اهتزاز درآید!<sup>۳</sup>

سپاه عبدالعزیز با توصیه‌ها و کمک‌های مالی و تسلیحاتی شکسپیر توانست بر آل رشید پیروز شود. ارتباط شکسپیر با آل سعود به حدی بود که حتی خود او نیز در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و سرانجام در جنگ با آل رشید کشته شد.<sup>۴</sup>

پس از شکسپیر شخصی به نام هاری سنت جان بریجر فیلیبی جایگزین او شد. فیلیبی در سال ۱۹۱۸م فعالیت خود را رسماً در کنار عبدالعزیز آغاز کرد. فیلیبی درباره روابطش با عبدالعزیز می‌گوید: «سی‌وشش سال با عبدالعزیز آشنا بودم که این نصف زندگی وی است و در ۲۳ سال اخیر، همیشه با او بودم و ارتباط ما هیچ‌گاه قطع نشد».<sup>۵</sup>

حامد الگار می‌گوید این ارتباط در زمان جنگ جهانی اول به اوج خود رسید و در سال ۱۳۳۳ق و اوایل جنگ جهانی اول، بین عبدالعزیز و انگلستان قرارداد صلحی

۱. احمد علی، آل سعود، ص ۱۰۷.

۲. الگار، حامد، وهابی‌گری، ص ۳۹.

۳. سجلات وزارة الخارجية البريطانية، ص ۳۷۱-۱۲۴۹ (برگرفته از کتاب علیزاده موسوی، مهدی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۵).

۴. زرکلی، خیرالدین، شبه جزیره فی عهد الملك عبدالعزیز، ج ۱، ص ۲۸۲.

۵. محمد علی سعید، بریتانیا و ابن سعود: العلاقات السياسية وتأثيرها على المشكلة الفلسطينية، ص ۳۸-۴۳.



برقرار شد. در این توافقنامه مقرر شد که ابن سعود بر سرزمین‌های حمایت شده بریتانیا در شبه جزیره عربستان تنازد، امتیازی در نجد به دشمنان انگلیس ندهد، جانشین خود را از میان دشمنان آن برگزیند، سیاست خارجی خود را با انگلستان هماهنگ سازد، درباره آن با این کشور به توافق برسد و در برابر، انگلستان هر ماه شصت هزار لیره به ابن سعود پرداخت کند.<sup>۱</sup> انگلیسی‌ها برای پیشبرد منافع خود در خاورمیانه بذل و بخشش فراوان کردند و به افراد مورد نیاز خود لقب‌هایی دادند. برای مثال به عبدالعزیز لقب «شوالیه فرقه باث» داده شد.<sup>۲</sup>

الگار می‌گوید: عبدالعزیز با حمایت انگلیسی‌ها توانست با استفاده از گروه اخوان، روز به روز بر قلمرو خود بیفزاید. او با قساوت تمام مردم مناطق مختلف را می‌کشت. گفته شده وقتی به شهرهای طائف و بریده و... حمله کردند، حدود چهل هزار نفر را گردن زدند و دست و پای سی‌وپنج هزار را قطع کردند. آنان در سال ۱۳۴۴ ق مکه و مدینه را به تصرف درآوردند و در نهایت با اجرای معتقدات وهابیت، چهره این شهر تغییر پیدا کرد.<sup>۳</sup> به این ترتیب روز به روز بر قدرت آنان افزوده شد.

پس از اینکه وهابیون به استخراج نفت و ثروت‌اندوزی پرداختند، بیشتر به سمت آمریکا متمایل شدند و کار به جایی رسید که عربستان یکی از پایگاه‌های آمریکا در منطقه گشت و آل سعود به قدرت آمریکا متکی شد. در نتیجه، موفقیت وهابیون در دوره‌های بعدی، بی‌شک مرهون کمک‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت انگلستان و آمریکاست. آل سعود از بدو تشکیل تا به حال، به خوبی نیاز به استعمار را برای پیشبرد اهداف خود درک کرده است؛ زیرا با آن اعتقادات و شیوه به دور از حقانیت وهابیون، مورد حمایت هیچ مسلمانی قرار نمی‌گرفت و همواره مطرود بود.

۱. لنچافسکی، زرژ، تاریخ خاورمیانه، ص ۴۳۶؛ فرهنگستان علوم شوروی، تاریخ معاصر کشورهای عربی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲. الگار، حامد، پیشین، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۴۱.

## ◆ بخش دوم: عوامل اجتماعی

### ۱. خشونت و رعب و وحشت

همان‌طور که قبلاً گفته شد، محمد بن عبدالوهاب نه از نظر علمی و نه از نظر اخلاقی شخصیتی جذاب نبود که مردم را به سوی خود جذب کند. آنچه زمینه‌های گسترش مکتب وهابیت را فراهم آورد، زور و اجبار بود. هیچ بخشی از تاریخ وهابیت را نمی‌توان یافت که این مکتب بدون استفاده از زور و ثروت توانسته باشد بر قلمرو اقتدار خود بیافزاید، از این رو مکتب وهابیت را باید مکتب شمشیر نامید.<sup>۱</sup>

محور تعالیم محمد بن عبدالوهاب، مسئله شرک بود. او سعی می‌کرد از آن به‌عنوان حرب‌ای علیه مسلمانان غیر وهابی (کسانی که غیراعتقاد او را داشتند) استفاده کند، تمام اعمال آنها را شرک‌آلود جلوه دهد و بر همین اساس همه مسلمانانی را که تابع عقاید وهابیت نمی‌شدند، مشرک می‌خواند. بر اثر تعالیم او عده‌ای که حرف‌های او را پذیرفته بودند و با جمود ذهنی و فکری شدید علاوه بر شیعیان، سایر مسلمانان غیر حنبلی و غیر وهابی را نیز مشرک می‌دانستند، ریختن خون آنان را مباح و غارت اموالشان و به اسارت گرفتن زنان و کودکانشان را جایز شمردند. آنان به بهانه جهاد و بدعت‌زدایی از دامن اسلام، خود را به آب و آتش می‌زدند. در واقع شعار بدعت‌زدایی و مبارزه با کفر و شرک عوام‌الناس را پیرامون محمد بن عبدالوهاب و آل سعود گردآورد و کاربرد جنگ اعتقادی بود که با توجه به دیگر زمینه‌ها باعث بسط و گسترش وهابیت شد.

خشونت فوق‌العاده وهابی‌های افراطی، چیزی نیست که بر کسی پوشیده و پنهان باشد. کشتاری که وهابیان در طول عمر خود از مسلمانان - نه کفار حربی! - کرده‌اند، بسیار وحشتناک است. در کتاب‌های خود وهابیون می‌توان این جنگ‌جویی‌ها، وحشی‌گری‌ها، غارت‌ها و تعدی‌گری‌ها را تحت عنوان مبارزه با بدعت‌ها و... مشاهده کرد. در کتاب تاریخ نجد ابن‌غنام<sup>۲</sup> و ابن‌بشر<sup>۳</sup> این وقایع به ثبت رسیده‌اند.

۱. علیزاده موسوی، سید مهدی، پیشین، ص ۳۱۴.

۲. ر.ک: ابن‌غنام، حسین، پیشین، ص ۹۵-۱۳۸.

۳. ر.ک: ابن‌بشر، عثمان، پیشین، ج ۱، ص ۳۳-۱۰۱.

وهابیان به سرکردگی آل سعود علاوه بر تخریب خانه‌های ائمه علیهم‌السلام و اصحاب و مساجد بسیار، جنایات فجیعی را به بار آوردند. در حملات وهابی‌ها به مدینه، بسیاری از اسناد موثق تاریخی و عکس‌ها نابود گردید و آنان کتابخانه اسلامی و تاریخی - علمی مدینه را که یکی از گران‌بهارترین کتابخانه‌های جهان بود، به آتش کشیدند.<sup>۱</sup> این فرقه علاوه بر ویرانی‌های بی‌شماری که برجای گذاشت، بسیاری از مردم بی‌گناه را از دم تیغ گذراند. از جمله فجایع آنان حمله به کربلا، طائف، بحرین و... و کشتار چندین هزار تن از مردم بی‌گناه بوده است. ابن‌بشر می‌گوید در سال ۱۲۱۶ ق در بحرین و کربلا چهارهزار نفر به قتل رسیدند.<sup>۲</sup> ابن‌بشر در مورد حمله به کربلا می‌گوید: «مسلمانان (وهابیان) دیوارها را ویران کردند و به زور داخل شهر شدند و بیشتر مردم را در بازارها و خانه‌ها کشتند و قبه بالای قبر حسین را ویران کردند و... نزدیک دو هزار نفر را کشتند».<sup>۳</sup>

این قبیل فجایع، رعب و وحشت زیادی در میان مردم نقاط مختلف پدید آورده بود. چنان وحشتی ایجاد شده بود که حتی برادرش که مخالف وی بود، از شهر خود فرار کرد تا در چنگال دژخیمان او گرفتار نشود. بسیاری از مناطق بدون هیچ مقابله‌ای، تسلیم آنان می‌گشتند؛ از جمله مردم مکه بعد از شنیدن حمله وهابیون به طائف، بدون درگیری تسلیم آنان شدند.<sup>۴</sup> این‌گونه رعب‌آفرینی‌ها یکی از عوامل موثر در پیشرفت این جریان انحرافی بوده است.

## ۲. تحریک و تطمیع مردم

پیروان شیخ محمد با شیوه‌های مختلف از قدرت مردم استفاده کردند؛ از جمله با ایجاد انگیزه‌های مالی، قدرت، شهرت و... مردم را برای تأمین خواسته‌های خود تحریک می‌کردند.

۱. سعید، ناصر، *از کجا تا به کجا خاندان سعودی را بشناسیم*، ص ۴۸.

۲. ابن‌بشر، عثمان، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۶۰.

پیروان محمد بن عبدالوهاب و یارانش او را شیخ الاسلام نامیدند. تا به دیگران وانمود کنند برای او مثل و مانندی در تاریخ اسلام دیده نشده است. او را مرادی بی‌بدیل معرفی کردند و لذا مردم برای او جایگاه والایی قائل شدند و از فرامین او اطاعت کردند.

محمد بن عبدالوهاب از شعارهای مذهبی در جنگ با مخالفان بهره برد. در این روش مرموزانه، تمام اختلافات و درگیری‌ها، رنگ مذهبی به خود گرفت و در نتیجه مسلمانان و پیروان فرقه‌های اسلامی، فعالیت در این درگیری‌ها و دامن زدن به این اختلافات را به قصد قربت انجام می‌دادند و فریضه دینی می‌پنداشتند و با احساس رضایت از رفتار خود غریزه معنوی خود را هم ارضا می‌کردند.

ابن عبدالوهاب با نسبت دادن کفر و شرک و بدعت به مسلمانان، به قتل و غارت آنان پرداخت. وهابیان با دستاویز قرار دادن عقاید باطل برخی و نیز دروغ‌پراکنی در مورد مذاهب مختلف - بالأخص شیعیان - مردمان نجد را به جهاد بر می‌انگیختند.

علاوه بر آن، یکی از بزرگ‌ترین محرک‌ها به دست آوردن غنیمت بود. محمد بن سعود نیز با انگیزه کسب غنایم با محمد بن عبدالوهاب پیمان بست؛ زیرا یکی از شرایط او در زمان عقد قرارداد با شیخ محمد این بود که به مالیات سالیانه‌ای که از مردم می‌گیرد، کار نداشته باشد. شیخ محمد در جواب او گفت تو به غنایمی دست می‌یابی که از آن بی‌نیاز می‌شوی.<sup>۱</sup> لذا می‌توان گفت ایجاد انگیزه مالی در مردم و حاکمان قدرت‌طلب، در گسترش این دعوت نقش اساسی داشته است.

قبل از این اتحاد، اهالی درعیه وضع اقتصادی مناسبی نداشتند، ولی به اذعان ابن بشر بعد از مدتی با به دست آوردن غنائم بسیار متمول شدند. ابن بشر در این زمینه می‌گوید:

درعیه را در زمان سعود بن عبدالعزیز می‌دیدیم؛ در حالی که اهالی آنجا اموال زیاد و مردانی با سلاح‌های طلا و نقره و لباس‌های فاخر و وسایل رفاهی و... داشتند و ثروتشان قابل

۱. همان، ص ۴۲.

شمارش نبود. یک روز که من بر بلندی ایستاده بودم، می‌دیدم مردان در یک طرف و زنان در طرف دیگر بودند و طلا و نقره و سلاح و شتران و گوسفندان بسیار داشتند... و معاملات به حدی زیاد بود که فقط صدای بعت و اشریت شنیده می‌شد. دکان‌ها در سمت مشرق و مغرب واقع بودند و دارای پارچه‌ها و سلاح‌های بسیار بودند که وصف‌ناشدنی است.<sup>۱</sup>

وهابیون در حمله خود به کربلا به جواهرات و اشیای گران‌قیمتی - از جمله کوه نور نادرشاه - دست یافتند. ابن‌بشر می‌گوید:

آنها قبه قبر حسین را خراب کردند و هر چه را که اطراف آن بود، و آن پارچه مزین به زمرد و یاقوت و جواهرات را که روی قبر انداخته بودند، بردند و هر آنچه را که در شهر از سلاح و لباس و فرش و طلا و نقره و کتاب‌های گران‌قدر و... بود، تاراج کردند.<sup>۲</sup>

تمام جنگ‌های پیروان شیخ محمد با مسلمانان بوده است. در همه این جنگ‌ها آنان با شعار دعوت به توحید، به غارت و چپاول مسلمانان پرداخته‌اند. آنها هر جا که پا می‌گذاشتند، مردان را می‌کشتند، همه دارایی‌های آنان را به غارت می‌بردند و زنان آنان را به کنیزی تصاحب می‌کردند.<sup>۳</sup> صاحب کتاب *لمع الشهاب* به آمار نجومی اموال وهابی‌ها پس از این جنگ‌ها اشاره کرده است.<sup>۴</sup>

یکی دیگر از عواملی که در تحریک مردم نقش اساسی داشت، خلق و خوی بادیه‌نشینی و جنگ‌طلبی آنها و استفاده از سابقه کدورت اهالی درعیه با دیگر شهرها و قبایل بود؛ زیرا قبایل مختلف اعراب در آن زمان برای به‌دست آوردن قدرت و غنیمت همواره در حال جنگ بودند و این را یک ارزش می‌دانستند. لذا اکنون که محمد بن عبدالوهاب این ندای درونی آنها را تحریک کرده و به آن رنگ الهی و دینی داده

۱. همان، ص ۴۴.

۲. همان، ص ۲۵۷.

۳. همان، ص ۸۷.

۴. *لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب*، ص ۴۶۶.

بود، از آن استقبال بیشتری نمودند. برای درعیه همیشه با عیینه در نزاع بود و همین مطلب در اینکه محمد بن عبدالوهاب درعیه را برای شروع دعوتش انتخاب کند، اهمیت داشت.

## ۲. عدم واکنش مردمی منطقه درعیه به دعاوی محمد بن عبدالوهاب

طبق اذعان مورخان، حتی مورخان وهابی، محمد بن عبدالوهاب به هر شهری که می‌رفت، مردم او را به خاطر عقایدش بیرون می‌کردند. برای مثال ابن غنام می‌گوید<sup>۱</sup> مردم بصره او را از شهرشان بیرون کردند و به او میدان ندادند. همچنین بعد از اعلام دعوتش در حریملا، مجبور به فرار شد.

آلوسی که خود از طرفداران پروپا قرص محمد بن عبدالوهاب است، در شرح حال وی در تاریخ نجد چنین می‌نویسد:

محمد بن عبدالوهاب در شهر عیینه، از شهرهای نجد، متولد شد و فقه را طبق مذهب حنبلی در نزد پدر آموخت. او از همان کودکی چیزهایی می‌گفت که مسلمانان تا آن روز نشنیده بودند و مسائل اجماعی مردم را انکار می‌کرد. در عیینه کسی به حرف او گوش نمی‌داد و آرای او را نمی‌پذیرفت. از عیینه راهی مکه شد و از آنجا به مدینه رفت و در نزد شیخ عبدالله بن ابراهیم بن یوسف تلمذ کرد و در همین ایام بود که مصراً منکر استغاثه به قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد و از آنجا به نجد بازگشت و دوباره به قصد شام عازم بصره شد و مدتی در بصره بود و از مجلس درس شیخ محمود مجموعی استفاده کرد، اما چیزی نگذشت که به اظهار عقیده پرداخت و منکر بسیاری از ضروریات عقیدتی اهل بصره شد. مردم او را از شهر بیرون کردند. او از بصره متواری شد و پس از مدتی به شهر حریمله از بلاد نجد آمد. در زمان پدرش در نجد بود. پدر او را نصیحت کرد که دست از آرای خود بر دارد، اما او نپذیرفت، بالأخره بین او و بین

۱. ابن غنام، حسین، پیشین، ص ۸۳-۸۴.

اهالی حریمله کار به نزاع و جدال طولانی منجر شد. در همین ایام ۱۱۵۳ بود که پدرش از دنیا رفت و او با اصرار بیشتری شروع به اظهار عقیده کرد. تعداد کمی از مردم آرای او را پذیرفتند، اما اهل شهر تصمیم به قتل او گرفتند. محمد دوباره از حریمله به عینیه منتقل شد.<sup>۱</sup>

براساس گزارش‌های تاریخی، محمد بن عبدالوهاب در سرزمین‌هایی که از وجود عالمان اسلام‌شناس و متفکر و مردمانی هوشیار برخوردار بودند، موفق نبود؛ زیرا به محض اظهار عقیده، دانشمندان اسلامی - و بالتبع مردم - او را تکفیر و تفسیق می‌کردند و از شهر اخراج می‌شد.

بنابراین همان‌گونه که از کتب تاریخی بر می‌آید، در درعیه واکنش خوبی از طرف مردم گزارش نشده است. البته ممکن است دلیل آن، ترس مردم از آل سعود و حمایت آنها از شیخ محمد باشد؛ زیرا بر اساس «الناس علی دین ملوکهم» مردم درعیه نیز به امرای خود اقتدا کردند و به طرفداری از شیخ پرداختند و همین امر زمینه گسترش دعوت او را فراهم ساخت.

#### ◆ بخش سوم: عوامل فردی

##### ۱. رفتارها و فتوهای تکفیری شیخ محمد

محمد بن عبدالوهاب چیزی به عقاید ابن تیمیه نیفزود، اما بیش از ابن تیمیه شدت عمل داشت و نظرهای عام ابن تیمیه را که در زمان خودش در حد نظریه باقی مانده بود، به مرحله عمل درآورد و در این حیطة بود که دچار افراط‌گرایی‌های شدیدی شد. او به راحتی و با صراحت، مردم را تکفیر می‌کرد و حکم به قتل آنها می‌داد. با رجوع به کتاب‌های شیخ - به جز نامه‌اش به اهل قصیم که خود را در آن تبرئه کرده است -

۱. آلوسی، محمود، تاریخ نجد، ص ۱۰۶.

آثار تکفیر نمایان می‌گردد. او می‌گوید: «کفر و شرک افراد این زمان بیشتر از مشرکانی است که پیامبر با آنان به قتال پرداخت»<sup>۱</sup>.  
در جای دیگر می‌گوید:

ما تکفیر نمی‌کنیم، مگر کسی را که دعوت حق ما به او رسیده  
و برهان و دلیل بر او واضح شده و حجت بر او قائم شده است، ولی  
او از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می‌ورزد؛ همانند غالب  
کسانی که ما امروزه با آنان می‌جنگیم.<sup>۲</sup>

او در جای دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است.<sup>۳</sup>  
اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر شهر و کشوری که داخل در اطاعت و  
دعوت او نشود. در زمره بلاد مشرکین به حساب می‌آید و هیچ جایی را استثنا نکرده  
است.<sup>۴</sup>

از تکفیرها و نسبت‌دادن‌های شرک او می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

### الف) تکفیر کردن علمای عارض (از حوالی نجد)

محمد بن عبدالوهاب در این باره می‌گوید:

هر کس از علمای منطقه عارض گمان کند که معنای لا إله إلا  
الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این شناخته یا گمان کند  
که احدی از مشایخ این معنی را فهمیده‌اند، دروغ و افترا بسته و امر  
را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی مدح کرده که در  
او نیست.<sup>۵</sup>

او با این اعتقادش بر این است که تمام مردم حتی علمای عصر او و قبل از آنها،  
همگی مشرک یا کافرند.

۱. عاصمی، عبدالرحمن، الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. همان، ص ۲۳۴.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۴۳.

۴. همان، ص ۱۲، ۶۴، ۷۵، ۷۷ و ۸۶.

۵. همان، ص ۵۱.



### ب) نسبت شرک دادن به علما و اشخاص مختلف

او درباره علمای اسلام و مشایخ و استادان خود می‌گوید: «آنان بین دین محمد و دین عمرو بن لحنی را که آن را برای عرب وضع کرد، تمییز نداده‌اند، بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است».<sup>۱</sup> و در بخشی دیگر می‌گوید: «اما ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق، اینان دشنام‌دهنده توحیدند!... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک‌تر است».<sup>۲</sup>

این در حالی است که خود محمد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز از حنابله و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم بوده است. در جای دیگر درباره او می‌گوید: «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام بیرون کرده است».<sup>۳</sup> او ابن عربی را تکفیر و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده و گفته هر کس در کفر او شک داشته باشد نیز کافر است.<sup>۴</sup>

### ج) تکفیر اهالی برخی مناطق

۱. تکفیر اهل مکه: او در مورد اهل مکه می‌گوید:

دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خدا - همان

دینی است که رسول خدا مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.<sup>۵</sup>

۲. تکفیر اهالی بدو: او می‌گوید: «آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه

مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم کنند».<sup>۶</sup>

۳) تکفیر اهالی احساء: وی می‌گوید: «همانا اهالی احساء در زمان خودش بت‌ها

را می‌پرستیدند».<sup>۷</sup>

۱. همان.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۲۵.

۵. همان، ج ۹، ص ۵۳؛ ج ۱۰، ص ۸۶.

۶. همان، ج ۸، ص ۱۱۷-۱۱۸؛ ج ۹، ص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ ج ۱۰، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۷. همان، ج ۲، ص ۵۴.

طبق گفته بسیاری از علما این گونه اعتقادات و عملکرد محمد بن عبدالوهاب، ناشی از بی‌سوادی و عدم تسلط او بر مبانی فقهی و اعتقادی است؛ زیرا اسلام برای عرض و دماء و... اهمیت بسیار قائل شده است، ولی محمد بن عبدالوهاب به آسانی حکم به تکفیر و قتل مردم می‌داد، اما ابن تیمیه - با دارا بودن همان افکار و اعتقاد - چون با این مبانی آشنا بود، هیچ‌گاه جرئت نداشت با این شدت حکم کند.

ابوحامد غزالی می‌گوید: «و مبادرت ورزیدن به تکفیر، بر طبع کسانی که جهل بر آنان حاکم است، غلبه دارد»<sup>۱</sup>.

با مراجعه به نوشته‌های او در زمینه‌های مختلف، به همین مطلب پی می‌بریم. او نه تنها متخصص در دین و اهل خبره نبود، بلکه یا به مسائل جاهل بود یا اهل دشمنی و نیرنگ بود.

برادر او، سلیمان، در کتاب *الصواعق الالهیه* درباره او می‌گوید:

مردم امروز مبتلا به کسی شده‌اند که خود را به کتاب و سنت منسوب می‌کند و از علوم آن دو استنباط می‌کند و توجهی به گفتار مخالفان خود ندارد. اگر از او بخواهی که کلام خود را بر عالمان عرضه کند، نمی‌پذیرد، بلکه پذیرفتن قول و مفهومی را از سوی مردم لازم می‌داند و مخالفانش را کافر می‌شمرد. این در حالی است که یکی از صفات اجتهاد در او وجود ندارد، بلکه یک‌دهم یک صفت نیز در او وجود ندارد و با وجود این، کلامش در میان بسیاری از جاهلان انتشار یافته است.<sup>۲</sup>

حسن بن فرحان مالکی در مورد او می‌گوید:

با مطالعه کتاب‌های شیخ محمد پی بردم که او چندان عالم محقق و دقیقی نبوده است، به خصوص با توجه به اینکه ضعف علمی او در حدیث و تاریخ هویداست و بیش عالم مسلمان با این

۱. غزالی، ابوحامد، *فیصل التفرقه بین الاسلام والزندقه*، ص ۹۰.

۲. ابن عبدالوهاب، سلیمان، *الصواعق الالهیه*، ص ۴.

دو شکل می‌گیرد. از این رو با محکوم کردن شرک و بدعت به شدت سخت‌گیری می‌کند و به اطلاق نصوص صحیح و صریح نصوص ضعیف استناد می‌جوید و در صدور احکام کیفری صریح بر مبنای احادیث ضعیف، ساختگی یا قیاس فاسد - با وجود نیت صحیح، قدرت عبادت و همتی که کوه را از جا می‌کند - زیاده‌روی کرده است... ضوابط تکفیر را مراعات نمی‌کند.<sup>۱</sup>

این تکفیرهای متعدد و بی‌اساس منجر به فضایی بی‌ضابطه و پر از وحشت گشته بود. شیخ ابن‌الوهاب از این فضا به خوبی بهره برد و به مقاصد خود رسید.

#### ◆ نتیجه

با توجه به آنچه گفته شد، عوامل مختلفی در ایجاد و گسترش جریان انحرافی وهابیت به دست محمد بن‌الوهاب نقش داشته است. این عوامل در سه بخش سیاسی و اجتماعی و فردی مطرح شد که هر کدام خود قابلیت بحث بیشتری دارد، اما در میان این عوامل، نقش قدرت آل‌سعود و استعمار به مراتب بیش از دیگر عوامل موثر بوده است.

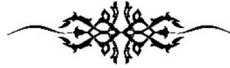
«به امید روزی که جهالت از روی زمین رخت بریندد».

۱. ابن‌فرحان، حسن، د‌عیة ولیس نبیاً، ص ۱۴۱.

## ◆ کتابنامه

۱. ابن بشر، عثمان بن عبدالله: **عنوان المجد في تاريخ النجد**، تحقيق: عبدالرحمن بن عبداللطيف بن آل شيخ، رياض: چاپ چهارم، ۱۴۰۲ق.
۲. ابن عبدالوهاب نجدی، سليمان: **الصواعق الالهية**، استانبول: المكتبة ايشيق، چاپ سوم، ۱۳۹۹ق.
۳. ابن غنام، حسين: **تاريخ نجد**، تحقيق: دکتر ناصرالدين اسد، بيروت: چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۴. ابن فرحان مالکی، حسن: **داعية وليس نبياً**، عمان- اردن: دارالرازي، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۵. احمد علي: **آل سعود**، مکه المکرمة: دارالسبيل للطباعة والنشر، ۱۹۹۴م.
۶. الگار، حامد: **وهايگري**، ترجمه: احمد نمايي، مشهد: بنياد پژوهش های اسلامي، ۱۳۷۸ش.
۷. آلوسی، محمود شکري: **تاريخ نجد**، تحقيق: محمد بهجت الاثری، بغداد: دارالوراق، ۲۰۰۷م.
۸. زرکلی، خيرالدين: **شبه جزيره في عهد الملك عبدالعزيز**، بيروت: دارالعلم للملايين، بی تا.
۹. سبحانی، جعفر: **وهايبت مباني فکري و کارنامه عملي**، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ۱۳۸۰ش.
۱۰. سعيد، ناصر: **از کجا تا به کجا خاندان سعودی را بشناسيم**، ترجمه: ابوميثم، انتشارات مؤسسه تحقيقاتی الغدير، چاپ اول، ۱۳۶۰ش.
۱۱. سمحان، فيصل: **معركة الصريف بين المصادر التاريخية والروايات الشفهية**، رياض، ۲۰۰۷م.
۱۲. عاصمی نجدی، عبدالرحمن بن محمد: **الدرر السنیه في الأجوبة النجدية**، بی جا، چاپ ششم، ۱۴۱۷ق.
۱۳. عزيزاده موسوی، سيد مهدی: **سلفی گری و وهايبت**، قم: دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۳۸۹ش.
۱۴. غزالی، ابوحامد: **فيصل التفرقة بين الاسلام والزندقة**، بيروت: دارالحکمه، ۱۴۰۷ق.
۱۵. فرهنگستان علوم شوروی: **تاريخ معاصر كشورهای عربي**، ترجمه: محمدحسين شهري، تهران: ۱۳۶۱ش.
۱۶. **لمع الشهاب في سيرة محمد بن عبدالوهاب**، تحقيق: احمد مصطفي ابوحامه، لبنان، ۱۹۶۷م.
۱۷. لنچافسکی، زرژ: **تاريخ خاورميانه**، ترجمه: هادی جزایری، تهران: ۱۳۳۷ش.
۱۸. محمد علی سعيد: **بريطانيا وابن سعود: العلاقات السياسية وتأثيرها على المشكلة الفلسطينية**، دارالجزيره للنشر.
۱۹. موجانی، سيد علی: **تقارير نجد**، قم: کتابخانه تخصصی تاريخ اسلام و ايران، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.

پژوهشنامه نقد و هایت؛ سراج منیر اسال سوم | شماره ۱۱۲ زمستان ۱۳۹۲  
صفحات: ۱۴۱-۱۵۵ | تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۸/۲۳ | تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۱/۲۴



## روش‌های برخورد محمد بن عبدالوهاب با مخالفان خود

سید علی موسوی\*

### چکیده

این مقاله با محور قرار دادن نامه‌ها و احتجاجات محمد بن عبدالوهاب، به بررسی شیوه‌های او در احتجاجات و ارتباط با مخالفان و تبلیغ عقاید خویش می‌پردازد. روش‌های عملی مانند جنگ‌ها و کشتارها و جنایت‌ها در این مقاله مد نظر نیست که آن خود بحث مفصلی را می‌طلبد، بلکه به ذکر برخوردهای به ظاهر علمی و اخلاقی او با مخالفان می‌پردازیم. وی با استفاده ابزاری از قرآن و سنت، مردم را به سمت خود می‌خواند و هرگونه مخالفی را مشرک و جنگ با او را واجب می‌دانست. تکفیر عموم مردم مسلمان زمان خود، به کاربردن تعبیرات زشت و ناروا در مورد علمای مخالف و تطبیق آیات نازل شده در شأن مشرکین بر مسلمین زمان خود از ویژگی‌های روش اوست؛ به طوری که مسلمانان زمان خود را از کفار صدر اسلام هم گمراه‌تر می‌دانست.

کلیدواژگان: محمد بن عبدالوهاب، تکفیر، احتجاجات ابن عبدالوهاب، نامه‌های ابن عبدالوهاب.

---

\* پژوهشگر مؤسسه تحقیقاتی دارالاعلام لمدرسه اهل البیت و سطح ۲ کلام، مؤسسه امام صادق (ع).  
seamoosavi@gmail.com

## ◆ مقدمه

یکی از منابع مهم در شناخت شخصیت محمد بن عبدالوهاب، رسائل و نامه‌هایی است که او به مردم، مسلمانان، علما و مخالفان خود نوشته است. وی در این نامه‌ها از عقاید خود سخن گفته یا به شبهات مطرح شده درباره خود پاسخ داده و یا با علمای مخالف بحث کرده است.

روش استدلال‌ها و احتجاجات او به خوبی در رسائلش آشکار است. در این مقاله با بررسی رسائل محمد بن عبدالوهاب، برخوردهای علمی و اخلاقی وی با مخالفان بررسی و نقد شده است.

## ◆ تفسیر به رأی قرآن کریم

محمد بن عبدالوهاب برای پیشبرد اهداف سیاسی خود در مرحله اول می‌کوشید برای تحکیم پایگاه قدرت، مسلمانان را به سمت خود جذب کند و اگر در این مرحله به هدف نمی‌رسید، وارد مرحله دوم و عملیات نظامی، کشتارها و جنایت‌ها می‌شد. با توجه به اینکه مردم نجد در زمان او همه مسلمان و به قرآن و سنت نبوی معتقد بودند، بهترین راه برای جذب آنها استفاده از اعتقادات مشترک بود. از این رو محمد بن عبدالوهاب در مناظره‌ها، نامه‌نگاری‌ها و تبلیغ‌های خود مردم را به تبعیت از قرآن و سنت فرا می‌خواند. نامه‌های زیادی

به مناطق مسلمان‌نشین می‌نوشت و آنها را به پیروی از قرآن و سنت دعوت می‌کرد: من به تمام مخالفین خود می‌گویم آنچه بر مردم واجب است، تبعیت از دستورهای پیغمبر ﷺ است و همچنین به آنها می‌گویم، کتاب‌ها در اختیار شماست. آنها را ببینید و از سخن من چیزی نپذیرید، اما هر وقت کلام رسول الله ﷺ را فهمیدید، از آن اطاعت کنید، حتی اگر با عمل اکثر مردم مخالف باشد.<sup>۱</sup>

۱. «انی أذكر لمن خالفني أن الواجب على الناس اتباع ما وصى به النبي ﷺ أمته، وأقول لهم الكتب عندكم انظروا فيها ولا تأخذوا من كلامي شيئاً لكن إذا عرفتم كلام رسول الله ﷺ الذي في كتبكم فاتبعوه و لو خالفه أكثر الناس» (ابن عبدالوهاب، محمد، مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب، القسم الخامس: الرسائل الشخصية، الرسالة الرابعة، ص ۳۲).

همان‌طور که وی تصریح می‌کند، آنچه بر مردم مسلمان واجب است، پیروی از قرآن و سنت است، لکن مسئله این است که دعوت مردمی که به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اکرم ﷺ اقرار کرده‌اند و دین اسلام را پذیرفته‌اند، به چه معناست؟ سؤال مهم اینجاست که مردمی که او سعی می‌کرد آنها را جذب کند، نه تنها مسلمان که بسیاری از آنها همانند ابن‌عبدالوهاب حنبلی مذهب بودند و فراخواندن آنان به تبعیت از قرآن و سنت با چه هدفی بود؟

حقیقتی که در پس پرده این سخنان به ظاهر زیبا وجود داشت، این است که محمد بن عبدالوهاب نمی‌توانست یک‌تنه در برابر قدرت عظیم و شمار زیادی از علمای مسلمان و حتی حنبلی‌بایستند و مردم را به پذیرش نظریات و عقاید خود فرا بخواند. تنها راه، استفاده از قرآن بود. وی می‌توانست قرآن را به نحوی مطابق با آرای خود تفسیر کند و با حربه قرآن به میان مردم برود. بنابراین مراد او از پیروی قرآن و سنت، پیروی بر اساس تفسیر و نظر خودش بود.

سؤال مهم دیگر اینکه در این بین فهم چه کسی ملاک است؟ اگر کسی عالم بود و از قرآن و سنت مطلبی خلاف ابن‌عبدالوهاب را فهمید، چه تکلیفی دارد؟ محمد بن عبدالوهاب به این سؤال اینگونه پاسخ می‌دهد:

اگر (براجماع عمل نشد) و مسئله اجتهادی بود، بر همه معلوم است که در مسائل اجتهاد مخالفت و انکار راه ندارد. پس هر کس به مذهبش در محل ولایتش عمل کند، هیچ‌کس با او مخالفت نمی‌کند.<sup>۱</sup>

ظاهراً وی این سخنان را نیز با همان هدفی که در دعوت مردم به تبعیت از قرآن و سنت دنبال می‌کرد، ایراد کرده است؛ چراکه اگر واقعاً او چنین اعتقادی در مورد مسائل اجتهادی داشت، دیگر دلیلی برای آن همه جنگ و خون‌ریزی و جنایت نمی‌یافت و هرگز دست به چنین اقداماتی نمی‌زد. او بدون پای‌بندی به این سخنان،

۱. «إن كانت مسألة اجتهاد فمعلومكم أنه لا إنكار في مسائل الاجتهاد فمن عمل بمذهبه في محل ولايته لا ينكر عليه» (همان، الرسالة السادسة، ص ۴۲).

تمام مردم زمان خود را نه تنها کافر و مشرک بلکه از مشرکین قبل از اسلام نیز بدتر می‌دانست و آن دسته از علمایی را هم که در نظر او مشرک نبودند، به ترس در برابر حاکمان متهم ساخت.<sup>۱</sup> با این وصف، چگونه محمد بن عبد الوهاب به اجتهاد علمای مخالف و تقلید مقلدینشان احترام می‌گذارد در حالی که در دوره اول حکومت آل سعود هرگونه صدای مخالفی را در نطفه خفه کردند؟ آیا می‌شود به اجتهاد عالم مخالف احترام گذاشت و در عین حال معتقد بود که علمای مخالف معنای اسلام و «لا اله الا الله» را نفهمیده‌اند؟

محمد بن عبد الوهاب می‌گوید:

من در گذشته قبل از این خیری که خداوند بر من منت نهاد، معنای «لا اله الا الله» را نمی‌دانستم و دین اسلام را نمی‌شناختم. همچنین در بین استادهاى من هیچ‌کسى نبود که معنای این جمله را بداند. پس هر کس از علمای عارض گمان کند که معنای «لا اله الا الله» یا معنای اسلام را قبل از این زمان فهمیده است یا گمان کند یکی از استادانش معنای اسلام و «لا اله الا الله» را فهمیده‌اند، دروغ گفته و افترا بسته و مردم را فریب داده است.<sup>۲</sup>

آیا معنای «لا اله الا الله» تا این حد مشکل است که تا زمان محمد بن عبد الوهاب آن خیل عظیم علمای اسلام آن را نفهمیده باشند؟ آیا می‌توان ادعا کرد که محمد بن عبد الوهاب از نظر علمی از همه علمای قبل از خود تا صدر اسلام برتر بوده و بعد از سالیان سال فقط او معنای این جمله را فهمیده است؟ آیا «لا اله الا الله» که گفتن آن اولین قدم برای ورود به اسلام است، آن‌چنان معنای دشواری دارد که احدی در طول قرون مختلف آن را نفهمیده باشد؟ این چه دینی بوده است که بنیادی‌ترین جمله آن را

۱. همان، الرسالة الرابعة، ص ۳۲.

۲. «أنا ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام قبل هذا الخير الذي من الله به. وكذلك مشايخي ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو عرف معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم عن مشايخه أن أحداً عرف ذلك فقد كذب وافتري ولبس على الناس» (همان، الرسالة الثامنة والعشرون، ص ۱۸۷).



که هر مسلمانی باید به آن ایمان و اعتقاد داشته باشد، یک معمای حل‌ناشدنی تشکیل داده که در طول قرن‌ها کسی جز محمد بن عبد الوهاب قدرت حل آن را نداشته است؟ با این وصف وی چگونه سخن از احترام به اجتهاد علمای مخالف به میان می‌آورد؛ در حالی که معتقد است هیچ‌کدام از آنها حتی معنای «لا اله الا الله» را هم نمی‌دانند؟ محمد بن عبد الوهاب با صراحت اعلام می‌کند که اهل تبرک، اهل زیارت قبور و... و همچنین بادیه‌نشینان، به‌رغم اینکه شهادتین را به زبان جاری می‌سازند و بر اساس نظر علمایشان عمل می‌کنند، اما چون طبق نظر او عمل نمی‌کنند، کفرشان از یهود و نصارا شدیدتر است: «بسیار خوب گفته یکی از سلف که کفر این افراد (اهل تبرک، استغاثه و...) از کفر یهود و نصارا شدیدتر است»<sup>۱</sup>.

این سخنان در حالی است که هیچ‌کدام از صحابه و سلف، چنین نسبت‌هایی را به اهل استغاثه و تبرک و... نداده‌اند. چرا که اگر اهل استغاثه کافر باشند و کفرشان از یهود و نصارا هم شدیدتر باشد، باید همین نسبت را به خلیفه دوم نیز بدهند و او را نیز تکفیر کنند؛ چون او در موارد متعدد از جمله در زمان قحطی نزد عباس، عموی پیامبر ﷺ، می‌رفت و او را واسطه قرار می‌داد و به او متوسل می‌شد.<sup>۲</sup>

وی همچنین در مورد بادیه‌نشینان می‌گوید: «کفر این افراد از کفر یهود به مراتب شدیدتر است. مقصودم بادیه‌نشینانی هستند که لا اله الا الله می‌گویند و به آن عمل نمی‌کنند»<sup>۳</sup>؛ حال آنکه معمولاً بادیه‌نشینان اطلاعی از احکام و مسائل دینی ندارند و این جهل، حکم را برمی‌دارد. از این‌گونه مخالفت‌های تند و در بعضی مواقع بسیار دور از ادب و شأن مسلمان با علمای مخالف، در کارنامه محمد بن عبد الوهاب بسیار دیده می‌شود که در مباحث بعدی با تفصیل بیشتر ذکر خواهد شد.

نتیجه اینکه هر عالمی در مقام استنباط از قرآن و سنت و با توجه به روش استنباطش ممکن است نظری غیر از نظر عالم دیگر اتخاذ کند. این اختلاف نظرها در

۱. «لقد أحسن من قال من السلف: إن كفر هؤلاء أغلظ من كفر اليهود والنصارى» (عاصمی، عبدالرحمن، الدرر السنیه فی الأجوبة النجدیه، ج ۳، ص ۲۵۶).

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۴۲، کتاب الاستسقاء، باب ۳، ح ۱۰۱۰.

۳. «كفر هؤلاء أغلظ من كفر اليهود بأضعاف مضاعفة أعتى البوادي» (همان، ج ۸، ص ۱۱۸).

مباحث علمی کاملاً طبیعی است و همان طور که از محمد بن عبدالوهاب نقل کردیم، در مسائل اجتهادی هر کس بنا بر حجتی که دارد، از مرجع تقلید خود کسب تکلیف می‌کند. دعوت محمد بن عبدالوهاب به قرآن و سنت، اگر به سبب دلسوزی برای دین و اعتقاد به قرآن و سنت بوده است، می‌بایست در مقام عمل به تمام اجتهادات علمای معاصر احترام می‌گذاشت و آنان را به دلیل داشتن نظر مخالف تکفیر و توهین نمی‌کرد، اما اگر دعوت به قرآن و سنت صرفاً برای تلقین نظر و برداشت خاص به مردم باشد، آن را باید استفاده ابزاری و توهین‌آمیز از قرآن و سنت تلقی کرد که این دو منبع مقدس و شریف در حد وسیله و ابزار تنزل یافته‌اند.

#### ◆ تکفیر عمومی مردم

محمد بن عبدالوهاب در بعضی از رسائلش ضابطه‌ای را برای تکفیر و نسبت دادن شرک به مردم بیان و تصریح کرده که با این ضابطه اکثر مردم زمانش کافر نبودند و مسلمان بودند.

اما در مسئله تکفیر، من کسانی را تکفیر می‌کنم که دین پیامبر را بشناسند و بعد از آن سبش کنند و مردم را از عمل به آن باز دارند و با عامل به دین دشمنی کنند. اینها کسانی هستند که من تکفیرشان می‌کنم و الحمد لله اکثر امت این گونه نیستند.<sup>۱</sup>

با این مبنا وی باید با کسانی مبارزه کند که با وجود آگاهی از دین با آن مخالفت می‌کنند، اما وی آن‌چنان به این ضابطه نیز پای‌بند نبود و در نامه‌های زیادی در مورد کفر و شرک مردم مسلمان زمانش این گونه سخن می‌گوید:

بر شما پوشیده نماند که شرک اکبر یعنی بت‌پرستی زمین را پر کرده است. عده‌ای نزد قبر پیامبر، عده‌ای نزد قبر صحابی، عده‌ای نزد قبر مردی صالح می‌روند. بعضی در مشکلات و سختی‌ها نزد آنان دعا می‌کنند و بعضی برایشان نذر و برخی قربانی می‌کنند.

۱. «و أما التكفير فأنا أكفر من عرف دين الرسول ثم بعد ما عرفه سبه ونهى الناس عنه وعادى من فعله فهذا هو الذي أكفره وأكثر الأمة ولله الحمد ليسوا كذلك» (محمد بن عبدالوهاب، پیشین، الرسالة الخامسة، ص ۳۸).

بعضی خیر دنیا و آخرت را از آنها می‌خواهند. اکنون اگر دریافتید که این اعمال همگی مانند بت‌پرستی شرک است و هر مسلمانی را از دایره اسلام خارج می‌کنند و می‌دانید که این اعمال شرک‌آلود آن‌چنان شیوع پیدا کرده که خشکی و دریا را از خود پر کرده است تا جایی که بسیاری از کسانی که از صالحین شناخته می‌شوند و شب‌ها عبادت و روزها روزه دارند نیز مرتکب این اعمال می‌شوند. پس چرا (به ما نمی‌پیوندید) و حقیقت را برای مردم افشا نمی‌کنید؟<sup>۱</sup>

روشن است کسانی که مرتکب این امور می‌شدند، همه مسلمان و در شبه جزیره عربستان عمدتاً از اهل سنت و به طور کلی این جماعت عظیمی که از دم تیغ تکفیر ابن‌عبدالوهاب گذشتند، جماعتی موحد و معتقد به قرآن و سنت نبوی بودند. این در حالی است که اهل سنت و شیعه روایات فراوانی نقل کرده‌اند که هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند و نماز بخواند و زکات بدهد، مال و جان و عرضش در امان است و تمام احکام اسلام بر او جاری می‌شود<sup>۲</sup> و نیز در حدیث معروف نبوی آمده است: «هر کس لا اله الا الله بگوید و ذرّه‌ای ایمان در قلبش باشد، از آتش جهنم خارج خواهد شد».<sup>۳</sup> اکنون ملاحظه می‌کنید که چگونه محمد بن عبدالوهاب اعمال مردم را که برخاسته از برداشت علمای آنها از قرآن و سنت است، بت‌پرستی خوانده و چگونه به اجتهاد عالم مخالف احترام گذاشته است؟!

وی در گفتاری دیگر، این امور شرک‌آمیز را اموری عمومی می‌خواند که همه مردم سرزمینش را به خود گرفتار کرده است؛<sup>۴</sup> چنان‌که در نامه‌ای خطاب به یکی از

۱. «لا یخفی علیکم ما ملأ الأرض من الشرك الأكبر عبادة الأصنام هذا يأتي إلى قبر نبي و هذا إلى قبر صحابي كالزبير وطلحة و هذا إلى قبر رجل صالح و هذا يدعو في الضراء و في غيبته و هذا ينذر له و هذا يذبح للجن، و هذا يدخل عليه من مضرة الدنيا و الآخرة، و هذا يسأله خير الدنيا و الآخرة. فإن كنتم تعرفون أن هذا من الشرك كعبادة الأصنام الذي يخرج الرجل من الإسلام، و قد ملأ البر و البحر و شاع و ذاع حتى إن كثيراً ممن يفعله يقوم الليل و يصوم النهار و ينتسب إلى الصلاح و العبادة فما بالكم لم تفشوه في الناس» (همان، الرسالة التاسعة عشرة، ص ۱۲۵).

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، پیشین، کتاب الایمان، ح ۲۵؛ کتاب العلم، باب من خص بالعلم، ح ۱۲۸.

۳. همان، باب زیادة الایمان و نقصانه، ح ۴۴.

۴. محمد بن عبدالوهاب، پیشین، الرسالة السابعة عشرة، ص ۱۱۱.

مخالفتش می‌نویسد: «اما گمان می‌کنم که تو و بسیاری از اهل زمان ما از خدایان معبود جز هبل و یغوث و یعوق و نسر و لات و عزی و منات را نمی‌شناسید».<sup>۱</sup> چگونه می‌توان ادعای «احترام به اجتهاد مخالفین» داشت و نسبت بت‌پرستی و شرک هم به آنها داد؟ آیا کسی را که شهادتین بر زبان جاری کرده، نماز خوانده و روزه گرفته است و بر اساس فرمایش پیامبر اسلام ﷺ مسلمان است و از آتش جهنم نجات خواهد یافت، به دلیل برداشت متفاوت از قرآن سنت و اعتقاد به جواز توسل و استغاثه، می‌توان به بت‌پرستی متهم کرد؟

از این‌گونه نسبت‌های به ناحق و دور از شأن مسلمان، در آثار محمد بن عبدالوهاب فراوان دیده می‌شود. همچنین تکفیر مردم مکه و مدینه به صورت جداگانه، قبیله عنزه، قبیله ظفیر، مخالفین او در درعیه و عیینه و بسیاری دیگر از مردم را که همه مسلمان و اکثرشان از اهل سنت بوده‌اند نیز در آثار او فراوان است.<sup>۲</sup>

#### ♦ توهین به علمای مخالف و تکفیرشان

علاوه بر تکفیرهای عام که از محمد بن عبدالوهاب نقل کردیم، وی در برخورد با علمای مخالف نیز همین شیوه را پی‌می‌گیرد. او با نادیده گرفتن مقام علمی و جاهت دینی علمای مخالف، آداب و اخلاق اسلامی را نیز زیر پای می‌گذرد و به آنان حمله می‌کند. وی در نامه‌ای به اهل ثرمدا، بعد از ذکر امور شرک‌آمیز به زعم خودش چون تبرک و بنا بر قبور و... می‌گوید: «اگر مویس،<sup>۳</sup> ابن اسماعیل،<sup>۴</sup> عدیلی،<sup>۵</sup> ابن عباد و تمام

۱. «و لكن أظنك و كثير من أهل الزمان ما يعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل و یغوث و یعوق و نسرا و اللات و العزی و مناة» (همان، الرسالة الخامسة والعشرون، ص ۱۶۹).

۲. عاصمی، عبدالرحمن، الدرر السنية، ج ۸، ص ۵۷؛ ج ۱۰، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۳. عبدالله المویس (۱۱۷۵ق): یکی از بزرگ‌ترین علمای اهل نجد (د/عیه و لیس نبیا، ص ۱۲۹)، قاضی، مفتی، استاد و معتمد مردم شهر حرمة بود که در سال ۱۱۷۵ بعد از حمله سعود بن عبدالعزیز، هنگام محاصره شهر از دنیا رفت (آل بسام، علماء نجد خلال ثمانية قرون، ج ۴، ص ۳۶۸؛ بکر بن عبدالله ابوزید، علماء الحنابلة، ص ۴۰۲).

۴. شیخ عبدالله بن احمد ابن اسماعیل (۱۱۹۶ق): از علمای بسیار بزرگ، قاضی و مفتی شهر عنیزه و از مخالفین محمد بن عبد الوهاب بود. (آل بسام، پیشین، ج ۵، ص ۴۸۸؛ بکر بن عبدالله ابوزید، پیشین، ص ۴۰۷).

۵. شیخ عبدالقادر بن عبدالله عدیلی (۱۱۸۰ق): قاضی، مفتی، فقیه و استاد در شهر مجمعه. (آل بسام، پیشین، ج ۳، ص ۵۳۷؛ بکر بن عبدالله ابوزید، پیشین، ص ۴۰۳).

تابعینشان این‌گونه عمل می‌کنند (تبرک و...)، پس تصریح کرده‌اید به اینکه آنها کافر و مرتدند.<sup>۱</sup> وی در ادامه همین نامه کینه و دشمنی‌اش با علمای مخالف را بیش از پیش آشکار می‌سازد و می‌گوید: «یقین دارم کفر کسی که قبه ابوطالب را عبادت می‌کند، به اندازه یک‌دهم کفر موسی و امثال موسی هم نمی‌رسد».<sup>۲</sup>

او در نامه‌ای دیگر می‌نویسد: «در مورد تابعین موسی و صالح بن عبدالله،<sup>۳</sup> مسئله این است که آیا آنها همراه اهل توحیدند؟ یا با بت‌پرستان هستند؟ جواب این است که بت‌پرستان با این افراد هستند».<sup>۴</sup>

ابن عبدالوهاب اصرار زیادی دارد بدون اینکه سخنی درباره حقیقت زیارت و توسل به میان بیاورد، همه این اعمال را عبادت غیر خدا بنامد و فردی را که چنین عملی را مرتکب می‌شود، کافر بشمارد. در اینجا نیز مراد او از «عبادت قبه ابوطالب» زیارت قبر حضرت ابوطالب علیه السلام و توسل مسلمانان به ایشان است. نکته شایان توجه این است که موسی و امثال او که محمد بن عبدالوهاب با این شدت به آنها نسبت کفر می‌دهند، همگی از علمای حنبلی مذهب و قاضی شهر و دیار خود بوده‌اند.

یکی دیگر از علمایی که محمد بن عبدالوهاب به شدت با او برخورد و تکفیرش کرده، سلیمان بن سحیم است. در مورد سلیمان بن سحیم نوشته‌اند:

شیخ سلیمان بن محمد بن احمد بن سحیم از علمایی بود که به شدت با محمد مخالفت می‌کرد و همراه پدر خود، محمد بن احمد، در مخالفت با ابن عبدالوهاب از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. سلیمان امام و مفتی و خطیب مردم معکال (یکی از روستاهای ریاض که در

۱. « فإذا كان الموييس و ابن إسماعيل و العديلي و ابن عباد و جميع أتباعهم كلهم على هذا فقد صرحتم غاية التصريح أنهم كفار مرتدون » (ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، الرسالة الثالثة، ج ۶، ص ۲۶).

۲. « أقطع أن كفر من عبد قبة أبي طالب لا يبلغ عشر كفر الموييس وأمثاله » (همان).

۳. علامه صالح بن عبدالله بن محمد بن ابوالخيل (م ۱۱۸۴ق) قاضی عنيزه و قصيم و اهل علم و فقاهاه بود (بکر بن عبدالله ابوزيد، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۳-۵۱۶).

۴. « ... في أتباع الموييس، و صالح بن عبد الله هل هم مع أهل التوحيد؟ أم هم مع الأوثان؟ بل أهل الأوثان معهم » (ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، الرسالة الحادية و الثلاثون، ص ۲۰۵).

آن ولادت یافت) بود. او با علمای شهرهای مختلف مکاتبه و سفرهای زیادی کرد تا مردم را از خطر حرکت محمد آگاه کند.<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالوهاب در مورد سلیمان بن سحیم می‌گوید: «اگر منظور تو این است که من در مقابل کسانی مانند فرزند ابن سحیم، که کفر و نفاق را اظهار می‌کنند و شمشیر بغض بر دین و کتاب خدا کشیده‌اند سکوت کنم، پس این درخواست سزاوار تو نیست». <sup>۲</sup> جالب اینجاست که محمد بن عبدالوهاب مخالفت‌های سلیمان بن سحیم را مخالفت با دین می‌داند و نظر و موضع خود را موضع رسمی دین تلقی می‌کند!

در نامه‌ای دیگر خطاب به سلیمان بن سحیم، این چنین با او سخن می‌گوید:

قبل از جواب به تو می‌گویم که تو و پدرت به کفر و شرک و نفاق تصریح کرده‌اید... تو و پدرت تا به الآن معنای شهادت لا اله الا الله را نفهمیده‌اید... تو و پدرت شبانه‌روز در راه دشمنی و عداوت با دین اسلام تلاش می‌کنید... تو مردی معاند، گمراه (با آگاهی به گمراهی خود) و کسی هستی که کفر را بر اسلام ترجیح داده‌ای.<sup>۳</sup>

ابن عبدالوهاب در نامه‌ای به عبدالله بن سحیم، از سلیمان بن سحیم با نام «عدو الله بن سحیم» یاد می‌کند.<sup>۴</sup> همچنین در یکی از مکاتباتش می‌گوید: شیطان سردسته سحیم، مویس، عریعر و ابوذر اع است<sup>۵</sup> و گاهی از مویس به عنوان «شیطان امت» نام می‌برد.<sup>۶</sup>

۱. آل بسام، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۱.

۲. «إن كان مرادك أني أسكت عمن أظهر الكفر و النفاق، و سل سيف البغض على دين الله و كتابه و رسوله مثل ولد ابن سحيم ... فهذا لا ينبغي منك» (ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، الرسالة الخمسون، ص ۳۱۹).

۳. «قبل الجواب نذكر لك أنك أنت و أبك مصرحون بالكفر و الشرك و النفاق، و ... أنت إلى الآن أنت و أبوك لا تفهمون شهادة أن لا إله إلا الله ... و أنت و أبوك مجتهدان في عداوة هذا الدين ليلا و نهارا ... أنك رجل معاند ضال على علم مختار الكفر على الإسلام» (همان، الرسالة الرابعة و الثلاثون، ص ۲۳۵).

۴. همان، الرسالة الحادية عشر، ص ۶۳.

۵. همان، الرسالة الخامسة و العشرون، ص ۱۷۲.

۶. همان، ص ۱۷۳.

همان‌طور که بیان شد، افراد مذکور همه از علمای اهل سنت و مخالف محمد بن عبد الوهاب بودند که به دلیل جایز شمردن تبرک و توسل و ساخت بنا بر قبور و مانند آن، هدف حملات سنگین محمد بن عبد الوهاب قرار می‌گرفتند. بنا بر گفته محمد بن عبد الوهاب که ذکر کردیم، وی می‌بایست به اجتهاد این علما احترام می‌گذاشت و آنها را انکار نمی‌کرد، اما دیدیم که چطور آنها را از دایره اسلام خارج می‌داند، فقط به این دلیل که بر خلاف نظر او فتوا داده‌اند! حتی در هیچ یک از نامه‌ها مشاهده نمی‌کنیم که محمد بن عبد الوهاب ابتدا دلایل طرف مقابل را ذکر کند و بحثی علمی را در نقد عالم مخالف مطرح سازد، بلکه از همان ابتدا به این اتهام که مخالف نظر او هستند، نسبت کفر و بت‌پرستی به آنها می‌دهد. او نه تنها نظر اجتهادی علمای مذکور را بر نمی‌تابد، بلکه آن را اجتهاد و تلاش برای جلوگیری و منع مردم از رسیدن به خداوند می‌داند.<sup>۱</sup>

#### ◆ تشبیه مسلمانان به مشرکان صدر اسلام

توضیح داده شد که محمد بن عبد الوهاب بر خلاف ضابطه خودش در تکفیر مردم عمل می‌کرد و در رسائل مختلف خود به صراحت عموم مسلمانان زمان خود را از دایره اسلام خارج و کافر و مشرک می‌دانست؛ اما وی به این حد از تکفیر مردم مسلمان بسنده نکرده و وارد مقایسه بین مسلمانان و مشرکان صدر اسلام می‌شود:

المشركون في زماننا أضل من الكفار في زمن رسول الله ﷺ... أن  
مشركي زماننا يدعون أناساً لا يوازنون عيسى والملائكة؛  
مشرکان زمان ما از کفار زمان رسول الله ﷺ گمراه‌ترند...  
مشرکان زمان ما مردمانی را می‌خوانند که در سطح عیسی و  
ملائکه هم نیستند.<sup>۲</sup>

بنابراین محمد بن عبد الوهاب در مشرک شمردن مسلمانان بین سنی و شیعه و حتی در بین مذاهب اهل سنت هم فرقی نگذاشته؛ چرا که به تصریح او همه آنان اهل

۱. همان، الرسالة الرابعة والعشرون، ص ۱۶۷.

۲. همان، الرسالة التاسعة عشرة، ص ۱۲۵.

زیارت و توسل و تبرک هستند که به پندار او اینها اموری شرک‌آمیزند و چنین کسانی از دایره اسلام خارج‌اند.

### ♦ خشونت و جنگ با مخالفین

محمد بن عبدالوهاب با استناد به آیه «قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»،<sup>۱</sup> جنگ و کشتار مشرکان را وظیفه‌ای شرعی و واجب می‌داند و از آنجا که همه مسلمانان عصر خود را در دایره کفر و شرک می‌داند، پس جنگ با تمام مخالفانش واجب می‌شود. وی در این زمینه می‌گوید:

فهذا هو الذي أوجب الاختلاف بيننا وبين الناس حتى آل بهم الأمر إلى أن كفرونا و قاتلونا و استحلوا دماءنا و أموالنا حتى نصرنا الله عليهم و ظفروا بهم، و هو الذي ندعو الناس إليه و نقاتلهم عليه بعد ما نقيم عليهم الحجة من كتاب الله و سنة رسوله و إجماع السلف الصالح من الأئمة ممثلين لقوله سبحانه و تعالى: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ». فمن لم يجب الدعوة بالحجة و البيان قاتلناه بالسيف؛

(مخالفات‌های ما با مظاهر شرک) باعث اختلاف بین ما و مردم شد تا اینکه آنها ما را تکفیر کردند و جان و مال ما را حلال دانستند. تا اینکه خدا یاری‌مان کرد و ما را بر آنها پیروز گرداند. بعد از اینکه دلیل از قرآن و سنت و اجماع سلف برای مردم آوردیم و آنان نپذیرفتند، بنا به دستور قرآن که فرموده «با مشرکان بجنگید تا فتنه ریشه‌کن گردد و تمام دین از آن خدا باشد»، با آنها می‌جنگیم و هر کس با دلیل و سخن دعوت ما را نپذیرد، با شمشیر با او مبارزه می‌کنیم.

۱. سوره انفال (۸)، آیه ۳۹.



به‌رغم سخنانی که از محمد بن عبدالوهاب در مورد احترام به نظر اجتهادی مخالف نقل کردیم، مشاهده می‌کنید که چطور او هر کسی را که با دعوتش مخالفت کند، مشرک می‌شمرد و جنگ با او را واجب می‌داند! جالب توجه است که او مسئولیت شروع جنگ‌ها را به گردن مخالفان می‌اندازد و آنها را مقصر شروع جنگ و کشتارها می‌داند؛ حال آنکه روایت تاریخ‌نگارانی چون ابن‌غنام و ابن‌بشر در مورد تمام جنگ‌ها خلاف این مطلب را ثابت می‌کند.

نکته در خور توجه دیگر این است که این لحن تند و آتشین که هیچ‌گونه مخالفی را بر نمی‌تابد، مربوط به زمانی است که حامیان و پیروان محمد بن عبدالوهاب به قدرت رسیده بودند و ابزار و امکانات لازم برای جنگ داشتند، اما خوب است ببینید که در زمانی که محمد بن عبدالوهاب در عین‌ه بود و هنوز قدرت و نفوذ لازم را نداشت، چگونه بود:

فإذا تحققتم الخطأ بينتموه ولم تهتدوا جميع المحاسن لأجل  
مسألة أو مائة أو مائتين أخطأت فيهن فإني لا أدعي العصمة؛  
اگر خطایی مشاهده کردید، بیان کنید اما همه خوبی‌ها را به  
جهت یک مسئله یا صد مسئله یا دویست مسئله (!) که در آنها خطا  
کردم، نادیده نگیرید؛ چون من معصوم نیستم.<sup>۱</sup>

#### ◆ نتیجه

کسی که ادعای اصلاح دینداری مردم و پاک کردن جامعه از خرافات را دارد و با شعار دفاع از قرآن و سنت به میدان وارد می‌شود، اگر واقعا هدف مقدس و خالصی در جهت قرآن و سنت داشته باشد، برای رسیدن به این هدف مقدس نباید به هر وسیله‌ای تمسک جوید. از آنچه تاکنون گفتیم، روشن شد که هدف محمد بن عبدالوهاب نه دعوت به قرآن و سنت، بلکه دعوت به تبعیت از خود بود. او ندای آزادی اندیشه و پذیرفتن اجتهاد مجتهدین سر می‌داد، ولی هر مجتهدی را که با او

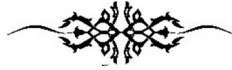
۱. ابن‌عبدالوهاب، پیشین، الرسالة الخامسة و الثلاثون، ص ۲۴۰.

مخالفت می کرد، سرکوب و تکفیر می کرد. سرکوب‌گری‌ها، تکفیرها و توهین‌هایی که در سرتاسر نامه‌های محمد بن عبدالوهاب دیده می‌شود ما را به این نتیجه می‌رساند که وی در برخورد با مخالفان، اعم از سنی و شیعه، عالم و عامی، روشی رادیکالی، افراطی و تنگ‌نظرانه داشت و به چیزی جز حذف رقیب و سرکوب او نمی‌اندیشید. او در روش خود برای رسیدن به هدف از هر وسیله‌ای بهره می‌برد. این‌گونه عملکردهای خشن و سرکوب‌گرایانه در سنت پیامبر که رحمة للعالمین بود، جایی ندارد.

## ◆ منابع:

١. ابن عبدالوهاب، محمد: **مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبدالوهاب، القسم الخامس: الرسائل الشخصية**، رياض: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية، بي تا.
٢. بخارى، محمد بن اسماعيل: **صحيح البخارى**، بيروت: دار طوق النجاة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٣. عاصمى نجدى، عبدالرحمن بن محمد: **الدرر السننية فى الأجوبة النجدية**، بي جا، چاپ ششم، ١٩٩٦م.
٤. فرحان مالكي، حسن: **داعية و ليس نبياً**.
٥. آل بسام: **علماء نجد خلال ثمانية قرون**، رياض: دارالعاصمة، بي تا.
٦. بكرابن عبداللله، ابوزيد: **علماء الحنابلة**، دار ابن الجوزى، چاپ اول، ١٤٢٢ق.





## سلسله گزارش‌های بی‌بی از آثار اهل سنت در نقد انکار و بابت (۹) گزارش کتاب «اتحاف الزائر و اطراف المقيم للسائر»

تألیف ابن عساکر (م ۶۸۶)

مهدی فرمانیان\*

### ♦ مقدمه

سفر برای زیارت قبر پیامبر از مستحبات مؤکدی است که نزد سنی و شیعه مورد اجماع و اتفاق بوده و هست، اما مع‌الأسف ابن تیمیه و به پیروی از او سلفیان و وهابیان این سفر را حرام، بدعت و گاه شرک نامیدند. قبل از ظهور ابن تیمیه در قرن هشتم و بیان اجتهادات خاصش درباره قبور انبیا و ائمه و اولیای الهی، علمای اهل سنت آثار متعدد فراوانی در استحباب زیارت قبر پیامبر و سفر برای آن، نگاشته‌اند. یکی از این آثار کتاب *اتحاف الزائر و اطراف المقيم للسائر* تألیف ابن عساکر دمشقی (۶۱۴-۶۸۶ق) است و در اصل همان کتاب *تحفة الزائر* ابن عساکر است که سمهودی شافعی در کتاب *وفاء الوفاء* به آن اشاره کرده و فرموده است: «قال ابن عساکر في تحفته». حسین محمدعلی شکری این کتاب را تصحیح و شرکت دارالارقم بن ابی‌الارقم در بیروت لبنان چاپ کرده است. سال نشر آن در شناسنامه کتاب مشخص نیست، اما مصحح تاریخ مقدمه خود را جمادی الاولى ۱۴۱۷ق ثبت کرده است. این کتاب از روی دو

\* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

نسخه خطی اثر، تصحیح شده که نسخه کتابخانه آل هاشم مدینه و نسخه کتابخانه ظاهریه، نسخ موجود این کتاب هستند.

#### ◆ زندگی نامه مؤلف

عبدالصمد بن عبدالوهاب عالمی از خاندان ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱ق) در سال ۶۱۴ ق در عراق متولد شد. پدرش از علمای شافعی اشعری عراق بود و فرزندش را به تحصیل و سفر برای علم تشویق کرد. ابن عساکر به دمشق، قاهره، اسکندریه، بغداد و حجاز سفر کرد و چهل سال در مکه مقیم بود، اما از آن جهت که در دمشق نزد سلطان مقام یافت، وی نیز همچون جدش به ابن عساکر دمشقی مشهور گردید. کتاب تاریخ دمشق جدش در هفتاد جلد اکنون به چاپ رسیده که دایرة المعارفی در زندگانی صحابه و تابعین و علمای قرون مختلف است. وی در سال ۶۷۸ ق از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید.

#### ◆ مقدمه مؤلف

مؤلف کتاب خود را در حرم حضرت رسول ﷺ در مدینه منوره در سال ۶۸۶ تألیف کرده است و در ابتدای کتاب می نویسد:

فهذا مختصر فی زیارة سیدنا سید البشر رسول الله ﷺ... ألفتُه  
تحفةً للزائر و جعلتُه نحلة من المقيم یتزودها المسافر... اذ كانت  
زیارة تربته... من أهم القریات... وقد أثبت فی هذا المختصر ما  
ینبغی للزائر فعله و أسندت من الاحادیث الواردة فی ذلك ما صح  
نقله... (ص ۱۷).

مؤلف بدون ذکر شماره فصول، کتاب خود را به فصول مختلفی تقسیم کرده است و مع الأسف مصحح هم برای فصول کتاب شماره گذاری نکرده است. یقیناً تعیین شماره برای فصول، آدرس دهی به این کتاب را آسان تر می ساخت. لذا ما در گزارش خود برخی از فصول را فصول اول تا پنجم معرفی کرده ایم.

## ◆ فصل اول: در استحباب زیارت

ایشان با توجه به حدیث «انما الاعمال بالنیات...» اخلاص در نیت را بسیار مهم دانسته و با اشاره به حدیث «مَنْ حَجَّ و لَمْ یَزِرْهُ فَقَدْ جَفَاهُ» بر خلاف سلفیان و ابن تیمیه، نیت زیارت خود پیامبر را شرعی و منطبق با کتاب و سنت دانسته است (ص ۱۹).

مؤلف با سند خود به نقل از ابن قدامه حنبلی از ابن عمر از رسول خدا نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجِبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي». وی متذکر می‌شود که دارقطنی این حدیث را در سننش، ابوبکر بزار در مسند، حافظ ابوالقاسم اصفهانی در کتابش *الترغیب و الترہیب*، ابوبکر مالکی در مجالسش و ابوداود طیالسی در مسندش نقل کرده است (ص ۲۲).

همچنین ایشان به دو واسطه از ابونعیم اصفهانی از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرِي، أَوْ قَالَ: مَنْ زَارَنِي، كُنْتُ لَهُ شَفِيعاً أَوْ شَهِيداً وَ مِنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْأَمْنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (ص ۲۳).

مؤلف تمام این روایات را نزد استادانش قرائت کرده و گاه از چندین استاد این احادیث را شنیده است. وی تصریح کرده که نزد ابوبکر عتیق سلمانی حدیث «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَانَمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي» را قرائت کرده است و سلسله سند این حدیث را به پیامبر می‌رساند. حدیث دیگر «مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي» است که ابن عساکر از استادانش نقل می‌کند.

ابن عساکر اهتمام فراوانی دارد که تمام سلسله سند را از استادان خود تا پیامبر بیاورد و گاه درباره فردی در سلسله سند به بحث رجالی پرداخته و او را توثیق کرده است که نشان می‌دهد آن فرد از رجال مختلف‌فیه است که نزد ابن عساکر مورد وثوق است. وی روایات متشابه را با الفاظ مختلف و از طرق گوناگون نقل می‌کند که نشان از روایات فراوان مروی از حضرت رسول ﷺ در باب زیارت قبر ایشان پس از ممات دارد.

### ◆ فصل دوم: حدیث «لاتشدد الرحال»

ابن عساکر معتقد است به غیر از زیارت نیت زیارت، سزاوار است نیت شدّ رحال به سوی مسجد را هم داشته باشد تا مفاد حدیث لا تشدد الرحال از وی فوت نگردد، و می‌گوید استادش ابن صلاح گفته: اگر نیت مسجد را نکرد، خللی در زیارتش نیست (ص ۳۰). بنابراین در نگاه ابن عساکر نیت سفر برای زیارت قبر پیامبر مورد رضایت خداست.

مصحح کتاب در ذیل سخنان ابن صلاح در پاورقی عبارتی از ذهبی در سیر/اعلام النبلاء نقل می‌کند که نشان می‌دهد ذهبی نیز حدیث لا تشدد الرحال را حمل بر استحباب کرده و می‌نویسد: «نهی از زیارت قبور از شذوذاتی است که از شعبی نقل شده و برخی نمی‌دانند که روایت نهی از زیارت قبور نسخ شده است». مؤلف در ادامه به برخی از تأویلات مطرح در اهل سنت در تفسیر حدیث لا تشدد الرحال روی آورده و نوشته است:

معنای لا تشدد الرحال این است که اگر کسی نذر کند که نماز در بقعه‌ای در غیر این سه مسجد بخواند، نذرش منعقد نمی‌شود، ولی درباره این سه مسجد عمل به نذرش واجب است. تأویل دیگر این است که نذر برای اعتکاف در این سه مسجد لازم الاجراست و در غیر آن اختلاف است (ص ۳۳).

ابن عساکر در ادامه به احادیثی اشاره کرده که از عظمت مسجدالنبی سخن می‌گوید؛ مانند حدیث «... انّ ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة...» و احادیث فضیلت نماز در مسجدالنبی که هزار برابر دیگر مساجد است. (ص ۳۹)

### ◆ فصل سوم: آداب زیارت

مصنّف در آداب سفر می‌نویسد که سزاوار است صلوات بر پیامبر در راه زیاد شود و هرگاه از دور شهر مدینه پدیدار شد، صلوات را بیشتر کند و غسل دخول انجام دهد و لباس نظیف بپوشد و به این نکته توجه کند که پیامبر او را می‌بیند و در زمان دخول به



مسجد النبی بگوید: «اللهم صل على محمد و آل محمد و سلم، اللهم اغفر لي ذنوبي...» (ص ۴۲).

بعد از دخول، قصد روضه مقدسه (مابين قبر و منبر) را کند و دو رکعت نماز تحیت مسجد بخواند و سپس ضریح را قصد کند و پشت به قبله، پیامبر را زیارت کند (ص ۴۴) که این استدبار مستحب است؛ زیرا قصه مناظره مالک بن انس با منصور عباسی درباره استقبال و توجه به قبر پیامبر مشهور است (ص ۴۶). استاد ما می گفت: کسی که از جهت قبله به پیامبر وارد می شود، بالای سر قبر، پشت به قبله، به فاصله چهار ذرع مانده به ضریح بایستد و با صدای کوتاه به پیامبر به صورت زیر سلام کند.

السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا نبي الله، السلام  
عليك يا خيرة الله من خلقه، السلام عليك يا حبيب الله، السلام  
عليك يا صفوة الله، السلام عليك يا سيد المرسلين و خاتم النبيين،  
السلام عليك يا قائد الغر المحجلين.

السلام عليك و على أهل بيتك الطاهرين، السلام عليك و على  
أزواجك الطاهرات أمهات المؤمنين، السلام عليك و على أصحابك  
أجمعين، السلام عليك و على سائر الأنبياء و المرسلين، و سائر  
عباد الله الصالحين.

همچنین روایت شده که هرگاه ابن عمر از سفر به مدینه بازمی گشت، داخل مسجد می شد و به نزد قبر پیامبر می آمد و می گفت: «السلام عليك يا رسول الله...» و از عمر بن عبدالعزیز روایت شده که به مسافران مدینه توصیه می کرد که سلام ما را به پیامبر برسانید (ص ۵۲).

مؤلف پس از بحث درباره سلام به پیامبر و آل و اصحابش، به مسئله توسل به پیامبر پرداخته و نوشته:

ثم يرجع الزائر الى موقفه الاول... و يتوسل به الى الله سبحانه  
في حوائجه... و يستشفع به اليه... و يكثر الاستشفاع به الى الله  
سبحانه في مهماته... (ص ۵۳).

ایشان از استادش ابن صلاح نقل می‌کند که بهترین بیان، سخنان اعرابی است که بعد از سلام به پیامبر گفت: «ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤوک...»<sup>۱</sup> و قد جئتك مستغفراً من ذنبي مستشفعاً بك الی ربی...» (ص ۵۴).

نیز از پیامبر منقول است که فرمود: «من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نائياً ابلغته» و در روایت دیگر آمده که سلیمان بن سحیم بیان می‌کند که در خواب حضرت رسول را دیدم و از او پرسیدم آیا سلامی که مسلمین به شما می‌دهند، به شما می‌رسد؟ پیامبر فرمود: بله و جواب آنان را می‌دهم (ص ۵۹).

ابن عساکر درباره آداب زیارت به این نکته هم اشاره دارد که مسح دیوار و طواف دور قبر و بوسیدن آن، از سنت نیست، بلکه مکروه است و برخی آن را بدعت دانسته‌اند. همچنین خم شدن به قصد احترام بدعت است؛ زیرا ابن عمر مس قبر پیامبر را کراهت داشت. در توضیح این مطالب مصحح هم در پاورقی از ذهبی در معجم الشیوخ نقل می‌کند که سجده به قصد احترام، عصیان است، ولی کفر و شرک نیست. همچنین مصحح با بیان واقعه دست زدن ابویوب انصاری به خاک قبر این مسئله را اختلافی دانسته و با بیان فتوای احمد بن حنبل در باب جواز مس و تقبیل، جواز آن را پذیرفته است (ص ۶۰-۶۱).

مؤلف کتاب با پذیرش کراهت مس و تقبیل قبر، از استادش ابن صلاح نقل می‌کند که همچون مالک بن انس و قوف اهل مدینه نزد قبر را کراهت داشت، اما وقوف مسافران را جایز می‌دانست؛ زیرا پیامبر فرموده است: «اللهم لا تجعل قبری وثناً یعبد، اشد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد» (ص ۶۲-۶۴).

وی همچنین تفسیر ابن عباس درباره آیه «وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ اَلْهَيْكُمُ وَلَا تَدْرُنَّ وَاُولَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا»<sup>۲</sup> را آورده که ابن عباس بیان می‌دارد که این اسامی، اسم مردان خدا قبل از حضرت نوح بوده که کم‌کم بت برخی از قبایل شد و به همین علت هنگامی که گسترش مسجد النبی صورت گرفت و منازل زنان پیامبر به داخل مسجد

<sup>۱</sup> . سوره نساء (۴)، آیه ۶۴.

<sup>۲</sup> . سوره نوح (۷۱)، آیه ۲۳.

آورده شد، به گونه‌ای گسترش یافت تا با حدیث «لا تجعل قبری وثناً یعبد» تعارض نداشته باشد (ص ۶۸-۶۹).

#### ◆ فصل چهارم: مستحبات زیارت

مؤلف با استناد به حدیث «ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنه» استحباب صلوات زیاد فرستادن و دعا در روضه شریفه را استنباط کرده و در ادامه به تفسیر حدیث پرداخته است. برخی قائل اند صحابه در این مکان از علم نبی اقتباس می‌کردند، لذا مثل روضه است. خطابی بیان می‌دارد: روضه به این معناست که اطاعت خدا در این مکان انسان را به بهشت رهنمون می‌سازد. برخی هم معتقدند این مکان واقعاً در قیامت قطعه‌ای از بهشت است (ص ۵۷).

ابن عساکر با توجه به حدیث فوق‌الذکر معتقد است وقوف در آن مکان مستحب است که با دعا و نماز و استغفار صورت گیرد.

نویسنده درباره منبر پیامبر می‌نویسد که منبر قدیمی پیامبر در سال ۶۵۴ قمری به علت سهل‌انگاری برخی از خدام سوخت که در ادامه به وصف منبر پیامبر و نحوه نشستن و تکیه دادن پیامبر به آن می‌پردازد (ص ۷۹).

از دیگر مستحبات زیارت، خواندن تمام نمازها در مسجد النبوی و احیای شب در مسجد است و مستحب است هر روز به بقیع رود و بزرگان را زیارت کند؛ زیرا احادیث رسیده درباره زیارت بقیع زیاد است (ص ۸۶). از بزرگان بقیع به زیارت قبر ابراهیم پسر پیامبر، عثمان بن مظعون، حسن بن علی علیه السلام، عباس، صفیه عمه پیامبر، زنان پیامبر، عبدالرحمن بن عوف، عثمان بن عفان و دیگر مدفونین در بقیع یاد می‌کند.

مؤلف در بحث از زیارت قبور بقیع به علت دفن امام حسن مجتبی علیه السلام در بقیع اشاره کرده و قبر حضرت فاطمه علیه السلام را نیز در بقیع در کنار قبر امام حسن مجتبی علیه السلام دانسته است (ص ۸۹). همچنین ایشان می‌نویسد:

در بقیع هفت قبر مشهور وجود دارد: قبر عباس، قبر حسن بن علی و در کنارش علی بن حسین زین‌العابدین و ابوجعفر محمد بن علی الباقر و فرزندش جعفر صادق (رضوان الله علیهم اجمعین) و

بر قبر ایشان، قبه‌ای عالی وجود دارد که بنای آن قدیمی است...  
(ص ۹۰).

این عبارت نشان می‌دهد که در دوران پیش از ظهور ابن تیمیه بنای بر قبور امری رایج بوده و اینکه ابن عساکر تأکید می‌کند این بنا قدیمی است، نشان از رواج این کار در میان مسلمانان در طول تاریخ اسلام دارد.

وی در ادامه توضیح می‌دهد که قبر عقیل بن ابی طالب و قبر مالک بن انس رهبر مالکیان جهان دارای قبه است. قبر عثمان بن عفان هم دارای قبه عالی است، اما در بقیع نیست (ص ۹۲).

ابن عساکر تأکید دارد که زیارت قبر شهدای اُحد در روز پنجشنبه مستحب است و رفتن به مسجد قبا مستحب مؤکد است. نویسنده معتقد است نماز خواندن در مواضعی که پیامبر نماز خوانده و تمام اماکنی که پیامبر در آن مکان نشسته، مستحب است، حتی در مکان‌هایی که صحابه در آنجا جلوس داشته‌اند، مستحب است نماز خوانده شود (ص ۹۳).

وی از انس بن مالک نقل می‌کند که پیامبر خدا در وقت نماز صبح شش ماه به نزد منزل حضرت فاطمه ع می‌آید و می‌فرمود: «الصلاة يا اهل البيت، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»،<sup>۱</sup> و نقل است که جعفر بن محمد فرموده است: «قبر فاطمه در خانه‌ای است که عمر بن عبدالعزیز آن را داخل مسجد کرد» (ص ۹۵).

مؤلف کتاب در ادامه به استوانه‌های داخل مسجد النبی پرداخته و مطالب جالبی را بیان کرده که خواننده را به اصل کتاب ارجاع می‌دهیم. وی همچنین به کراهت بلند کردن صدا در محضر پیامبر پرداخته و به تفصیل این مسئله را بیان کرده است که نشان می‌دهد ابن عساکر معتقد است رسول خدا صدای زائر را می‌شنود و باید در نزد قبر پیامبر ادب را رعایت کرد؛ همچنان که در زمان حضور پیامبر باید ادب را رعایت کنیم.

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

### ◆ فصل پنجم: در باب وفات رسول خدا و دفن و صفت قبر ایشان

نویسنده این فصل را به‌عنوان تتمه بحث زیارت آورده است که خوانندگان را به کتاب ارجاع می‌دهیم؛ زیرا مطالب این فصل مربوط به اتفاقات زمان رحلت رسول خداست و بیشتر به مباحث تاریخی ارتباط دارد، لذا از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

مؤلف در ضمن وقایع دفن حضرت رسول به گریه و انابه حضرت فاطمه علیها السلام اشاره کرده که در زمان دفن رسول خدا فرمود: «یا ابتاه، اجاب رباً دعاه، یا ابتاه...» (ص ۱۵۸). همچنین مؤلف از امام صادق علیه السلام از جدش نقل می‌کند که «لَمَّا تَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَتِ التَّعْزِيهَ، سَمِعُوا قَائِلًا يَقُولُ: إِنَّ فِي اللَّهِ عِزًّا مِنْ كُلِّ مِصِيبَةٍ...» (ص ۱۶۳). و در این زمینه مؤلف به استحباب عزاداری برای رسول خدا تأکید می‌ورزد و از پیامبر نقل می‌کند که «لِيَعَزَّ الْمُسْلِمِينَ فِي مِصَائِبِهِمُ الْمِصِيبَةَ بِهِ» و از حضرت فاطمه علیها السلام نقل می‌کند که «... و اخذت قبضة من تراب القبر، فوضعت علي عينيها و بكت...» و شعری سرود (ص ۱۶۷). همچنین شعری از صفیة بنت عبدالمطلب در رثای پیامبر نقل کرده که درخور توجه است و روایاتی نقل می‌کند که دال بر بکای زنان در رثای فقدان پیامبر است.

نویسنده محل دفن پیامبر و نسبت قبر خلیفه اول و دوم با پیامبر را به عنوان خاتمه کتاب خود ذکر می‌کند و با این جمله «و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاجْمَعِينَ» کتاب خود را به پایان می‌برد (ص ۱۸۶).



پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر ♦ سال سوم ♦ شماره ۱۲ ♦ زمستان ۱۳۹۲  
صفحات: ۱۶۷-۱۷۵



## گزارشی از کتاب «تقاریر نجد»

ابوالفضل قاسمی \*

### ♦ مقدمه

در خصوص وهابیت که در اواخر قرن دوازدهم هجری در نجد ظهور یافت، کتاب‌های متعدد با رویکردهای کلامی، تاریخی و مانند آن به نگارش در آمده است، اما به سبب تأثیرگذاری این گروه در جهان اسلام و تبلیغات گسترده آن نگاه دقیق و عالمانه‌تر به وهابیت لازم است. در مورد تاریخ وهابیت کتاب‌هایی وجود دارد، ولی این کتاب‌ها بیشتر رویکردی توصیفی دارند و در آنها به منابع محدودی استناد شده و از منابع دیگر که هنوز بررسی نشده‌اند، غفلت شده است. نویسنده کتاب *تقاریر نجد* با رویکرد تحلیلی به سراغ اسناد و مدارک موجود در آرشیو ریاست جمهوری ترکیه رفته و سعی کرده بر اساس این اسناد و مدارک، نکاتی تاریخی از تاریخ وهابیت ارائه دهد.

### ♦ معرفی کتاب

مشخصات کتاب‌شناسی این اثر به این شرح است:

*تقاریر نجد (گزارش‌های دولتمردان عثمانی مقارن ظهور محمد بن عبدالوهاب و استقرار دولت نخست آل سعود در نجد و حجاز)*، پدیدآورندگان: سیدعلی موجانی و

---

\* پژوهشگر مؤسسه تحقیقاتی دارالاعلام لمدرسة اهل البیت (علیهم‌السلام) و دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه تهران.

امیررضا عقیقی بخشایشی، قم: انتشارات کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۹۰ش، ۶۲۱ص.

سید علی موجانی دانش آموخته تاریخ، فهرست‌نگار نسخ خطی و محقق آرشیو است. از کارهای دیگر وی، *فهرست نسخ خطی فارسی گنجینه انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی - تاشکند، فهرست نسخه‌های خطی موجود در ولایت بدخشان تاجیکستان، فهرست اسناد مکمل (دوره قاجاریه)، اسناد سلطانی (اسناد آرشیو عثمانی درباره ایران) و فهرست مخطوطات مکتبه المعهد الموریتانی لبحث العلمی: قسم الفقه والاصول* است که نشان می‌دهد نویسنده کتاب در زمینه نسخ خطی کارهای خوبی را به ثمر رسانده است.

در این کتاب امیر عقیقی بخشایشی کار ترجمه اسناد به زبان فارسی را بر عهده داشته است.

نویسنده کتاب زمانی که نخستین دیدار خود را از بایگانی نخست وزیری جمهوری ترکیه داشته است، تصمیم به پژوهش در مورد این اسناد می‌گیرد و با تمام مشکلاتی که این کار داشته، با همکاری دیگران موفق به این امر شده است.

برخلاف عنوان کتاب (*تقاریر نجد*) که عربی است، این کتاب فارسی است. این اثر شامل یک مقدمه از ناشر است که رسول جعفریان، پژوهشگر تاریخ، آن را نگاشته است. سپس مقدمه نویسنده، پیشگفتار کتاب در ۱۴۵ صفحه و در ادامه اسناد که بخش عمده کتاب را تشکیل می‌دهد، آمده است. این کتاب در برگزیده ۱۰۲ سند و گزارش دولت عثمانی در زمان پیدایش محمد بن عبدالوهاب و تحولات آن زمان است. تصویر سندها همراه ترجمه آنها و با قید تاریخ، کد بازیابی و مکان سند در آرشیوهای جمهوری ترکیه آورده شده است. در انتها سال‌شمار، منابع و نمایه کتاب آمده است.

پیشگفتار دارای ۳۶ عنوان است. نویسنده می‌توانست این ۳۶ عنوان را در فصل‌هایی تقسیم‌بندی کند که ساختار مناسب‌تری به بخش پیشگفتار دهد. برای نمونه می‌توانست آن را به سه فصل تقسیم و حوادث هر بخش را در ذیل هر فصل بیان کند؛ مثلاً فصل اول به پیدایش وهابیت، فصل دوم به قدرت رسیدن اولین حکومت وهابی، فصل سوم به سقوط اولین حکومت وهابی اختصاص یابد.



## ◆ محتوای کتاب

پیشگفتار به تحولات سیاسی و تاریخی دعوت محمد بن عبدالوهاب تا تشکیل دولت مستقل نجد و حجاز و سقوط آن در پی فتح درعیه پرداخته است و نویسنده سعی کرده است از داوری در این تاریخ پرهیزد. یکی از نکات خوب این پیشگفتار، بررسی نقش دول غربی در منطقه است که به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم.

## ◆ تأثیر حمله ناپلئون بر حوادث نجد و حجاز

بعد از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹م ناپلئون که افسری جوان بود، توانست موفقیت‌هایی به دست بیاورد. دولت فرانسه او را برای فتح مصر انتخاب کرد که باعث شد فرانسوی‌ها به مناطق دیگر توجه کنند. حضور آنها در خلیج فارس و ارتباط با شیوخ منطقه، باعث تحرک بیشتر بریتانیا در منطقه نیز شد. شکست مصر به دست ناپلئون و لشکرکشی به شام، روابط عثمانی‌ها و بریتانیا و ایران و حتی روسیه را تغییر داد. بریتانیایی‌ها برای مقابله با فرانسوی‌ها به یاری قوای ترک روی آوردند و ایران هم به سمت فرانسه گرایش پیدا کرد و در مقاطعی خود را متحد فرانسه می‌پنداشت.

## ◆ نقش بریتانیا در منطقه و ارتباط آن با وهابیون

ارتباطات میان امیر سعودی نجد با نمایندگان سیاسی - تجاری بریتانیا از زمان امیر عبدالعزیز اول آغاز شد. در این بخش نویسنده مستندات را برای این مدعای خود ذکر می‌کند (ص ۳۵) که این مستندات غیر از کتاب *خاطرات همفر* در ممالک اسلامی است که کارشناسان آن را معتبر نمی‌دانند؛ از جمله این مستندات، نوشته یکی از مقامات بریتانیاست که می‌نویسد:

این سنت و روابط دوستانه مان را با ابن سعود حفظ کردیم...  
بدین ترتیب تفاهم دو جانبه خوبی میان مرکز نمایندگی تجاری بریتانیا با رهبر وهابیون بر پایه احترام متقابل برقرار بود. من به دلایل گوناگون می‌دانستم که ابن سعود هم به اندازه خود ما مایل است این تفاهم حفظ شود (ص ۳۵).

### ◆ حضور بریتانیا در منطقه

نویسنده با توجه به مستندات آرشیو عثمانی آورده است که سلیمان پاشا بعد از اینکه متوجه شد او نیز در خطر است، تصمیم به سرکوب وهابی‌ان گرفت و قوایی مجهز به نجد فرستاد که در نهایت شکست خورد (ص ۵۶-۵۸). نکته درخور دقت در اینجا، این است که گزارش‌های مختلف حاکی از حضور پررنگ بریتانیایی‌ها در منطقه بوده است؛ از جمله این گزارش‌ها می‌توان به گزارش سفیر بریتانیا در مورد لشکر بغداد و پیش‌بینی نتیجه و علت شکست جنگ اشاره کرد (ص ۵۶-۵۸) یا بعد از شکست مفتضحانه قوای تحت امر علی پاشا در مقابل نجدیان، والی بغداد در مراسمی سعود بن عبدالعزیز را برای تأیید توافق‌نامه عدم تعرض پذیرفت تا وانمود کند که نجدیان خود با اعزام نماینده خواهان صلح هستند که سفیر بریتانیا نیز در این مجلس حضور داشته و وقایع آن را ثبت کرده است (ص ۶۰).

نویسنده در بیان تاریخ وهابیت، به بررسی تغییر توازن قدرت در منطقه شبه جزیره پرداخته است که با پیوستن قبیله مهم بنی‌حرب به وهابیون قدرت آنها در شبه جزیره افزایش یافت. وهابیون به کمک آنها راه عبور حجاج به مکه را بستند تا بتوانند در موقعیت مناسب مکه را که جمعیت کمتری داشت، فتح کنند (ص ۶۳-۶۴). بعد از این بریتانیا نماینده ویژه‌ای به درعیه فرستاد تا باب مذاکرات مستقیم با عبدالعزیز را بگشاید که از نماینده بریتانیا استقبال گرمی شد (ص ۶۷).

در جای دیگر کتاب آمده است: بعد از اینکه احتمال تعرض مشترک دو نیروی روسیه و فرانسه به منطقه می‌رفت و گزارش‌هایی از تلاش فرانسه برای ایجاد یک اتحاد مشترک با عثمانی‌ها و ایران در تقابل با انگلستان وجود داشت، انگلستان سعی کرد ارتباط بیشتری با وهابیون برقرار کند که دستورالعمل جورج کائینگ به سفیر بریتانیا در ایران که از او می‌خواهد با رؤسای وهابی روابط دوستانه برقرار کند، به همین جهت بوده است (ص ۸۰).

از دیگر مواردی که نشان‌دهنده توجه بریتانیا به حوادث منطقه است، اینکه بعد از حمله وهابیون به کربلا و ناراحتی دولت ایران، به درخواست سفیر بریتانیا مسئولیت

امور به کدخدا پاشا، داماد سلیمان پاشا، اعطا شد و این در حالی بود که سفیر بریتانیا در بغداد بر بی‌لیاقتی این شخص گزارش داده بود (ص ۸۷).

#### ◆ پیدایش وهابیت

در این زمینه نویسنده ابتدا به گزارشی از بیوگرافی محمد بن عبدالوهاب و مسائل اجتماعی و خانوادگی و سفرهای او و حوادث آن دوره پرداخته است. از نکات مثبت این گزارش این است که سعی شده وقایع خارج از زندگی شخصی محمد بن عبدالوهاب بررسی گردد و شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم به منطقه نجد و همچنین شرایط بین‌المللی آن دوره را به تصویر کشیده شود تا خواننده به تحلیل بهتر وقایع آن زمان بپردازد.

دولت صفوی و سلاطین عثمانی در آغاز دوره ضعیف بودند؛ به طوری که بیست سال بعد از تولد محمد بن عبدالوهاب اصفهان، تختگاه شاه سلطان حسین صفوی، به دست افغانه قندهار سقوط کرد و در دولت عثمانی نیز تغییرات پی‌درپی دولتمردان صورت گرفت و رقابت‌های درون دولت عثمانی و سوءاستفاده والیان اندک‌اندک باعث فروپاشی ساختار حکومت عثمانی شد (ص ۳).

از طرفی دیگر، بخش وسیعی از شبه جزیره عربستان بیابانی و سخت کم‌آب بود و توزیع ناهماهنگ جمعیت، اعمال حاکمیت بر این منطقه را برای دولت عثمانی مشکل می‌کرد. در چنین وضعی در مناطق گوناگون نجد که یکی از نقاط کور در حوزه حاکمیتی دولت عثمانی بود، شرایط مناسبی برای هرگونه فعالیت حکام و شیوخ امرای قبایل پدید آمده بود (ص ۵).

در جهان خارج منطقه نجد نیز تحولات جدیدی رخ داد. جایگزینی کشتی‌های بادبانی تندرو به جای کشتی‌های پارویی و بادبانی کوچک در ناوگان کشورهای اروپایی چون فرانسه و انگلستان، حضور آنها را در سرزمین‌های دور دست فراهم کرده بود (ص ۳-۴). افزایش حجم تبادلات تجاری به سرزمین‌های دیگر به دلیل جایگزینی پول کاغذی به جای سکه‌های رایج نیز از عوامل حضور بیگانگان در منطقه معرفی شده است.

طی سال‌های مقارن با آغاز دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب، فرانسه و بریتانیا به دلیل حضور مشترک در بخشی از قلمرو هند، در این زمینه رقابت با یکدیگر را آغاز کرده بودند.

#### ◆ سیاست و حکومت در مناطق پیرامون نجد

از نکاتی که در پیشگفتار به آن پرداخته شده است، تبیین شرایط دولت عثمانی و علل ناتوانی این دولت در کنترل وهابیت و جلوگیری از رشد آن است که به برخی از موارد اشاره شد و نویسنده در ادامه به برخی دیگر از عوامل اشاره می‌کند. ضعف و ناکارآمدی دستگاه خلافت عثمانی به گونه‌ای بود که صدراعظم‌های متعدد بر سر کار می‌آمدند و معزول می‌شدند و امور مالیات مصر موجب دل‌مشغولی خلیفه عثمانی به دامنه متصرفاتش در شمال آفریقا شده بود.

در این شرایط تنها عناصر اصلی تأثیرگذار در مرکز شبه جزیره و حجاز، امرای بنی‌خالد در احسا، امارات ریاض و شرفای مکه بودند (ص ۲۳-۲۴). بزرگان و اشراف مکه برای هشدار دادن به مقامات دستگاه سلطنت عثمانی، به باب‌عالی<sup>۱</sup> عزیمت کردند تا از دستگاه سلطنت بخواهند در مواجهه با این پدیده از حالت انفعال خارج شود. برای نخستین بار بخشی از قوای عثمانی بی‌توجه به توان طرف‌مقابل، با قوای وهابی درگیر می‌شود و شکست می‌خورد. در این شرایط بود که بر سر کار آمدن عبدالعزیز فرزند محمد بن سعود که نیت جاه‌طلبانه‌ای داشت، قدرت قطب سعودی - وهابی را افزایش داد و به نقاطی غیر از نجد حمله کردند.

#### ◆ هدف گرفته شدن عتبات عالیات

نویسنده به بررسی علت توجه وهابیان نجد به عراق و انگیزه‌شان از حمله به آنجا پرداخته است؛ آیا فقط انگیزه مذهبی آنها را به سوی بصره، کربلا و نجف کشاند یا اطلاع و آگاهی از سرمایه‌گذاری سنگین دولت نادرشاه افشار برای توسعه و آبادانی عتبات

<sup>۱</sup> دربار سلاطین عثمانی را گویند. باب‌عالی، عنوان دیوان وزیراعظم عثمانی، متداول در قرون دوازدهم و سیزدهم بود.

مقدس، به‌ویژه نجف، انگیزه تهاجم و غارت بقاع شریف بود؟ نویسنده بعد از بیان اینکه هر دو عامل می‌توانسته مطرح باشد، علت دیگری را بیان می‌کند که بخشی از سازمان اداری دولت عثمانی برای ایجاد ناامنی در مرزهای ایران، تلاش کرد که دسترسی قوای وهابی به این مناطق را آسان سازد (ص ۴۰). نویسنده در صفحات بعد این نکته را این‌گونه تحلیل می‌کند که سلیمان پاشا برای حفظ توازن قوا در داخل ولایت بغداد، مسیر هجوم وهابیان را مدیریت کرد تا نزاع وهابی - شیعی ایجاد کنند. همکاری عمر آغا، فرماندار کربلا، در ورود قوای وهابی به کربلا در عید غدیر سال ۱۲۱۶ق و بی‌اعتنایی سلیمان پاشا و جانشینش به گزارش‌های متعدد در باب احتمال یورش به شهرهای شیعی در جنوب عراق، همه نشان از این رویکرد دارد (ص ۴۳-۴۴).

انگیزه دیگر این است که والیان عثمانی می‌دانستند با حمله وهابیون به عتبات مقدس، دولت ایران ناراحتی خود را ابراز می‌کند و به دولت مرکزی فشار می‌آورد. آن‌گاه والیان می‌توانستند از باب عالی امتیازات بیشتری بگیرند.

این نکات هرچند نیاز به بررسی بیشتر دارند، ولی مطرح شدن این نکات با شواهد تاریخی می‌تواند برای پژوهشگران این بخش راه‌گشا باشد.

#### ♦ عراق و اجرای سیاست تقابل وهابی - شیعی

عبدالعزیز با توجه به خلأ قدرت دولت عثمانی، به قصد کسب غنایم، نابود کردن گنبد و بارگاه علوی و به منظور خشنود ساختن شاخه مذهبی وهابی به نجف حمله کرد، ولی با وجود حصار نجف و مبارزه علما نتوانست کاری از پیش ببرد و دوباره به حجاز رفت و در ایام حج با اقتدار به مکه وارد شد و شریف مکه نیز در نامه‌ای تبعیت خود را از سعود ابراز کرد. امیر وهابی در پشت همین نامه به سلطان عثمانی نامه‌ای نوشت تا نشان دهد که کنترل منطقه با اوست و همه با او هستند (ص ۷۰).

در نهایت در سال ۱۲۱۶ق با توجه به سهل‌انگاری والیان بغداد و تبدیل بحران وهابی - عثمانی به بحران وهابی - شیعی به فرماندهی سعود بن عبدالعزیز، فاجعه کربلا شکل گرفت و تعداد زیادی کشته شدند و اموال حرم و دیگر اموال غارت شد که نویسنده به این مطالب نیز با مستندات مختلف اشاره کرده است (ص ۸۱-۸۴).

### ◆ ترور امیر عبدالعزیز

مدارک دولت عثمانی نشان می‌دهد که بعد از ترور امیر عبدالعزیز اول در نماز، به‌دست عثمان نامی، کدخدا علی پاشا این کار را تلاش خود برای ترور عبدالعزیز جلوه داده و نویسنده کتاب این عمل را فرصت‌طلبی کدخدا علی پاشا برای نشان دادن درایت خود می‌داند.

بعد از مرگ امیر عبدالعزیز دولت عثمانی سعی در اعزام سپاهی برای نابودی وهابیون می‌کند که اقدام پیش‌دستانه سعودی‌ها در حمله به بصره به بهانه خون‌خواهی سبب شد تا سپاه علی پاشا پراکنده شود. بعد از این واقعه، دولت عثمانی قصد داشت جزّار احمد پاشا را که ناپلئون را شکست داده بود، به نجد اعزام کند که اجل فرصت به جزّار نداد و دولت عثمانی نیز نتوانست از این طریق اقدامی کند و دوباره دولت عثمانی کدخدا علی پاشا را تحت فشار قرار داد تا سپاهی اعزام کند. بعد از این لشکرکشی گزارش‌های اغراق‌آمیز والی بغداد در مورد شکست سپاه سعود، مقامات دولت عثمانی را به این باور رساند که ستاره اقبال سعود افول کرده است و دیگر از آنها خبری نیست (ص ۹۶-۱۰۳).

### ◆ ظهور دولت مستقل نجد و حجاز

سعود بن عبدالعزیز توانست مدینه و مکه را تصرف کند و در این بین جنایات فراوانی صورت گرفت و بقاع متبرکه و شماری از نمادهای بر جای‌مانده از دوره ظهور اسلام و پس از آن از بین رفت، خزانه نبوی هم غارت شد. نکته‌ای که برای سعود مهم بود، بهره‌برداری سیاسی از موسم حج و مکه و مدینه برای مشروعیت بخشیدن به خود بود تا به‌عنوان خادم حرمین شریفین جای عثمانی‌ها را بگیرند (ص ۱۰۶-۱۱۵). نویسنده در بیان این مطالب برای جنایاتی که صورت گرفته است، مستندات را آورده است.

در مقابل دولت ایران نیز نیرویی با ساز و برگ محدود اما متمرکز به منطقه گسیل داشت که توانست موفقیت‌هایی به دست آورد و تا نزدیکی درعیه پیش برود (ص ۱۲۳-۱۲۴).

از طرف دیگر سعود بن عبدالعزیز به شام حمله کرد و تا حوالی دمشق پیش رفت. سعود برای اینکه از اعزام دوباره سپاه از ایران جلوگیری کند، سعی کرد زمینه ارتباط با دولت قاجار را فراهم سازد و سفیری به نام عبدالکریم بن ابراهیم برای جلب نظر مقام‌های ایرانی به بوشهر گسیل داشت.

#### ◆ پایان دولت مستقل نجد و حجاز

دولت عثمانی وقتی از موفقیت‌های لشکر ایران باخبر شد، برای جلوگیری از افزایش قدرت محمد علی پاشا، خدیو مصر، او را به جنگ با وهابیان و سرکوب آنان فرستاد که در نهایت محمد علی پاشا در این امر موفق شد. در این بخش نیز نویسنده سعی می‌کند به تحلیل این نکته بپردازد که چه فرقی میان سپاهیان عثمانی بغداد و مصر وجود داشت که یکی ناموفق و دیگری موفق بوده است (ص ۱۲۶-۱۲۹). در نهایت در سال ۱۲۳۳ ق عبدالله بن سعود خود را تسلیم سپاه عثمانی کرد و هفت ماه بعد از آن درعیه نیز سقوط کرد. در اینجا نیز سندی بر حضور انگلیسی‌ها در منطقه وجود دارد که همزمان با سقوط درعیه فوستر سادلر، نماینده بریتانیا، وارد منطقه نجد شده است (ص ۱۴۵).

#### ◆ خاتمه

این کتاب هر چند برای جمع‌آوری و ترجمه اسناد آرشیو جمهوری ترکیه در مورد وهابیت در دوره نخست به قدرت رسیدن آنهاست، ولی دارای پیشگفتار خوبی است که به تحلیل مسائل آن دوران از جهت‌های مختلف پرداخته و کوشیده است به تحلیل روابط ایران و عثمانی و دول دیگر و تأثیر آن بر روند رشد وهابیت بپردازد و در این زمینه از منابع مختلف برای بیان مطالب استفاده کرده است. پیشگفتار کتاب با اینکه زحمت زیادی برای آن کشیده شده است، می‌توانست از ساختار بهتری برخوردار باشد تا پراکندگی کمتری در مطالب آن دیده شود.

شماره اشتراک:

## فرم اشتراک پژوهش نامه سراج نیر

الف) مشخصات مشترک:

نام: ..... نام خانوادگی: ..... سن: .....  
تحصیلات: ..... شغل: .....  
نام موسسه: ..... نشانی: .....  
.....  
صندوق پستی: ..... کد پستی: ..... تلفن: .....  
شماره فیش: ..... مبلغ فیش: .....

ب) بهای اشتراک:

سالانه با هزینه پست و ۱۰٪ تخفیف جهت اشتراک ۲۰/۰۰۰ تومان می باشد.

ج) نحوه اشتراک:

\* واریز بهای اشتراک به شماره حساب ۱-۴۰۴-۱۷۶۵۹۰۴-۱۱-۵۲۰۳ بانک قرض الحسنه مهر ایران - شعبه توحید - قم  
\* ارسال فرم اشتراک تکمیل شده به همراه کپی فیش بانکی به نشانی دفتر پژوهش نامه، صندوق پستی ۱۱۶۶-۳۷۱۳۵ و یا از طریق پست الکترونیکی به آدرس: [info@darolelam.ir](mailto:info@darolelam.ir) و یا به شماره فکس: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۷۲۹

نکات دیگر:

- ۱) اصل فیش بانکی را تا پایان دوره اشتراک نزد خود نگه دارید.
- ۲) در صورت تغییر آدرس در اسرع وقت، دفتر مجله را مطلع نمایید.
- ۳) در صورت عدم دریافت مجله مراتب را اطلاع دهید.

برای اشتراک خارج از کشور با دفتر مجله تماس حاصل فرمایید.





# Methods of Muhammad Ibn Abdul Wahhab for Dealing With his Dissidents

Seyyed Ali Mousavi

## Abstract

Concentrating on letters and debated of Muhammad Ibn Abdul Wahhab, this study investigates methods of his debates, dealing with his dissidents, and his belief propaganda. In this study his practical methods such as: wars, slaughters, crimes are not concerned because such methods need long discussion, but his apparent scientific and ethical approach with his dissent is focused. Abusing the holy Quran and Islam tradition, he invite people to himself and considers all of his opposites as pagans and declared fighting with them is necessary. Anesthetizing most of his contemporary Muslims, using dirty expressions and terms about opposite scholars, and adopting some Quranic verses about pagans for his contemporary Muslims, are some features of his method; as far as, he considered his contemporary Muslims more astray than the pagans at the beginning of Islam.

**Keywords:** Muhammad Ibn Abdul Wahhab, anathemas, Ibn Abdul Wahhab debates, Ibn Abdul Wahhab letters.



# Reasons for the development of Abdul Wahhab Invitation

Payam Abdolmaleki

## Abstract

The Islamic world has been observed the Salafi School called Wahhabism which encompass the revelation territories for years. The Wahhabism thought has been had a great impact on the region and Islamic world. One of the factors which has a remarkable role in studying the schools and doctrines is clarifying the reasons of their development and growth. In this study the author tries to investigate the reasons for the development of this emerging phenomenon according to historical documents.

**Keywords:** Wahhabism, Muhammad Ibn Abdul Wahhab, reasons of development, Al-Saud, Colonialism (Imperialism).



# Invocation in Messengers' Manner according to Sunnite viewpoint

Seyyed Enayat Allah Kazemi

## Abstract

Occurrence and license of invocation were found out through studying Sunnite sources and documents as apparent tradition in messengers' life. The occurrence of multiple cases of invocation to messengers and God Almighty's friends is the sign of invocation history and is the strongest evidence for its legitimacy. This study tries to express some invocation cases which consist of both messengers' invocation to God Almighty and the people invocation to the messengers in their life through descriptive analysis method according to Sunnite documents. The great part of these cases belongs to invocation to the holy Prophet (p.b.a.h.). Unlike Shia tradition, Sunnite tradition narrates few invocation cases in messengers' life. However, several cases of invocation to the holy Prophet (p.b.a.h.) have been narrated and also some valuable studies and efforts to answer to the raised questions on various aspects of invocation have been conducted.

**Keywords:** invocation, supplication, messengers' manner, Adam, Abraham, mess, the Prophets Family.



# Criticism of Ibn Taymiyyah Viewpoint about Imam Mahdi(A.S)

Vahid Khorshidi

## Abstract

Ibn Taymiyyah confirmed traditions and narrations about Imam Mahdi (a.s.) and considered believing Imam Mahdi (a.s.) as a postulate. But through expressing some dubious things such as: infertility of Imam Ashari (a.s.), impossibility of longevity of Imam Mahdi ( a.s.), and incapability of Imam Mahdi (a.s.) for leadership in his childhood, he tried to nominate the belief in Imam Mahdi (a.s.) as a wrong and null belief and hypothesis. The author tries to indicate the Ibn Taymiyyah problems and questions besides their solutions and answers. Answering the Ibn Taymiyyah dubious question about infertility of Imam Asgary (a.s.) ,the author states this subject is not mentioned in “Tabari History”, though Ibn Taymiyyah claimed it was mentioned there. Also he answer Ibn Taymiyyah’s other claim about impossibility of Imam Mahdi (a.s.) longevity. Then, the writer accounts some features such as: deservingness, accomplishment and intellectual growth as the Leadership (Imamat) conditions but the age.

**Keywords:** Ibn Taymiyyah, Imam Mahdi (a.s.), traditions bout Imam Mahdi (a.s.), generation, longevity, Leadership (Imamat).



# The Effect of Imam Hussain Martyrdom on the World in the View of Sunnite and Criticism of Ibn Taymiyyah Viewpoint

Ghader Saadati

## Abstract

After martyrdom of Imam Hussain some strange accidents happened in the world which showed the depth of that tragedy and crime and indicated Divine wrath. Every creature expressed sorrow and mourned according to its nature for the martyrdom of Imam Hussain. These wonders mentioned not only in the Shia books and documents but also in Sunnite books. Ibn Taymiyyah denied these miracles, the same as other virtues of the Prophet's Family without any evidence and considered miracles such as: creature crying for Imam Hussain, redness of sky, and blood rain, etc, false. By contrast, such wonders and miracles mentioned in Sunnite books by various narrators and those books are authentic and confirmed by him.

**Keywords:** Imam Hussain, miracle, Ashura, Ibn Taymiyyah.



# **Al- Qaeda Conceptions from Military (Jihadi) ideas of Seyyed Qotb**

Majeed Fateminejad

## **Abstract**

Seyyed Qotb is one of the great theorists in Ikhwan al-Muslimin (The Muslim Brotherhood) group. He develops his ideas and thought among youth and young adults through writing some books such as: “Fi Zelal al- Quran” and “Maalem fi al-Tarigh”. He states some issues such as social justice in Islam, current ignorance of people, division of the world to two parts: Islamic part (house) and disbelief part (house), and named all governments Devil, finally he introduced Jihad (holy war) or Hijrat (holy emigration) as a solution for them. Expressing such subjects had a noticeable impact on Arab Youth, so that some jihadi groups such as al-Qaeda were formed after his execution. They follow seyed Qotb in method and thought, but in jurisprudence and beliefs follow Wahhabism Salafism scholars such as Ibn Taymiyyah. Likewise, Abdollah Azzam states that I was the student of four teachers; Seyyed Qotb in thought, Navavi in jurisprudence, Ibn Taymiyyah in belief and Ibn Qhayyem in spiritual issues. Therefore, Al- Qaeda is the mix group which got its strategic concepts from Seyyed Qotb and got their beliefs from Wahhabism. Today we observe that Wahhabism invite Arab youth to war and jihad through abusing Seyyed Qotb ideas, though their goals are not compatible with Seyyed Qotb targets.

**Keywords:** Al- Qaeda, Seyyed Qotb, Wahhabism, ignorance, Takfir, Islamic part (house), disbelief part (house).



## Siraj-e-Monir

**Journal of Wahhabism Criticism; Siraj-e-Monir**  
**Third year, No 12, Winter 2014**

**Concessionaire:** Darol-elam li-madrassa ahl al-bayt (pbuh) institute

**Director in charge:** Mahdi Makarem

**Editor in chief:** Mahdi Farmanian

**Editorial Board:**

**Seyyed Hasan Al-mujadded**

Professor of Qom Seminary and religious schools institute

**Akbar Asad Alizade**

Assistant Professor of Institute of Islamic Sciences and Culture

**Dr. Hussein Rajabi**

Assistant Professor of the University of Religions and denominations

**Dr. seyed Mahdi Alizade-Musavi**

Professor of Qom Seminary and University

**Dr. Mahdi Farmanian**

Assistant Professor of the University of Religions and denominations

**Internal Manager:** Muhammad-Ali Movahhedipur

**Co-executive:** Ahmad Rabieefar

**Abstracts Translator:** Maede Khive

**Editor:** Abulghasem Arezoomandi

**Layout:** Mahbub Mohseni

**Lithography and Print Supervisor:** Seyyed Muhammad Musavi

Qom, Iran, P. O. Box 37135-1166

Telfax: +98-25-37740729 37742669

Website: [www.darolelam.ir](http://www.darolelam.ir)

Email: [info@darolelam.ir](mailto:info@darolelam.ir)

